



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

پروگرام ماستری فقه و قانون



امارت اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

معینیت امور علمی

## احکام و آثار مرتبه طلاق بر مرد و زن از دیدگاه فقه اسلامی و قانون مدنی افغانستان

(رساله ماستری)

محصل: خدیجه "ترکستانی"

استاد رهنما: استاد وزیر محمد «سعیدی»

سال: 1401 هـ. ش - 1444 هـ. ق



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون  
پروگرام ماستری فقه و قانون



امارت اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

معینیت امور علمی

# احکام و آثار مرتبه طلاق بر مرد و زن از دیدگاه فقه اسلامی و قانون مدنی افغانستان

(رساله ماستری)

محصل: خدیجه "ترکستانی"

استاد رهنما: استاد وزیر محمد «سعیدی»

سال: 1401 ه. ش - 1444 ه. ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

دپارتمنت فقه و قانون

بورډ ماستری

## تصدیق نامه

محترمه خدیجه بنت عبدالباقي ID: SH-MSF-S1400-869 محصله دور نهم فقه و قانون که رساله ماستری خویش را زیر عنوان: احکام و آثار مرتبه طلاق بر مرد و زن از دیدگاه فقه اسلامی و قانون مدنی افغانستان به روز ۱۳۰۱/۱۲/۲۱ هـ ش موفقانه دفاع نمود، و به اساس بررسی هیات تحکیم مستحق ۸۵ (نمره به عدد) هشتاد و پنج (نمره به حروف) گردید، موفقیت شان را از الله متعال خواهانیم.

اعضای هیات تحکیم:

ردیف	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	دکتور نجیب الله صالح	عضو هیات	
۲	دکتور عبدالملک ثاقب	عضو هیات	
۳	استاد وزیر محمد سعیدی	استاد رهنا و رئیس جلسه	

معاون علمی

آمر بورډ ماستری

## خلاصه بحث

خداوند متعال ازدواج را مایه ی آرامش و محبت قرار داده است. با اینحال گاهی میان زوجین بعضی مسائل پیش می آید که زلالی این روابط را تیره و تاریک می کند. خیلی اوقات دلایلی که باعث ایجاد اختلاف بین زن و شوهر می گردد حقیر و پیش پا افتاده می باشد و می توان آن ها را به سادگی علاج نموده یا از پدید آمدن آن ها پیش گیری کرد. اما در برخی مواقع دلایل موجود برای طلاق دلایل محکمی هستند و باوجود تمام تلاش ها برای آشتی و کنار آمدن زوجین کار به جایی نمی رسد. در این شرایط هیچ راه حل منطقی به جز طلاق زن و شوهر و رفتن هر کدام به راه خودش برای این اختلاف و جدایی راه دیگری وجود ندارد. خداوند در قرآن کریم می فرماید: {وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ} [النساء: 130] «و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند، الله هر کدام از آن ها را با فضل و کرم خود بی نیاز می کند». در این حالت طلاق بهترین شیوه برای پایان دادن به رابطه ی زوجیت میان دو نفر در صورت عدم امکان تداوم این رابطه می باشد. در این موقعیت رابطه ی صحیح و مشروع زن و شوهر بوسیله ی شوهر و با کلماتی مخصوص از هم می گسلد. وقوع طلاق آثار مرتبه ای بدنبال دارد: عده، حضانت اطفال، پرداخت مهریه، نفقه و خرج و مخارج عده و متعه، مواردی هستند که باعث مرد را وادار به تأمل و درنگ کردن در وقوع طلاق می نماید، چنانچه علل مهم تری در بین نباشد. گذشته از این ها یک زن می تواند شرط داشتن حق طلاق را برای خود تعیین نماید همانطور که حق دارد ازدواج را در صورت دشوار و همراه عسر و حرج گشتن آن به شیوه های دیگری مانند خلع یا جداسازی به حکم دادگاه، چنانچه دلیل معقولی وجود داشته باشد، ازدواج را ملغی نماید. شرع اسلام حد و حدودی را برای حق مرد در طلاق قرار داده است، از جمله: اولاً نباید طلاق به دلایل بی اهمیتی، که شرعاً معتبر نمی باشند، واقع شود. مرد باید بداند که در برابر خداوند مسئول سهل انگاری اش در استفاده از این حق می باشد و کار به همین آسانی هم نیست. ثانیاً طلاق بایستی در زمان پاکی زن که با وی جماع نشده باشد روی دهد، ثالثاً طلاق یکی یکی واقع شده و فرد بیش از طلاق را در یک مرحله و یکجا جمع

نموده و چنانچه شخصی زنش را در یک مجلس و یکجا سه طلاق دهد، برخی علما آن را سه طلاق به حساب آورده و گروهی دیگر عقیده دارند که در هر مرتبه بیش از یک طلاق واقع نمی شود.

## فهرست عناوین

صفحه	عنوان
1	مقدمه
2	1- طرح مساله
3	2- اهمیت و ضرورت تحقیق
4	3- اسباب اختیار موضوع
4	4- اهداف تحقیق
4	5- پیشینه تحقیق
6	6- روش تحقیق
6	7- سازماندهی تحقیق

### فصل اول مفاهیم کلی

8	مبحث اول: مفاهیم
8	مطلب اول: مفهوم طلاق
9	مطلب دوم: مفهوم شریعت
11	مطلب سوم: مفهوم فقه
13	مطلب چهارم: مفهوم قانون
14	مطلب پنجم: مفهوم خانواده
15	مطلب ششم: مفهوم ازدواج
19	مبحث دوم: حکم طلاق
19	مطلب اول: مشروعیت طلاق
23	مطلب دوم: حکمت و فلسفه طلاق
24	مطلب سوم: طلاق منفورترین حلالها
26	مطلب چهارم: طلاق تنها حق مرد است
26	مبحث سوم: شروط وقوع طلاق
27	مطلب اول: طلاق مکره
28	مطلب دوم: طلاق مست
29	مطلب سوم: طلاق خشمگین
30	مطلب چهارم: طلاق هازل و مخطيء
32	مطلب پنجم: طلاق غافل و ساهي
32	مطلب ششم: طلاق کسی که بیهوش است
32	مبحث چهارم: چیزی که طلاق بدان واقع می شود

32	مطلب اول: طلاق به وسیله الفاظ
33	مطلب دوم: طلاق وسیله الفاظ کنائی
37	مطلب سوم: طلاق به وسیله نوشتن و کتابت
37	مطلب چهارم: اشاره لال
37	مطلب پنجم: فرستادن پیک جهت ابلاغ طلاق
37	مبحث پنجم: گواه گرفتن بر طلاق
40	مبحث ششم: صیغه طلاق

## فصل دوم

### انواع طلاق و احکام مرتبه آن

46	مبحث اول: طلاق سنی و طلاق بدعی
46	مطلب اول: طلاق سنی
48	مطلب دوم: طلاق بدعی
55	مبحث دوم: طلاق بتی و نهائی
56	مبحث سوم: طلاق رجعی و طلاق بائن
56	مطلب اول: طلاق رجعی
61	مطلب دوم: طلاق بائن
64	مبحث چهارم: وکالت گرفتن در طلاق
65	مطلب اول: عام بودن و مقید بودن در صیغه‌های وکالت
66	مطلب دوم: واگذاری حق طلاق به زن در حین عقد ازدواج و بعد از آن
67	مبحث پنجم: حالاتی که در آنها قاضی به طلاق دادن اقدام می‌کند
68	مطلب اول: طلاق دادن زن از طرف قاضی بجهت عدم پرداخت نفقه
71	مطلب دوم: طلاق دادن از طرف قاضی بجهت رفع ضرر و زیان
73	مطلب سوم: طلاق دادن بجهت غیبت شوهر
74	مطلب چهارم: طلاق دادن زن بجهت زندانی بودن شوهرش

## فصل سوم

### آثار مرتبه طلاق بر مرد و زن

77	مبحث اول: عده
79	مبحث دوم: نفقه زنان در مدت عده
82	مبحث سوم: حضانت فرزندان
90	مطلب اول: مدت حضانت
91	مطلب دوم: اجرت مدت حضانت
93	مبحث چهارم: مهریه
98	مبحث پنجم: اسقاط مهر به سبب طلاق و خلع



100	مبحث ششم: ارث
104	مبحث هفتم: ثبوت نسب
107	نتیجه گیری
109	پیشنهادات
111	فهرست آیات قرآن کریم
117	فهرست احادیث
117	فهرست اعلام
121	فهرست منابع و مأخذ
131	Summary

## مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَتُوبُ إِلَيْهِ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا. اما بعد!

خداوند جل جلاله در قرآن کریم در سوره نور ایت (32) در مورد اهمیت تشکیل خانواده می‌فرماید: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>1</sup>

ترجمه: «مردان و زنان مجرد (و بی‌همسر) خود را همسر دهید، و (نیز) غلامان و کنیزان تان که شایسته (و نیکوکار) هستند، (همسر دهید) اگر فقیر باشند، الله از فضل (و کرم) خویش آن‌ها را بی‌نیاز می‌کند، و الله گشایش دهنده آگاه است».

از این رو نهاد خانواده یکی از مهمترین و قدیمی ترین نهادهای است که شروع و پایان آن دارای احکامی خاص و شروطی ویژه است. مسیحیت، ازدواج را عقدی لازم و پایان آن را مبتنی بر وفات یکی از زوجین می‌داند. در این آیین، طلاق و جدایی بین زوجین وجود ندارد، هر چند زندگی زناشویی با نفرت و ناراحتی همراه باشد. برعکس در نزد یهود، آنقدر نظام خانواده سست است که بر هم زدن این عقد به راحتی اتفاق می‌افتد و طلاق و جدایی زوجین بدون هیچ حد و مرزی رخ خواهد داد.<sup>2</sup> دین اسلام، هر چند بر بقای زندگی مشترک اصرار دارد و خواهان فروپاشی نظام خانواده نبوده، ولی هرگز به دنبال حفظ خانواده به هر قیمتی و لو تضییع حقوق یکی از آنان نیست؛ بلکه طلاق را تحت شرایطی خاص، به عنوان راه حلی برای پایان دادن به عقد ازدواجی قرار داده است که ادامه زندگی مشترک توأم با مودت و رحمت نبوده و موجب ضرر به یکی از زوجین باشد؛ بنابر این راهکار اسلام، راه حل وسطی است که از سویی به اراده و آزادی زوجین احترام گذاشته و آنان را مجبور به ادامه زندگی زناشویی بدون عشق و علاقه نمی‌کند؛ و از سویی دیگر برای پایان دادن به این رابطه، شروط و ضوابطی قرار

<sup>1</sup>. [النور: 32].

<sup>2</sup>. صابونی، محمد علی، تفسیر آیات الأحكام، مترجم: نعمت الله شهبانی، ناشر: کابل، انتشارات نعمانی، طبع: دوم (۱۳۴۵ ه.ش)، ص 226.

داده است؛ به طوری که استفاده از فرصت طلاق جدایی را منوط به شرایطی خاص دانسته است.

با مراجعه به متون فقهی قدیم، با برخی از صورت های طلاق مواجه می شویم که نه تنها بر اساس یک مطالعه و تصمیم درست و کارشناسی صورت نگرفته است؛ بلکه پس از حکم به وقوع طلاق مشاهده می شود که زوجین از چنین کاری نادم و پشیمان هستند. چنین طلاق هایی علاوه بر فروپاشی نظام خانواده و آواره گی زن و فرزندان، آسیب های اجتماعی فراوانی بدنبال دارد؛ به طوری که در مواردی مرد برای جبران این وضعیت به دنبال راهکار و حيله ای - از قبیل نکاح محلل برای بازگرداندن زن به خانه و سر و سامان دادن به زندگی زناشویی در فضایی سنگین و ملتهب است.

### 1- طرح مساله

الله تبارک و تعالی انسان را منحه ای یک موجود اجتماعی خلق نموده و از یک ابوالبشر و امالبشر (حضرت آدم علیه السلام و حوا علیها السلام) نسل انسان را اساس گذاری نموده است نسل انسان از دو جفت مرد و زن به طریقه مشروع که فطرت انسان تقاضا آن را دارد بوجود آمده است و یا به عبارت دیگر بقا نسل بشریت از دو جنس مخالف مرد و زن تحقق پیدا مینماید بناء مرد به تنهایی نمیتواند فامیل تشکیل داده و تولد نسل انسان را تداوم دهد. و چنانچه زن نیز به تنهایی برای تداوم نسل بشریت قادر نبوده که از اشتراک هر دو آنها به طریقه مشروع ازدواج براساس طبیعت سلیم انسان فامیل تشکیل میگردد. در مورد الله تبارک و تعالی چنین ارشاد میفرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾<sup>1</sup>

ترجمه: «ای مردم! بی شک ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست، بی گمان الله دانای آگاه است.»

<sup>1</sup>. [الحجرات: 13].

براساس نص فوق قرآنی خلقت انسان را خداوند از یک مرد و زن آغاز نمود که سپس برای معرفت همدیگر شعبه شعبه و قبیله قبیله ساخت.

در این ایام برخی از موضوعات چون جندر و بخصوص مسایل تساوی حقوق زن و مرد موضوع گرم سمینارها و کنفرانسها و همچنان مطالب در رسانه های چاپی، تصویری و صوتی جوامع مطرح بحث است بنابر این خواستیم تا درنگی در مورد تساوی حقوق مرد و زن از دیدگاه شریعت اسلامی و قوانین نافذه افغانستان داشته باشیم.

نکته قابل مکت اینست که در اسلام تساوی مطلق حقوق زن و مرد وجود ندارد بلکه در دین مبین اسلام عدالت بعنوان یک قاعده عمومی حکم شده است؟ که این نسبی است در بعضی موارد امتیاز و حق برای زن نسبت به مرد داده شده است و در بعضی موارد امتیاز و حقوق مرد نسبت به زن بیشتر میباشد و در بعضی موارد حقوق مساوی است و اینرا شارع حکیم منحیث خالق انسان بادر نظر داشت ظرفیت هر جنس بشر (مرد و زن) اعطا نموده است چنانچه در مورد شارع حکیم ارشاد میفرماید: ﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَىٰ﴾<sup>1</sup> ترجمه: «و پسر همانند دختر نیست». یعنی در خلقت تفاوت دارند.

همچنان در ماده ۱۴۲ قانون مدنی افغانستان این گونه بیان می شود که مرد میتواند همسر خودش را به وسیله وکیل قانونی طلاق دهد و یا این که صلاحیت طلاق را به خود زوجه تفویض کند. همچنین در ماده ۱۴۳ قانون مدنی افغانستان را بیان می کند که بعد از اینکه زوج صلاحیت تفویض طلاق را به زوجه داد دیگر نمی تواند آن را پس بگیرد.

## 2- اهمیت و ضرورت تحقیق

حقوق و تکالیف زوجین در بحث طلاق از منظر شریعت اسلامی و قانون مدنی افغانستان از این رو دارای اهمیت است که اکثراً مردم افغانستان پیروان مذهب حنفی و شریعت اسلامی می باشند. ناآگاهی در این زمینه که زوجین چه حق و حقوق نسبت به یکدیگر دارند و همچنان اختلافات که باعث طلاق بین زوجین می شود همه ریشه در ناآگاهی دارد که اکثریت آنها منجر به طلاقها و تفریق بین زوجین می گردد. امروزه با وجود بلند رفتن سطح سواد و آگاهی در کشور هنوز نیاز شدید در این زمینه احساس می شود. که تحقیق حاضر به این موضوع مهم

<sup>1</sup> [آل عمران: 36].

پرداخته است. از آنجایی که زن و شوهر از دیدگاه قرآن کریم و احادیث رسول کریم صلی الله علیه وسلم دارای حقوق و تکالیف مشخص در زندگی شان می باشند. در قانون مدنی افغانستان در این ارتباط اشاراتی دارد که در فصل های بعدی تحقیق حاضر پرداخته می شود.

### 3- اسباب اختیار موضوع

1. به اساس جستجویی که در رابطه به موضوع نمودم، دریافت نمودم که کتب مستقل توانسته باشد موضوع را به طور همه جانبه از بُعد حقوقی و فقهی آن به زبان ملی کشور مورد بحث قرار داده باشد وجود ندارد.
2. اهمیت موضوع و ارزش آن در زندگی روزمره من را وادار ساخت تا در مورد موضوع بحث نموده و تحقیق نمایم.
3. جالب بودن موضوع چون وضعیت کنونی کشور تقاضای این را دارد که همچون موارد باید مورد تحقیق و مطالعه بیشتر قرار گیرد.
4. شوق و علاقه شخصی در رابطه به موضوع متذکره و تلاش برای کاهش مشکلات خانوادگی از طریق بیان احکام و آثار مرتبه طلاق بر مرد و زن از دیدگاه فقه اسلامی و قانون مدنی افغانستان.

### 4- اهداف تحقیق

1. بررسی احکام و آثار مرتبه طلاق بر مرد و زن در طلاق از دیدگاه شریعت اسلامی و قانون مدنی افغانستان می باشد.
2. بررسی حقوق متقابل زوجین در تفریق از نظر شریعت اسلامی .
3. بررسی حقوق متقابل زوجین در خلع از نظر شریعت و قانون مدنی.
4. بررسی حقوق زن و مرد در نتایج انحلال ازدواج از خاستگاری تا نامزدی.

### 5- پیشینه تحقیق

در ارتباط به احکام و آثار مرتبه طلاق بر مرد و زن از دیدگاه شریعت اسلامی و قانون مدنی افغانستان کدام تحقیق مشخص که عین موضوع باشد انجام نشده است اما مشابه تحقیق حاضر که بتواند به بخش های از تحقیق حاضر مشابهت داشته باشد و یا ارتباط به موضوع

تحقیق داشته باشد تحقیقات زیادی در داخل و خارج از کشور انجام شده است که در ادامه به آنها پرداخته می شود.

در تحقیقی که توسط محمد تقی مناقبی تحت عنوان چిستی طلاق قضایی و مفاهیم مشابه آن در فقه و حقوق افغانستان انجام شده است از تحقیق شان چنین نتیجه می گیریم که بر اساس فقه اسلامی، حق طلاق در اختیار زوج است، زوج هر وقت بخواهد می تواند زوجه خود را طلاق دهد؛ اما گاه بر اثر عوامل از قبیل غایب، مفقود الخبر، شدن زوج، عدم تادیه نفقه زوجه، ایجاد عسر و حرج از سوی زوج برای زوجه، بد رفتاری و عدم حسن معاشرت با زوجه، ایجاد ضرر به زوجه، مشکلاتی در زندگی خانواده عارض می شود که راهی جز تفریق و جدایی زوجین باقی نمی ماند. از سوی دیگر، زوج یا حضور ندارد و یا حاضر به طلاق همسرش نیست. در این موارد، فقه و حقوق اسلامی، طلاق قضایی را به عنوان راه حل پیشنهاد نموده است. یعنی زوجه با مراجعه به قاضی و تشریح موضوع، در خواست طلاق می کند و قاضی بعد از بررسی ادله و طی مراحل قانونی، بدون رضایت زوج، زوجه را طلاق می دهد. در مورد مشابه طلاق قضایی، زوجه می تواند با بذل مهریه و خلع یا با شرط ضمن عقد و یا وکالت در طلاق و ... حق طلاق را از زوج بگیرد و مطابق با شرایط توافق شده، هر زمان که خواست، می تواند خود را مطلقه سازد.<sup>1</sup>

در تحقیقی که توسط دکتر محمد صادقی تحت عنوان اهل تسنن و ازدواج مسیاری انجام داده است میتوان به بخش های از حقوق متقابل زن و مرد را از منظر شریعت اسلامی مورد بررسی قرار داد. ایشان در تحقیق خود به این نتیجه رسیده است که مسیاری ازدواجی است که به صورت دائم منعقد می شود و زن از حق نفقه و هم خوابگی خود می گذرد. و شوهر مختار است، هر وقت بخواهد نزد زن بیاید و زن نیز در امور خویش آزاد است.<sup>2</sup>

رواج ازدواج مسیاری می تواند، اهداف تشکیل خانواده را که در آیات قرآن به آن اشاره شده است؛ مثل سکینه، آرامش روحی و روانی، مودت و رحمت، تولید مثل و... را از بین ببرد. این نوع ازدواج که زن هم شوهر دار هست و هم شوهر دار نیست به نوعی زن را در حال تعلیق و بلاتکلیفی قرار می دهد. چون زن نمی داند در چه زمانی مرد وی را طلاق می دهد. لذا این

---

<sup>1</sup> (مناقبی، 1389، ص 4).

<sup>2</sup> (صادقی، 1398، ص 18).

نوع از ازدواج در بردارنده حقوق زنان نیست و زمینه را برای شانه خالی کردن مردان از تعهدات خانوادگی در برابر زوجه فراهم می آورد.

## **6- روش تحقیق**

در تحقیق حاضر از روش تحقیق کتابخانه ای استفاده شده است. از آنجایی که روش تحقیق یکی از بخش های مهم در تحقیق علمی و یا طرح های پژوهشی میباشد. که یک قسمت عمده و اصلی اهمیت و اعتبار تحقیق به چگونگی انجام آن تحقیق بر میگردد. بنابر این روش تحقیق باید متناسب با موضوع مورد مطالعه باشد و شرایط طبیعی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی یک کشور را نباید از یاد برد.

## **7- سازماندهی تحقیق**

تیزیس حاضر متشکل از مقدمه و سه فصل عمده می باشد به ترتیب مقدمه شامل؛ طرح مساله، اهمیت و ضرورت تحقیق، اسباب اختیار موضوع، اهداف تحقیق، پیشینه تحقیق، روش تحقیق و سازماندهی تحقیق می شود.

در فصل اول به مفاهیم و کلیات تحقیق پرداخته می شود که شامل مفهوم طلاق، مفهوم شریعت، مفهوم فقه، مفهوم قانون، مفهوم خانواده، مفهوم ازدواج، حکم طلاق، مشروعیت طلاق، شروط وقوع طلاق می شود.

فصل دوم تحت عنوان انواع و احکام مرتبه طلاق شامل موضوعاتی چون: انواع طلاق، وکالت گرفتن در طلاق و حالاتی که در آنها قاضی به طلاق دادن اقدام می کند می شود.

و فصل سوم تحت عنوان آثار مرتبه طلاق شامل موضوعات عدت، نفقه زنان در عدت، حضانت فرزندان، مهریه، اسقاط مهر به سبب طلاق، ارث، ثبوت نسب، نتیجه گیری، فهرست منابع، فهرست آیات، فهرست احادیث، فهرست اعلام و فهرست منابع می شود.

# فصل اول

## مفاهیم کلی



## مبحث اول: مفاهیم

### مطلب اول: مفهوم طلاق

طلاق مصدر است و به معنی « جدا شدن زن از شوهر، رها شدن ازقید نکاح، رهایی زن ازقید زناشویی.» بکار می رود.<sup>1</sup>

درفرنگ «المعجم الوسیط» کلمه طلاق را چنین ریشه یابی کرده است: « طلاق مصدر طلق که درکل واژه «طلق» بمعنی رها شدن، خلاص شدن ازقید و بند، دوری گزیدن، آزاد شدن، مورد استعمال دارد.<sup>2</sup>

واژه طلاق از اطلاق بمعنی رها ساختن و ترک کردن و بحال خود گذاشتن، گرفته شده است گفته می شود: «أطلقت الاسیر» «اسیر را رها ساختم»، وقتی که بند از وی بگشائی او را رها و آزاد سازی. و دراصطلاح شرع اسلامی طلاق بمعنی گشودن و پاره کردن پیوند زناشویی و پایان دادن به علاقه و رابطه زناشویی می باشد.<sup>3</sup>

طلاق عبارت از انحلال رابطه زوجیت صحیحه در حال یا آینده، بین زوج و زوجه، با الفاظی که وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند.<sup>4</sup>

لفظ آن است که در طلاق صراحت داشته و یا کنایه از طلاق باشد در آنچه محتاج نیت است، و چیزی که قائم مقام لفظ است، مانند کتابت و اشارت. طلاق باین موجب گشودن رابطه زوجیت در حال و طلاق رجعی سبب بازشدن همان رابطه در آینده است.<sup>5</sup>

طلاق امریست لازمه نکاح و پیوند زناشویی، پیروان هردین و آیین قطع نظر ازآسمانی بودن و نبودن آن آیین، و قطع نظر از اینکه حق است یا باطل بنا برینکه به نحوی حسب لزوم دید فطری و ضرورت بشری با این پیوند برای تشکیل کانون خانواده در حیات اجتماعی شان گره میخورند، در صورت ناسازگاری زوجین یا دوطرف این عقد؛ لازماً به انحلال آن اقدام می نمایند.

<sup>1</sup> حسن، عمید، فرهنگ فارسی عمید، چاپ اول، تهران: انتشارات میلاد نور، سال 1389، ص 744.

<sup>2</sup> ابراهیم انیس، فرهنگ المعجم الوسیط، مترجم: محمد بندر ریگی؛ ج2، چاپ اول، تهران: انتشارات اسلامی، سال 1389، ص 1197.

<sup>3</sup> سید سابق، ترجمه فارسی فقه السنه، ترجمه: دکتر محمود ابراهیمی، ص 1356.

<sup>4</sup> وهبة الزحیلی، الفقه الاسلامی وادلته، جلد(۹)، ص ۶۸۷۳ و ۶۹۸۲.

<sup>5</sup> سید اسعد شیخ الاسلامی، احوال شخصیه، نشر دانشگاهی، (1370)، ص 444.

این اقدام گاهی براساس نظام حقوقی مبتنی بر عرف بنا بر مطالبه خانم از جانب مرد صورت میگیرد، مانند کشورهای که نظام حقوقی شان بر پایه حقوق عرفی استوار است و اراده واحده یا ایقاع را از جمله اقسام تصرف حقوقی نمی شمارند مانند فرانسه و گاهی هم مطلقاً براساس خواست و اراده مرد واقع میگردد که بر مبنی قاعده تسلیم و پذیرش اراده واحده صورت میگیرد که این اراده واحده یا ایقاع در نظام حقوقی شان منحیث یکی از جمله اعمال و تصرف حقوقی مورد قبول نظام حقوقی قرار گرفته است و آثار این اراده واحده را منحیث اثر حقوقی پذیرفته اند، مانند افغانستان. بناءً میتوان گفت که طلاق در نظام حقوقی افغانستان که بر مبنی اراده واحده صورت میگیرد، یکی از موارد انحلال عقد نکاح است که مطلقاً در اختیار مرد قرار دارد، قبول کردن و یا نکردن آن از جانب زوجه هیچ تأثیر بر واقع شدن آن ندارد، مگر در صورتیکه شوهر ایقاع یا به الفاظ دیگر اختیار واقع کردن طلاق را به اختیار خانمش قرار داده باشد که براساس آن خانم نیز می تواند، در حد همان تفویض، صلاحیت و اختیار برای خودش طلاق واقع سازد.<sup>1</sup>

ق.م با اقتباس از فقه اسلامی در ماده ۱۳۵ خود طلاق را اینگونه تعریف می کند: «طلاق عبارت از انحلال رابطه زوجیت صحیحه در حال یا آینده بین زوج و زوجه به الفاظی که وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند».<sup>2</sup>

### مطلب دوم: مفهوم شریعت

شریعت عبارت است از آنچه خداوند متعال به عنوان امور دین برای بندگانش تشریح نموده است؛ یا سنتهای دینی را گویند که دستور عمل به آن را صادر فرموده است، از جمله: عبادات؛ مانند روزه، نماز، حج، زکات و سایر اعمال نیکو. و از جمله معاملات که زندگی روزمره مردم به آن وابسته است؛ مانند بیوع، نکاحها و غیره.<sup>3</sup> چنانکه خداوند متعال فرموده است: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>4</sup> «سپس تو را (ای پیامبر) بر راه (و شریعتی) روشن از دین قرار دادیم پس از آن پیروی کن، و از (هوی و هوس های کسانی که نمی دانند پیروی نکن)».

<sup>1</sup>. برات علی متین، دوره حقوق وجایب؛ جلد دوم، چاپ اول؛ کابل: انتشارات سعید، سال 1388، ص217.

<sup>2</sup>. قانون مننی، ماده ۱۳۵.

<sup>3</sup>. القاموس و شرح آن "تاج العروس" مادهی "شرع"

<sup>4</sup>. [الجاثية: 18].

اشتقاق این لغت از «شَرَعَ الشَّيْءُ» است یعنی آن چیز را بیان کرد و توضیح داد، یا از «الشَّرْعُ» و «الشَّرِيعَةُ» مشتق شده است که به معنی مکانی است که از آنجا می‌توان به آب چشمه‌ای رسید که هرگز قطع نمی‌شود و برای استفاده از آب آن نیاز به هیچ وسیله‌ای نیست.<sup>1</sup>

راغب در «مفردات القرآن» می‌گوید: الشرع: یعنی راهی روشن و واضح. گفته می‌شود: شَرَعْتُ له طريقاً، یعنی راهی را برای او تبیین کردم و شرع، مصدر است. سپس به عنوان نامی برای راهی روشن قرار داده شده است و چنین راهی را: شرع، شرع و شریعه نامیده‌اند. از آن پس این لفظ برای راه الهی به استعاره گرفته شد. راغب از یکی از علما نقل می‌کند که گفته است: شریعت را بدان خاطر به این نام نهاده‌اند زیرا به «شریعه الماء» مشابهت دارد؛ یعنی هر کس به راستی راهی راست و مستقیم به سرچشمه‌ی آب پیدا کند به حقیقت سیراب و پاکیزه می‌گردد. راغب می‌گوید: مراد من از «سیراب شدن» چیزی است که یکی از حکما گفته است: من همواره می‌نوشیدم اما سیراب نمی‌شدم. ولی پس از آنکه خداوند را شناختم بدون نوشیدن سیراب شدم! و مراد من از پاکیزه شدن، همان منظور خدا در این آیه است که فرموده: <sup>2</sup> ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾<sup>3</sup> «اللَّهُ قَطْعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و چنانکه باید شما را پاک سازد».

ماده‌ی «ش، ر، ع» 5 بار در قرآن کریم به صورت فعل و اسم آمده است.<sup>4</sup> به صورت فعل ماضی در آیه‌ی زیر آمده است:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾<sup>5</sup> «دینی را برای شما تشریح کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود، و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم، و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده‌ایم، که دین را بر پا دارید و در آن فرقه فرقه نشوید».

تشریحات خداوند در این آیه مربوط به اصول دین و عقاید است نه به فروع و اعمال. به همین خاطر همه‌ی رسالت‌های الهی از عهد نوح علیه السلام تا دوران محمد صلی الله علیه وسلم بر

<sup>1</sup> معجم الفاظ القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۳، چاپ مجمع «اللغه العربیه»، قاهره.

<sup>2</sup> راغب اصفهانی، مفردات قرآن، ص ۴۵۰ و ص ۴۵۱، به تحقیق صفوان عدنان.

<sup>3</sup> [الأحزاب: 33].

<sup>4</sup> [إذ تَأْتِيهِمْ حِبَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَعًا] [الأعراف: 163].

<sup>5</sup> [الشوری: 13].

آن اتفاق نظر دارند. در همین سوره ماده‌ی «شرع» در نکوهش مشرکان به کار رفته است. بدان خاطر که حق قانونگذاری دینی را برای خود قائل بودند در حالیکه خداوند متعال چنین اذنی به آنان نداده بود: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾<sup>1</sup> «آیا (مشرکان) معبودانی دارند که بدون اجازه‌ی الله آیینی برای آن‌ها مقرر داشته‌اند؟!»

آنان با این گمان باطل و بدون اجازه‌ی خداوند به تحلیل و تحریم و واجب و حرام نمودن اموری پرداختند و این موارد در آیات مکی مذکور است، اما در آیات مدنی نیز همین لفظ در سوره‌ی مائده به کار رفته است: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاةً﴾<sup>2</sup> «ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم».

پس اگر شریعت در لغت به معنی «راه و روش» است در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است: آنجا که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>3</sup> «سپس تو را (ای پیامبر) بر راه (و شریعتی) روشن از دین قرار دادیم پس از آن پیروی کن، و از (هوی و هوس‌های کسانی که نمی‌دانند پیروی نکن)».

ملاحظه می‌شود که لفظ «شریعه» با این ساختار فقط در این سوره از قرآن کریم به کار رفته است. یعنی در سوره‌ی جائیه که سوره‌ای مکی است و قبل از نزول آیات مربوط به احکام و قوانین عملی که منحصر به دوران مدنی است نازل شده است.

### مطلب سوم: مفهوم فقه

فقه در لغت به معنی علم و دانش و فهم دقیق، زیرکی آمده است.<sup>4</sup> طوریکه درین آیت می‌بینیم: ﴿وَأَحْلَلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾<sup>5</sup> یعنی: و گره از زبانم بگشای تا گفتارم را بفهمند.

<sup>1</sup>. [الشوری: 21].

<sup>2</sup>. [المائدة: 48].

<sup>3</sup>. [الجاثية: 18].

<sup>4</sup>. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، واژه فقه، ص ۶۴۲.

<sup>5</sup>. [طه: 27-28].

همچنین فقه به معنای فهم عمیق، علم و آگاهی از چیزی، خلاقیت و فطانت است از این رو می گویند به فلانی در فلان امر فقه داده اند مراد شان فهم و علم است. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾<sup>1</sup> یعنی تا آنکه در کار دین فهم عمیق حاصل کنند.

هم چنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در حق عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما دعاء فرمود: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»<sup>2</sup> خداوند! او را در امور دین دانا بگردان. و دعای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مستجاب گردید و بر اثر تلاش در یادگیری علم و دانش وسیع و احاطه کامل به تفسیر و تاویل قرآن کریم او را ترجمان القرآن خوانده و از چهره های فروزان جهان علم و دانش به شمار می رفت.

در معجم مقاییس اللغة چنین آمده است: عنصر اصلی کلمه ی فقه، عبارت از (ف، ق، ه) بوده و به ادراک شی و دانستن آن دلالت دارد و مفهوم آن، عام بوده و هر نوع علم به چیزی را فقه گویند و بعداً به علم شرعی مختص گردیده است؛ فلهدا هر شخص عالم به احکام حلال و حرام را فقیه نامیده اند، در جای دیگری چنین آمده است: فقه در لغت عبارت از فهم متکلم از کلامش می باشد.

و در اصطلاح: (العلم بالاحكام الشرعية العملية المكتسب من ادلتها التفصيلية).<sup>3</sup> یعنی عبارت از علم احکام شرعی عملی می باشد، که از دلایل تفصیلی آن گرفته شده است. بررسی این تعریف قرار زیر است:

علم: مطلق فهم و درک را گویند که در بر گیرنده مسایل یقینی و ظنی می باشد زیرا تمام مسایل فقه قطعی نمی باشد.

احکام: جمع حکم است و حکم عبارت از نسبت است که در چیزی موجود باشد خواه آن نسبت مثبت است و یا منفی، بناءً این تعریف مسایل شرعی، عقیدتی، اخلاقی، و لغوی را در مجموع دربر گرفته است.

الشرعية: احکام عقلی، تجربی و لغوی را خارج ساخت زیرا که اینها شرعی نیستند.

<sup>1</sup>. [التوبة: 122].

<sup>2</sup>. امام محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، مطبعة دارالطوق النجات، سال چاپ 1424ق. ج 1، ص 75.

<sup>3</sup>. بن المنذر، محمد بن ابراهیم،، الاجماع، محقق: فواد عبدالمنعم، احمد، ناشر: دارالمسلم، طبع: اول (1425/2004)، ج 2، ص 432.

العملیه: این قید احکام اعتقادی، اصولی و اخلاقی را از خود خارج گردانید چون در بخش معاملات نیستند.

المکتسب من الأدلة التفصیلیه: این قید بیان گر این حقیقت است که احکام شرعی عملی از ادله تفصیلی شرع که عبارت از آحاد و افراد آیات کریمه، احادیث نبوی، اجماع امت و قیاس است در بر گرفته است.

امام ابوحنیفه فقه را چنین نموده است: «معرفة النفس ما لها و ما علیها»<sup>1</sup> یعنی: هر کس باید خود را آگاه سازد که برای او در دنیا و آخرت چه چیز باعث نفع و چه چیز باعث ضرر می باشد. از این تعریف معلوم شد که دایره فقه محض به احکام عملی محدود نیست بلکه عقاید، اخلاق، احسان، تزکیه، و احکام را در بر میگیرد.

در تمهید بحرالرائق نگاشته شده که فقه اسلامی پنج بخش دارد که عبارت اند از:

1. اعتقادات.

2. عبادات.

3. معاملات.

4. زاجرات.

5. آداب.

از تفصیل این بر می آید که دایره فقه اسلامی چقدر وسیع می باشد که همه ابعاد زنده گی انسان از آن خالی نمیباشد.

برخی ها فقه را تعریف کرده اند که: فقه عبارت از سلسله تحقیقات و تدقیقاتی است که توسط ائمه و مجتهدین دین مقدس اسلام در ساحه واقعیت و معقولیت در تمامی ابعاد زندگی بشر بعمل آمده است.

### **مطلب چهارم: مفهوم قانون**

**قانون:** جمع آن قوانین است که در لغت اصل و مقیاس هر چیز میباشد، بعبارت دیگر مراد از آن دستور و قاعده نیز گرفته میشود.

---

<sup>1</sup>. ابن عابدین، محمد أمین بن عمر بن عبد العزیز عابدین الدمشقی الحنفی (المتوفی: 1252هـ)، رد المحتار علی الدر المختار، الناشر: دار الفکر. بیروت، الطبعة: الثانية، 1412هـ. 1992م، عدد الأجزاء: 6، ج 1، ص 66.

**در اصطلاح:** عبارت است از مجموعه شرایع و نظم که علاقه جامعه بشری را بسوی زندگی منظم، مرفه، عدل، انصاف و عاری ازهرنوع ظلم، تبعیض، حفظ کرامت و ارزش حقوق انسانی تنظیم مینماید، مانند، قانون شرعی اسلامی و قانون وضعی از قبیل: قانون تجارت، قانون جزا، قانون مدنی، قانون زراعت، قانون صحت، قانون محیط زیست و امثال آن. به عبارت دیگر، قانون مجموعه قواعد حقوقی عام، و الزام آور است که به منظور تنظیم امور عامه توسط مرجع دیصلاح مطابق حکم ماده نود و چهارم قانون اساسی افغانستان وضع، تصویب و طی مراحل گردیده باشد.

### **مطلب پنجم: مفهوم خانواده**

در کتابهای لغت از خانواده چنین تعاریفی شده است: خاندان، دودمان، اهل خانه، زن و فرزند، فامیل.<sup>1</sup> و همچنان اهل بیت نامیده شده است.<sup>2</sup>

در اصطلاح شرعی خانواده گروه و جماعتی اند که زیربنای جامعه را تشکیل می دهند. و بنای آن بر روابط همسری میان زن و مرد استوار است و پیامد آن وجود فرزندان است که به صحنه زندگی گام می گذارند. خانواده در ارتباط نزدیک با پدر بزرگ، مادر بزرگ مرد، برادران و خواهران آنها، نواده گان فرزندان پسر و دختر، عموها، دایی ها، خاله ها و فرزندان آنها خواهد بود.<sup>3</sup> مفهوم شرعی خانواده شامل معنی حمایت، نصرت و وجود روابط تفاهم و همکاری مبنی بر اساس نژاد، خون، نسبی، سببی و اوضاع می باشد. اما نظام خانواده: عبارت از احکام و قوانینی که در آغاز، اثناء و انتهای زندگی خانوادگی امور و شؤون آن را سروسامان می بخشد.<sup>4</sup>

گروهی است متشکل از افرادی که از طریق پیوند زنا شویی، هم خونی یا پذیرش، با یکدیگر به عنوان شوهر، زن، مادر، پدر، برادر، خواهر و فرزند در ارتباط متقابلند و فرهنگ مشترکی پدید آورده و در واحد خاصی زندگی می کنند.<sup>5</sup>

دیگر صاحب نظران نیز در حوزه های مختلف علوم انسانی، تعاریف و تعبیر مشابهی در تعریف خانواده به کار برده اند، برای نمونه، به دو تعریف دیگر اشاره می شود:<sup>1</sup>

<sup>1</sup> حسن، عمید، فرهنگ فارسی عمید، تهران: نشر، فرهنگ نما، 1388، ص 423.

<sup>2</sup> محمد، معین، فرهنگ فارسی معین، تهران: نشر، سرایش، 1387، ص 411.

<sup>3</sup> خسرو، امینی، خانواده خوشبخت فرزند موفق، چاپ اول، تهران: نشر، عارف کامل، 1384، ص 3-4.

<sup>4</sup> و هبة، الزحیلی، فقه خانواده در جهان معاصر، مترجم، عبد العزیز سلیمی، چاپ سوم، تهران: نشر، احسان، 1388، ص 29.

<sup>5</sup> ساروخانی، باقر، دائرة المعارف علوم اجتماعی، نشر کیهان، تهران: 1384، ص 182.

◀ خانواده ترکیبی از افرادی است که از راه خون، زناشویی، و یا فرزند پذیری، با یکدیگر ارتباط می‌گیرند یا طی یک دوره زمانی نامشخص، با هم زندگی می‌کنند.

◀ خانواده پیوندی است که با نهاد ازدواج، یعنی صورت نیاز روابط جنسی، که به تصویب جامعه رسیده، مرتبط است.

◀ خانواده گروهی اجتماعی است که بزرگ سالان آن (مذکر و مؤنث) از نظر جنسی، با هم زندگی می‌کنند و از نظر اقتصادی، همکاری دارند و دارای یک بچه یا بیش تر هستند.<sup>2</sup>

که قدر مشترک این گونه تعاریف را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

1. خانواده بر مبنای ازدواج بین دو جنس مخالف شکل می‌گیرد.
2. روابط نسبی (قرار دادی یا واقعی) یا سببی بین اعضای آن وجود دارد.
3. افزون بر کارکردهای زیستی (تولید مثل) کارکردهای آموزشی، تربیتی و اقتصادی نیز برای آن متصور است.

### مطلب ششم: مفهوم ازدواج

زواج یا نکاح در لغت دارای معانی متعدد است زواج در لغت: واژه عربی به کسر زاء و از ریشه زوج به معنای نکاح و ازدواج و زنا شوی است. وهمچنان به معنای: عقد زنا شوی بستن، باهم جفت شدن، زن گرفتن، شوهرکردن را گویند. لسان العرب از قول ازهری و جوهری می‌گوید: اصل «نکاح» در کلام عرب به معنای هم‌بستری است.<sup>3</sup>

زوج جمع ازواج و زوجه، و جمع الجمع ازواج: به معنی همسر، جفت انسان، شوهر، زوجه، عیال، زن، «همنشین» قرین "جفت از هر چیز و به یک جفت آن زوجان و زوجین هم میگویند، مثل: «همازوجان» «آن دو یک جفتند» و «اشتریت زوجی نعال» «یک جفت کفش خریدم» و «عندی زوجاحمام» «یک جفت کبوتر دارم».<sup>4</sup>

<sup>1</sup> مور، استفان، دیباچه ای بر جامعه شناسی، ترجمه، مرتضی قاقب، نشر ققنوس، تهران: 1383، ص 83.

<sup>2</sup> کوئن، بروس، مبانی جامعه شناسی، ترجمه، غلام عباس توسلی، نشر سمت، تهران: 1391، ص 169-170.

<sup>3</sup> ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج 2، ص 626، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، 1414ق.

<sup>4</sup> راغب، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق، داودی، ص 823، دمشق، بیروت، دارالقلم، الدار الشامیة، چاپ اول، 1412ق.



﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>1</sup> «و از هر چیز جفت آفریدیم، تا مگر شما پند گیرید»..<sup>(2)</sup>

کلمه زوج بر مرد و زن اطلاق می‌شود، زوج زن، شوهر او است و زوج مرد زن او می‌باشد، خداوند جل جلاله می‌فرماید: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>3</sup> «و گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن، و از (میوه‌های) آن هر جا می‌خواهید، گوارا بخورید، و لیکن به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمگران خواهید شد».<sup>(4)</sup>

و اما لفظ نکاح در لغت به معنی وطئ است و گاهی هم به معنی عقد می‌آید چنانکه خداوند جل جلاله می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعَّوهُنَّ وَسَرَحوهنَّ سَرَا حًا جَمِيلًا﴾<sup>(5)</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با زنان با ایمان ازدواج کردید، آنگاه پیش از آن که با آن‌ها همبستری کنید، طلاق‌شان دادید، پس عدت برای شما بر آن‌ها نیست که شما آن را بشمارید، لذا آن‌ها را (با هدیه مناسب) بهره‌مند سازید و به نیکوترین وجه رهای‌شان کنید». چنانکه می‌گوییم: «نکحتها و نکحت هی»؛ یعنی با آن زن ازدواج کرد و آن زن را به نکاح خود درآورد، یعنی زوج یکدیگر شدند و آن زن با فرزند فلان نکاح کرد یعنی زوج یکدیگر شدند.<sup>(6)</sup>

ازدواج که به مفهوم نکاح نیز می‌آید یک لفظ عربی مصدر ثلاثی مزید از باب افتعال و زواج است به معنی ضم (یکجای کردن)<sup>7</sup>، و قبول زوجیت، انتخاب همسر، جفت گرفتن، یا باهم شدن را گویند.<sup>8</sup> چنانچه الله متعال می‌فرماید: { مُتَكَبِّرِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ

<sup>1</sup>. سوره الذاریات، آیه 49.

<sup>2</sup>. لويس، مولوف، فرهنگ المنجد، مترجم: بندر ریگی، ج 1، ایران: سال 1862، ص 688.

<sup>3</sup>. سوره البقره، آیه 35.

<sup>4</sup>. گله داری، حسین تاجی، تفسیر احسن الکلام، انتشارات: دار السلام، سال چاپ: 1396 ش، ص 6.

<sup>5</sup>. سوره الاحزاب، آیه 49.

<sup>6</sup>. طهماز محمود، همان، ج 2، ص 115.

<sup>7</sup>. الدكتور سعدي أبو حبيب، (1988/1408 م)، القاموس الفقهي لغة واصطلاحا، دمشق - سورية، دارلفكر، ص 360، العلامة

عبدالله بن محمود بن مودود الموصلي الحنفي (متوفى: 683 هـ)، (ب ت)، الاختيار لتعليل المختار، پشاور- محله جنگی،

المكتبة الحقانية، جلد (2)، ص 101.

<sup>8</sup>. المعجم الوسيط، جلد (2)، ص 951.

**عین<sup>۱</sup> ترجمه:** بر تخت هایی ردیف هم تکیه زده اند و حوران درشت چشم را قرین و نزدیک آنان گردانیم.

کلمه های نکاح و زواج در قرآن کریم و سنت نبوی به معنای واحد استعمال شده اند، پس این دو کلمه از الفاظ مترادف اند یعنی الفاظ مختلف و دارای معنای واحد می باشند مگر اینکه قرینه ای موجود باشد که نکاح را مخصوص مقاربت جنسی سازد، پس در این صورت نمی توان نکاح را به معنای عقد ازدواج تلقی کرد.

به عنوان مثال پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مورد اینکه آیا نزدیک شدن با زن حیضه (قاعدۀ) جایز است یا خیر؟ میفرماید: «اصنعوا كل شيء الا النكاح».<sup>۲</sup> ترجمه: هر کاری را با زن معقود علیها در هنگام حیض (قاعدۀ) انجام دهید مگر جماع.

نکاح در این حدیث به معنای عقد ازدواج نیست، زیرا در این صورت معنای آن این خواهد بود که هرکار با زن معقود علیها جایز است مگر عقد و این معنی درست نیست، بلکه به معنای مقاربت جنسی میباشد یعنی زوج در اثنای قاعدۀ گمی خانم خود میتواند از او هر نوع بهره جویی نماید مگر مقاربت جنسی.<sup>۳</sup> و نزد مذاهب چهارگانه نکاح لفظ مشترک بین وطی و عقد است در حقیقت عقد و در وطی مجاز است.<sup>۴</sup> زیرا دلالت این لفظ بر عقد در قرآن و سنت مشهور است، چنانچه زمخشری<sup>۵</sup> از علما احناف می گوید: لفظ نکاح در قرآن جز در عبارت: { فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ }<sup>۶</sup> به معنای وطی نیامده است.<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup>. سوره الطور، آیه ۲۰.

<sup>۲</sup>. امام مسلم، مسلم بن الحجاج النیسابوری (المتوفی: ۲۶۱هـ)، (۱۴۲۸/۲۰۰۷م)، صحیح مسلم، بیروت لبنان، دارالمعرفة، کتاب: الحيض، باب: في قوله تعالى: {ويستلونك عن المحيض}، رقم: ۳۰۲، ص ۱۷۹، (خلاصة الحكم المحدث: [صحیح]، أبو داود سليمان بن الأشعث السجستاني، (۲۰۱۰)، سنن أبي داود، محقق: عبدالعزيز الخالدي، بيروت - لبنان، دارالكتب العلمية، کتاب: النكاح، بابا: في إتيان الحائض ومباشرتها، رقم: ۲۱۶۵، ص: ۳۴۴.

<sup>۳</sup>. شيخ عبدالوهاب خلاف، (ب ت)، احكام الاحوال الشخصية في الشريعة الاسلامية، كويت، دارالقلم، ص ۱۳.

<sup>۴</sup>. فخرالدين عثمان بن على الزيلعي الحنفي، (۱۳۱۳هـ)، تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، قاهرة، دارالكتب الاسلامی، جلد (۲)، ص ۹۵.

<sup>۵</sup>. محمود بن عمر زمخشری با کنیه ابو القاسم مشهور به جار الله زمخشری (۲۷ رجب ۴۶۷-۹ ذی الحجه ۵۳۸)، مفسر وزبان شناس برجسته ادیب و خطیب ایران بود، و در سال (۴۶۷ هـ ق) در منطقه زمخشر خوارزم وفات نمود. صاحب کشف ومفضل. (سیر اعلام النبلا)، جلد (۲۰)، ص ۱۵۱ مابعد.

<sup>۶</sup>. سوره البقره، آیه ۲۳۰.

<sup>۷</sup>. وهبة الزحيلي، الفقه الاسلامی وادلتها، جلد (۹)، ص ۶۵۱۳-۶۵۱۴.

ازدواج به مفهوم ابراز رضایت به توافق اراده زن و مرد به اختیار همسر و قبول زوجیت و تشکیل زندگی مشترک خانوادگی است.<sup>1</sup> تعریفات متعدد پیرامون عقد نکاح ارائه شده است که تقریباً تمام علما با تعریف مشابه که همانا ازدواج را عقدی می دانند که استمتاع جنسی را بین زوجین جایز می سازد، طوریکه در تعریفی از احناف آمده: (هو عقد وضع لتملك المتعة بالأنثی)<sup>2</sup>، ترجمه: نکاح عبارت از عقد است که بخاطر استمتاع از زوجه وضع شده است. و در کتب فقهی معاصر با تفصیل بیشتر از نکاح چنین تعریف شده است:

(عقد التزویج، والزواج شرعاً: عقد يتضمّن إباحة الاستمتاع بالمرأة بالوطء والمباشرة والتقبيل والضّمّ وغير ذلك، إذا كانت المرأة غير محرم بنسب أو رضاع أو صهر).<sup>3</sup>

ترجمه: یعنی نکاح عقدی است که متضمن اباحت استمتاع جنسی از زن به صورت مباشر مشروط بر این که زن محرم نسبی، رضاعی، و سببی نباشد.

سایر فقهاء و حقوقدانان نیز تعاریف مشابه ارائه کرده اند، این تعریفات از این لحاظ که امکان رابطه جنسی بین زن و شوهر را از آثار و اهداف اساسی نکاح می شمرد، درست است، زیرا پیوندی را که در آن زن و مرد حق تمتع جنسی از یکدیگر را نداشته باشند، نباید نکاح نامید، ولی، اگر حق تمتع جنسی هدف اصلی نکاح باشد، باید ازدواج اشخاص سالمند و کسانی که توانایی جنسی ندارند ممکن نباشد، در حالی که قانون هیچ منعی در این باره ندارد. بنابر این، ایرادی که بر این تعریف وارد می شود این است که اگر هدف از ازدواج صرف تمتع جنسی باشد، می توان آن را بدون ازدواج نیز حصول نمود.

شیخ ابو زهره (رحمة الله علیه)<sup>4</sup> تمام این تعریفات را ناقص دانسته چون محور تمام تعریفات: «افاده حل استمتاع رابطه زوجیت» می باشد، و تعریف جامع را بیان داشته و می فرماید: (انه عقد

<sup>1</sup> عبد الوهاب خلاف، (ب ت)، أحكام الأحوال الشخصية في الشريعة الإسلامية على وفق مذهب أبي حنيفة وما عليه العمل بالمحاكم، کویت، دارالقلم، ص ۱۵.

<sup>2</sup> محمد بن عبد الواحد السیواسی السکندری کمال الدین ابن الهمام - أحمد بن قودر قاضي زاده (متوفی: ۶۸۱هـ)، (ب ت)، شرح فتح القدير على الهداية شرح بداية المبتدي، بیروت، دارلفکر، جلد (۳)، ص ۱۸۶.

<sup>3</sup> وَهْبَةُ بن مصطفى الرَّحِيلِي، الفقه الإسلامي وأدلته، جلد (۹)، ص ۶۵۱۳.

<sup>4</sup> ابو زهره محمد بن احمد متولد (۱۳۱۶هـ ق) در شهر «محلة الكبرى» واقع در غرب مصر به دنیا آمد، وی یک فقیه، مؤرخ و متکلم قرآن، پژوهش معاصر مصری قرن ۱۴ ق بوده که بیش از ۴۰ تالیف از وی باقی مانده است، وی در سال (۱۳۹۵ ق یا ۱۹۷۴ م) در قاهره رحلت نمود، تألیفات وی عبارتند از: المعجزة الكبرى القرآن، زهرة التفاسير، الفقه الاسلامي، الاحوال الشخصية، تاريخ مذاهب اسلامي، اصول الفقه، الملكية ونظرية العقد في الشريعة الإسلامية، مذكرات في الوقف، تواريخ مفصلة

يفيد حل العشرة بين الرجل والمرأة و تعاونهما و يحدد ما لكليهما من حقوق و ما عليهما من واجبات<sup>1</sup> ترجمه: عبارت از عقدی است که افاده مشروعیت زندگی بین زن و مرد و تعاون بین آن ها را افاده می کند، حقوق و واجبات متقابل را تعیین می نماید. با در نظر داشت مغلقیت تعریفات و گوناگونی و تعدد هدف ازدواج، نویسندگان ق.م.ا. که از یک طرف نخواستند از فقه عدول نمایند و از طرف دیگر متأثر از تعاریف دانشمندان و اساتید حقوق گردیده اند، در ماده ۶۰ چنین می گویند: «ازدواج عقدی است که معاشرت زن و مرد را به مقصد تشکیل فامیل مشروع گردانیده، حقوق و وجایب طرفین را به وجود می آورد».<sup>2</sup>

چنانچه دیده میشود، ق.م.ا. علاوه بر بیان ماهیت ازدواج، به مقصد مشروعیت آن و آثار قانونی مرتب بر آن نیز اشاره نموده.

به نظر می رسد نویسندگان ق.م با در نظر داشت تعاریف فقهاء و حقوقدانان نکاح را چنین تعریف نموده است: «ازدواج عقدی است که معاشرت زن و مرد را به مقصد تشکیل فامیل مشروع گردانیده، حقوق و واجبات طرفین را به وجود می آورد.» (ماده 60 ق.م). طبق این تعریف اولاً نکاح مانند سایر عقود، عقد است و ثانیاً موجب معاشرت زن و مرد به منظور تشکیل فامیل می گردد. منظور از معاشرت با همدیگر زندگی کردن، با یکدیگر دوستی و آمیزش داشتن است.

## مبحث دوم: حکم طلاق

### مطلب اول: مشروعیت طلاق

مشاهده میکنیم که شریعت مقدس اسلام، شرایط و قیدهای متعددی را برای وقوع طلاق قرار میدهد و آن را در دایره بسیار تنگ محصور مینماید. طلاق که ضرورت آن را ایجاب ننماید و رعایت وعظ و تأدیب، و حکمیت خیرخواهان خانواده، در آن نشده باشد از نظر اسلام، طلاق است حرام و منفور چون همان طوری که بعضی از فقه ها فرموده اند این طلاق باعث زیان مرد و زن و از بین بردن مصالح مشترک آن ها میشود، بدون این که هیچ ضرورت آن را ایجاب کرده باشد پس چنین طلاقی به منزله اتلاف مال است. اسلام ازدواج را مشروع میداند و آن را به

---

و دراسة فقهية أصولية للأئمة الأربعة، اعلام للزرکلی، (۲۰۰۲م)، خیر الدین بن محمود بن علی بن فارس الدمشقی الزرکلی (المتوفی: ۱۳۹۶ هـ)، دارالعلم للملایین، جلد (۶)، ص ۲۵.

<sup>1</sup> محمد أبوزهره، (۱۹۴۸/۱۳۶۸)، الاحوال الشخصية، دارالفکر العربی، ص ۱۷.

<sup>2</sup> قانون مدنی افغانستان، ماده: ۶۰.

عنوان عقد حیات انسانی قرار داده و توقیت را مبطل آن می‌شناسد و به منظور استقرار ازدواج با ضمانت متعدد آن را احاطه نموده است و این امر در صورت تحقق پیدا خواهد کرد که بین زوجین توافق وجود داشته و رابطه مودت آمیز در قلب هر دو جریان داشته باشد و نسبت به هم اطمینان حاصل نمایند و هر کدام حقوق دیگری را بشناسند. گاهی اتفاق می‌افتد که بروز اختلاف پس از توافق اولیه بر حیات زناشویی سایه می‌افکند که این اختلافات یا به علت ظهور انحراف جدید و یا مسایلی است که چه بسا در ابتدای زوجیت مخفی بوده و به مرور برای طرفین ظاهر میشود، و یا دچار شدن به مرضی است که معاشرت را پرمشقت و حتی گاهی غیرقابل تحمل می‌سازد.

چون وقوع طلاق موقوف به ثبوت نکاح است به این معنی که اگر نکاحی بین مرد وزنی ثابت نباشد یا نکاح محل نداشته باشد، ایقاع طلاق مورد و محل ندارد؛ بناءً در پهلوی اینکه عقد نکاح یک عمل حقوقی است در چهارچوب شرایط عام عقود و شرایط خاص عقد نکاح با توافق و رضایت جانبین منعقد میگردد، امر تعبّدی نیز است چنانچه خداوند در مشروعیت عقد نکاح ارشاد فرموده: «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ - پس نکاح کنید کسی را که خوش آید بشما از زنان.»<sup>1</sup> و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ»<sup>2</sup> ای گروه جوانان کسی که از جمع شما قدرت ازدواج و نکاح را داشته باشد، پس نکاح کند و کسی که قدرت آن را نداشت پس روزه را بر خود لازم گیرد که این روزه به آن شخص حفاظت است از مرتکب شدن به گناه.

طلاق در پهلوی موارد دیگر انحلال این عقد از جمله موارد انحلال این عقد مشروع دانسته شده و از جمله اعمال و تصرفات حقوقی است و براساس ایقاع یا اراده واحده واقع میشود، چنانچه خداوند سبحانه و تعالی ارشاد میفرماید: {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ} ای پیغمبر چون طلاق دهید زنان را پس طلاق دهید ایشان را بر عدت ایشان و شمار کنید عدت را.»

<sup>1</sup>. شبیر احمد عثمانی، تفسیر عثمانی مشهور به تفسیر کابلی، مترجم هیئتی از علماء جزء 4، سورة النساء ج1: محل چاپ: دولت قطر، سال طبع 1991 م، ص 451.

<sup>2</sup>. محمد بن اسماعیل البخاری الجامع الصحیح للبخاری؛ کتاب النکاح، باب الترغیب فی النکاح، ، باب من لم یستطع الباءة فلیصم، چاپ اول، دمشق، بیروت: انتشارات دارابن کثیر، سال 2002 م حدیث 5065، ص 1293.

در تفسیر این آیت مولانا شبیر احمد عثمانی میفرماید: «مخاطب این آیت اگرچه حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم است مگر خطاب بتمام امت است یعنی چون مردی (بنابر کدام ضرورت و مجبوری) طلاق زن خود را اراده کند باید بر عدت طلاق بدهد.<sup>(1)</sup>»

سید قطب علیه الرحمه عالم و دانشمند مصری در تفسیر این آیت تحریر میفرماید: «اصل در رابطه زناشوئی، استقرار و استمرار است، اسلام این رابطه را با همه ضمانتها احاطه می کند، ضمانتهائی که استقرار و استمرار این رابطه را تضمین می نماید. در راه این هدف، پیوند زناشوئی را تا پله طاعات و عبادات بالا میبرد، و برای ایجاد پیوند زناشوئی مردان و زنان فقیر، از دارایی دولت، یعنی بیت المال استفاده می کند، آداب و رسوم را واجب و لازم می گرداند که از لختی و خود نمایی و فتنه و آشوب جلوگیری میکند تا عواطف آرام گیرد و استقرار پذیرد، و دل ها به ندای فتنه گری لختی و خود نمایی در بازارها توجه نکند و نگراید.»

حد زنا و حد تهمت زدن نا موسی را واجب می کند، حرمت و احترام به خانه ها می دهد با اجازه گرفتن برای ورود، و اجازه خواستن اهل خانواده در داخل خانه ها.

اسلام روابط زناشوئی را با قانون مشخصی نظم و نظام میدهد، و نظام خانه را بر اساس سرپرستی یکی از دوشریکی که توانا تر و قویتر است قرار می دهد، تا از هرج و مرج و پریشانی و نابسامانی و کشمکش جلوگیری شود و سایر ضمانتهای اجتماعی و سر و ساماندهی های دیگری را گذشته از رهنمودها و رهنمونهای عاطفی به کار میگیرد، بالاتر از همه اینها پیوند زناشوئی را به تقوا و ترس از خدا و به نظارت و مراقبت او حواله می دهد و واگذار می کند.

اما زندگی واقعی انسان ثابت میکند حالت ها و وضع هایی پیش می آید که در آنها زندگی درهم میریزد و درهم میشکند با وجود بودن همه ضمانت ها و رهنمود ها این حالت ها و وضع ها باید با مقابله عملی رویارویی شوند، انسان باید اعتراف بکند، منطق واقعیت را میتوان انکار کرد، زمانی پیش می آید زندگی زناشوئی در آن مشکل و دشوار میشود، و نگاهداری زندگی زناشوئی بیهوده می گردد و برپایه و اساسی نمی ایستد.

اسلام با شتاب به سوی رشته پیوند زناشوئی مقدس نمی رود تا آن را در نخستین مرحله و در پیدایش نخستین اختلاف بگسلد و تکه و پاره کند، اسلام سخت این رشته را تاب میدهد و با

<sup>1</sup> - شبیر احمد عثمانی، تفسیر عثمانی مشهور به تفسیر کابلی، جزء 28، سورة الطلاق آیت 1، ج3، ص780؛

نیرو بدان چنگ میزند، ونمی گذارد این رشته از چنگ به در رود، مگر اینکه هیچ تلاش و کوششی سودمند نماند و یأس و ناامیدی کامل پیش بیاید.

اسلام مردان را ندا در می دهد: { وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا } وگزاره کنید با زنان بوجه پسندیده پس اگر پسند شما نیابند ایشان شاید پسند نکنید شما چیزی را و بگرداند خدا در آن خوبی بسیار.<sup>(1)</sup>

صاحب تفسیر کابلی در تفسیر این آیت می نویسد: «بازنان در گفتار و کردار به خلق خوش و رفتار نیکو معامله کنید ذلت و آزاری را که در دوره جاهلیت بر آنها روا میداشتند ترک نمایید اگر از زنان شما عادت نا پسند افتد بر آن صبر کنید شاید در آن مصلحتی باشد که خدا آنرا در این جهان و آن جهان مایه منفعت شما گرداند شکبیا باشید و خوی زشت زنان را بزشتی مقابله می نمائید.»<sup>(2)</sup>

آنان چه میدانند، شاید در این زنانی که از آنان خوششان نمی آید و ایشان را نمی پسندند، خیر و خوبی باشد، و خدا این خیر و خوبی را برای شان اندوخته کند، پس درست نیست آن خیر و خوبی را از خود رماند و آن را ازدست داد، اگر سزاوار چنین مردانی نباشد آن خیر و خوبی را نگاه دارند و گرمی بدارند، دست کم شرم و حیا کنند و جلو احساسات تند خود را بگیرند و نرمش داشته باشند و خود را در برابر ناخوش آیندیهها تمرین بدهند و شعله آتش خشم را فرو نشانند.

هرگاه کار از قضیه دوست داشتن و بد داشتن تجاوز کرد، و کار به سرباز زدن و بیزار بودن و نافرمانی کردن و گریزان بودن کشید، نخستین را چاره ای که به دل می گذرد و اسلام بدان رهنمود می کند طلاق نیست، بلکه باید دیگران تلاش و کوشش کنند و افراد نیک میان شوهر و همسر سازش برقرار کنند: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا.»<sup>3</sup>

و اگر (در میان زن و شوهر اختلاف افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدایی میان آنان شود، داوری از خانواده شوهر، و داوری از خانواده همسر (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید، اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک نموده و در یکی از دوکار: سازش نیک و خدا پسندانه یا جدایی زیبا و معقولانه) مؤفق می گرداند، بی گمان

<sup>1</sup> - سید قطب، تفسیر فی ظلال القرآن، جلد هشتم آیت دوم، سوره طلاق، جزء 28.

<sup>2</sup> - شبیر احمد عثمانی، تفسیر عثمانی مشهور به تفسیر کابلی؛ جزء 5، سوره النساء آیت 19 ج 1، ص 472؛

<sup>3</sup> . سوره النساء آیه 35.

خداوند مطلع ( برظاهر و باطن مردمان و ) آگاه ( از نیات همگان ) است، طوریکه خداوند میفرماید: {وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ.} (1)

هرگاه همسری دید که شوهرش ( خویشتن را بالاتر از او می گیرد و از انجام امور خانوادگی ) سرباز می زدند و ( یا با او نمی سازد و از او ) رویگردان است، برهیچ یک از آن دوگناهی نیست این که ( بکوشند به وسیله صرف نظرکردن زن از برخی از مخارج و همبستری با خود ) میان خویشتن صلح و صفا راه بیندازند، و صلح ( همیشه از جنگ و جدایی ) بهتر است.

هرگاه این میانجیگری یافته نشد، در این صورت کار جدی است، و در این وقت همچون زندگی ای با وجود قضیه ای سازگار و درست در نمی آید و قرار و آرامی در چنین زندگی ای میسر نمیگردد، نگاهداری زندگی زناشویی با این وضع تلاش نا مؤفق و مردودی است، و فشار آوردن عدم توفیق و عدم سازش را بیشتر و افزونتر می سازد، در این وقت حکمت در این است که انسان تسلیم واقعیت شود، و این زندگی را به پایان برد، هرچند که پایان دادن مورد پسند اسلام نیست، چه نا پسندترین حلال درپیش خدا طلاق است...»

هرگاه شوهر خواست همسرش را طلاق بدهد، در هر لحظه و آنی طلاق دادن درست نیست، سنت نبوی بیانگر این است که طلاق باید در زمان پاکی زن از عادت ماهانه حیض باشد، و در آن زمان هم نزدیکی زناشویی انجام نپذیرفته باشد در این مدت، وقت قطع رشته پیوند به تأخیر می افتد و مدت زمانی از خشم و تب و انقلاب و انفعال درونی میگذرد، و موضعگیری نا بهنگام و نا سنجیده سپری میگردد؛ در خلال این مدت چه بسا طوفان درونها فروکش کند، و دل ها بیارامند و نهادها دگرگون شوند، و یزدان سبحان میان شوهر و همسر پیکار جو صلح و صفا را بیندازد و طلاق به میان نیاید.

### مطلب دوم: حکمت و فلسفه طلاق

ابن سینا در کتاب شفاء گوید: «شایسته است که برای زن و شوی راهی برای جدایی آنها از هم باشد و این راه از هر طرف بسته نباشد، چون بستن راه جدایی بطور کلی ضرر و زیانهای را ببار می آورد. برای مثال بعضی از مزاجها بهیچ وجه با هم سازگار نیستند و نمی توانند با هم الفت گیرند، هر اندازه انسان بخواهد بین آنها الفت و نزدیکی بوجود آورد، شر و جدایی و خلاف

1. سورة النساء آیه 128.



در میان آنان بیشتر می‌شود و زندگی تلخ می‌گردد - در این صورت چاره طلاق است - گاهی پیش می‌آید که زن با شوهر نابرابر و غیرکفء روبرو می‌شود و بوی مبتلا می‌گردد یا شوهر بگونه‌ای است که نیکو رفتار نیست و معاشرت با وی سخت است یا مزاجا بگونه‌ای که طبیعت از وی گریزان است و ماندن با وی سبب تمایل و رغبت بدیگران می‌گردد، چون بهر حال شهوت یک امر طبیعی و فطری است. چه بسا این کار موجب فساد و فحشاء می‌شود. و چه بسا پیش می‌آید که زن و شوی صاحب اولاد نمی‌شوند، که اگر این ازدواج بهم بخورد وزن شوهر دیگری و مرد زن دیگری اختیار کند، بتوانند صاحب بچه بشوند، پس باید راهی برای جدائی باشد که طلاق است ولی باید در آن سخت گیر بود و آخرین چاره باشد».<sup>1</sup>

### مطلب سوم: طلاق منفور ترین حلال‌ها

برقراری و برپائی پیوند زندگی زناشویی از جمله هدفهائی است که اسلام بر آن حریص است و بدان اهمیت فراوانی می‌دهد. و عقد ازدواج برای دوام و ابدیت تا پایان زندگی است تا زوجین بتوانند، از خانه مشترک خود، پناهگاه همیشگی بسازند و در سایه گسترده آن هردو بیاسایند و از نعمت و لذت زندگی سعادت‌مند، برخوردار گردند و این امکان را داشته باشند تا فرزندان شایسته و درستکار بار بیاورند. لذا پیوند و رابطه بین زن و شوهر از مقدس‌ترین و استوارترین پیوندها است.<sup>2</sup>

و برای اینست که خداوند پیمان و عهد بین زن و شوهر و عقد نکاح را میثاق غلیظ و پیمان استوار

و سنگین نامیده است که می‌فرماید: ... وَأَخَذَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿۲۱﴾<sup>3</sup> «زنان

با عقد نکاح از شما پیمان و عهد استوار و سنگینی گرفته‌اند». پس وقتی که علاقه و پیوند بین زوجین بدینگونه استوار و محکم و موید است، نباید در آن اخلال کرد و از اهمیت آن کاست و آن را سبک گرفت. و هر چیزی که این پیوند استوار و پیمان محکم را، سست و ضعیف کند از نظر

<sup>1</sup> ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء، مکان نشر: قم، ناشر: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، سال نشر: 1405 ق، ج 1، ص 658.

<sup>2</sup> قطب، محمد علی قطب، ازدواج موفق در پرتو اسلام، مترجم: وحید رحمانی، ناشر: انتشارات کردستان، (۱۳۸۶)، ص 98.

<sup>3</sup> [النساء: 21].

اسلام منفور و مبعوض است چون منافع و مصالح هریک از زوجین را از بین می‌برد و تباه می‌سازد.<sup>1</sup>

از ابن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أبغض الحلال إلى الله - عزوجل - الطلاق»<sup>2</sup> «منفورترین و مبعوض‌ترین کار حلال به نزد خدای بزرگ طلاق است = اگرچه حلال است ولی خداوند از آن ناخشنود است». بنابراین هر انسانی که بخواهد این علاقه و پیوند بین زوجین را تباه سازد و بگسلاند او از نظر اسلام از روش اسلام خارج شده و افتخار انتساب به اسلام را ندارد. پیامبر بزرگوار اسلام می‌فرماید: «ليس منا من خب امرأة على زوجها»<sup>3</sup> «کسی که زنی را بر شوهرش تباه سازد او را بر علیه او بشوراند و موجب تباهی پیوند زناشوئی گردد بر روش ما نیست». گاهی پیش می‌آید که بعضی از زنان می‌خواهند شوهرزنان دیگر را فریب دهند و خود بجای همسر او قرار گیرند. اسلام به شدت از این کار نهی می‌کند. از ابوهیره روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «لا تسأل المرأة طلاق أختها لتستفرغ صحفتها ولتنكح، فإنما لها ما قدر لها»<sup>4</sup> «هیچ زنی نباید خواهان طلاق داده شدن خواهر دینی خود گردد تا او طلاق گیرد و او خود بوصلت شوهر وی نایل گردد او خود می‌تواند شوهری را انتخاب کند که سرنوشت او با وی بسته است یعنی نباید زنی شوهرزن دیگری را فریب دهد تا خود بجای زن او قرار گیرد و او زنش را طلاق دهد یا زنی را فریب دهد که از شوهرش طلاق گیرد و بعد از او خود بجای او با وی وصلت کند».

زنی که بدون عذر و سبب، خواهان گرفتن طلاق از شوهرش می‌باشد بوی بهشت بر وی حرام است یعنی به بهشت نمی‌رود و بوی بهشت را استشمام نمی‌کند. از «ثوبان» روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أیما امرأة سألت زوجها طلاقاً من غیر بأس، فحرام

<sup>1</sup> عثمانی، محمد شفیع احمد، معارف القرآن. ترجمه، محمد یوسف حسن پور. پشاور: مکتبه فاروقیه، 1385 هـ. ش، ج 3، ص 243.

<sup>2</sup> ابي داود، سليمان بن الأشعث السجستاني (متوفى: 275 هـ)، سنن أبي داود، محقق: محمد عبدالعزيز الخالدي، كتاب الطلاق باب في كراهية الطلاق، ناشر: بيروت-لبنان: دارالكتب العلمية، طبع: چهارم (2010 م)، (حدیث رقم: 2178). ابن ماجه، محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني، سنن ابن ماجه، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: بيروت، دارالفكر لا شماره حدیث (2018).

<sup>3</sup> أخرجه أبو داود (5170) بنحوه، والنسائي في ((السنن الكبرى)) (9214) واللفظ له، وأحمد (9157) باختلاف يسير.

<sup>4</sup> سنن أبي داود، كتاب الطلاق باب في المرأة تسأل زوجها طلاقاً من غير بأس له (حدیث رقم: 2176).

عليها رائحة الجنة»<sup>(1)</sup> «هرزني که بدون سبب و بدون پيش آمدن مشکلي از شوهرش خواهان طلاق باشد بوي بهشت بروي حرام است و او به بهشت نمي رود».

### مطلب چهارم: طلاق تنها حق مرد است

اسلام حق طلاق را تنها به مرد داده است، چون او براي برقراري پيوند زناشويي و ازدواج هزينه هاي مالي فراواني متحمل شده است، بيشتراز زن ببقاي اين پيوند و ادامه آن دل بستگي دارد، و مي داند اگر به طلاق اقدام کند و بخواهد مجدداً ازدواج نماید و زن ديگري را اختيار کند، بايد هزينه هاي سنگين ديگري را متحمل شود، لذا بقاي ازدواج براي او اهميت بسزائي دارد. علاوه بر آن مي داند که بايد باقيمانده مهریه و هزينه اي را بنام «متعۀ الطلاق» و نفقه دوران عده او را نیز بپردازد و مقتضاي عقل و خرد و مزاج سالم اينست که او بيشتراز زن ناملايمات را تحمل کند و همينکه خشمگين شد، به طلاق اقدام نکند يا اگر خشمي را يا بداخلاقي را از زنديد، آن را تحمل کند و بسرعت درباره طلاق تصميم نگیرد. زن زودتر خشمگين مي گردد و تحمل کم تري دارد و عواقب طلاق باندازه مرد، گريبانگير او نيست و برايش هزينه برنمي دارد و براي کوچک ترين بهانه، احتمال دارد پيوند زناشويي را بهم بزند و اين رشته را پاره کند. او اگر حق طلاق داشته باشد، بهر بهانه اي از آن استفاده کند. گواه بر صحت اين ادعا اينست که در اروپا چون زن و مرد هر دو حق طلاق دارند، آمار طلاق بسيار است و چند برابر مسلمين از آن استفاده مي کنند.<sup>2</sup>

### مبحث سوم: شروط وقوع طلاق

علماء اتفاق نظر دارند بر اينکه وقتي که شوهر مي تواند زن خود را طلاق دهد و طلاق او موجب جدائي است، که عاقل و بالغ و مختار باشد. بنابر اين اگر ديوانه يا بچه يا مجبور و مکره باشد طلاق او لغو و باطل و بي اعتبار است، چون طلاق از جمله تصرفاتي است که آثار و نتايج آن، در زندگي زوجين آشکار است، پس طلاق دهنده بايد داراي اهليت و شايستگي کامل بوده تا تصرفاتش صحيح و معتبر باشد. و اهليت و شايستگي وقتي است، که عقل و بلوغ و اختيار باشد و در اين باره صاحبان سنن از علي بن ابيطالب روايت کرده اند که فرموده است: «رفع القلم عن ثلاثة: عن النائم حتى يستيقظ، وعن الصبي حتى يحتلم، وعن المجنون حتى

<sup>1</sup> سنن الترمذي، أبواب الطلاق واللعان باب ما جاء في المختلعات (حديث رقم: 1187).

<sup>2</sup> محمد رشيد رضا، حقوق النساء في الإسلام - نداء للجنس اللطيف، دار الكتب العلمية للنشر والتوزيع، 2005، ص 98.

يعقل»<sup>1</sup> «از سه گروه قلم تکلیف برداشته شده است: از کسی که در خواب است تا اینکه بیدار گردد. از بچه و کودک تا اینکه احتلام شود و بالغ گردد. از دیوانه تا اینکه عاقل گردد و خرد را بازیابد».

از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «کل طلاق جائز، إلا طلاق المغلوب علی عقله»<sup>2</sup> «هر نوع طلاقی جائز و روا است مگر طلاق کسی که عقل را از دست داده و دیوانه شده است». بروایت ترمذی و بخاری بصورت «موقوف».

فقها و دانشمندان در مسائل طلاق که از اشخاص زیر سر بزند اختلاف دارند که آن را به اجمال ذکر می‌کنیم:

- 1- طلاق مکره = کسی که به اجبار زن خود را طلاق می‌دهد.
- 2- طلاق سکران = کسی که در حال مستی زن خود را طلاق می‌دهد.
- 3- طلاق هازل = کسی که بغیر جد و از روی هزل و شوخی و مزاح، زن خود را طلاق می‌دهد.
- 4- طلاق الغضبان = کسی که در حال خشم و عصبانیت زن خود را طلاق می‌دهد.
- 5- طلاق غافل و ساهی = کسی که از روی غفلت و سهو زن خود را طلاق می‌دهد.
- 6- طلاق مدهوش = کسی که در حال بیهوشی لفظ طلاق را بر زبان می‌آورد.<sup>3</sup>

### مطلب اول: طلاق مکره

کسی که مورد اکراه و اجبار واقع می‌شود. اراده و اختیاری از خود ندارد، بدیهی است که اراده و اختیار، اساس و زیربنای تکلیف می‌باشند، پس وقتی کسی اراده و اختیار نداشته باشد، مکلف نیست و مسئول تصرفات خود نمی‌باشد، چون او در واقع مجری اراده دیگری است و از خود اراده ندارد. بنابراین اگر کسی به اجبار کلمه کفر آمیز بر زبان راند، کافر نمی‌شود چون خداوند

<sup>1</sup>. سنن أبي داود، كتاب الحدود باب في المجنون يسرق أو يصب حدا (حديث رقم: 4403).

<sup>2</sup>. سنن الترمذی، أبواب الطلاق واللعان باب ما جاء في طلاق المعتوه (حديث رقم: 1191).

<sup>3</sup>. سابق، سید (متوفی: ۱۴۲۰ هـ)، فقه السنة، ناشر: بیروت-لبنان: الكتاب العربي، طبع: الثالثة (۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م). ص 1360.

می فرماید: ...إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ... ﴿١٦﴾<sup>۱</sup> «مگر کسی مجبور بگفتن

کلمات کفرآمیز گردد و آن را بر زبان راند، ولی ایمان در قلب او جای دارد».

کسی که به اکراه مسلمان می شود، اسلام آوردن او معتبر نیست و کسی که به اکراه زن خود را طلاق دهد، طلاق او صحیح نیست و شرعاً اعتباری ندارد. از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است: «رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ»<sup>۲</sup> «قلم تکلیف از خطاء و نسیان و اکراه در امت من برداشته شده است یعنی اگر کسی از روی اشتباه و خطاء و نسیان و فراموشی و اکراه و اجبارکاری را انجام دهد، مسئولیت شرعی از وی برداشته شده و مسئول عمل خویش نیست».

ابن ماجه و ابن حبان و دارقطنی و طبرانی و حاکم این حدیث را تخریج نموده و نووی آن را «حسن» دانسته است.

#### مطلب دوم: طلاق مست

جمهور فقهاء می گویند: کسی که در حال مستی الفاظ طلاق را بر زبان آورد طلاقش می افتد و صحیح است چون با اراده خود به مستی اقدام کرده و خود سبب فساد و تباهی عقل خویش را فراهم آورده است.<sup>۳</sup>

گروهی گفته اند: مست و دیوانه یکسانند و طلاق مست لغو و بیهوده است و اعتبار ندارد و صحیح نیست، چون او فاقد عقل است و عقل مناط و منشاء تکلیف است و خداوند می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا

تَقُولُونَ... ﴿٤٣﴾<sup>۴</sup> «ای مومنان در حال مستی نماز بخوانید و اصلاً بدنبال مستی نباشید چون

مست نمی داند چه می گوید، پس مستی نکنید تا بدانید در نماز چه می گوئید»، پس خداوند سخن و گفتار مست را غیر معتبر گردانده است چون او نمی داند چه می گوید. و ثابت شده

<sup>۱</sup>. [النحل: 106].

<sup>۲</sup>. أخرجه ابن ماجه (2045) واللفظ له، والطبراني في ((المعجم الأوسط)) (8273)، والبيهقي (11787).

<sup>۳</sup>. قرضاوی، یوسف، (۱۹۲۶ م)، دیدگاه های فقهی معاصر، مترجم: احمد نعمتی، ناشر: نشر احسان، طبع: چهارم (۱۳۸۹)، ص 254.

<sup>۴</sup>. [النساء: 43].

است که عثمان بن عفان طلاق مست را معتبر نمی‌دانست. گروهی از اهل علم گفته‌اند که: هیچیک از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم در این نظر با عثمان مخالفت نکرده است. و مذهب یحیی بن سعید الانصاری و حمید بن عبدالرحمن و ربیع و لیث ابن سعد و عبدالله بن الحسین و اسحاق بن راهویه و ابو ثور و شافعی بنا به یکی از دو قولش که مزنی از علمای شافعیه آن را اختیار کرده است نیز چنین است. و روایتی از امام احمد که مذهبش بر آن قرار گرفته و مذهب همه اهل ظاهریه و ابو جعفر طحاوی و ابو حسن کرخی از حنفیه نیز چنین می‌باشد.<sup>1</sup>

شوکانی گفته است مستی که عقلش زایل شده است طلاق او معتبر نیست، چون او عقل که مدار و مناط تکلیف است ندارد و شارع مقدس عقوبت و تاوان او را معین کرده است، ما نباید برای خود از آن عقوبت الهی بیشتر برای او تعیین کنیم و بگوئیم بجهت تنبیه و عقوبت طلاقش نیز می‌افتد و او از دو جهت خسران دیده و زیانمند گردد.<sup>2</sup> اخیراً در محاکم و دادگاهها بدین مذهب حکم می‌شود: در قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ در ماده اول از آن آمده است: «طلاق مست و مکره واقع نمی‌شود و معتبر نیست.»<sup>3</sup>

### مطلب سوم: طلاق خشمگین

کسی که خشمگین است نمی‌داند چه می‌گوید و چه چیزی از او سر می‌زند و درباره گفته‌اش نمی‌اندیشد. چون اراده‌اش سلب شده است، طلاق او واقع نمی‌شود و معتبر نیست. احمد و ابوداود و ابن ماجه و حاکم از عایشه روایت کرده‌اند و حاکم آن را صحیح دانسته است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «لا طلاق ولا عتاق فی إغلاق»<sup>4</sup> «در حال اغلاق طلاق و آزاد کردن معتبر نیست» و کلمه اغلاق به خشم و به اکراه و به جنون و دیوانگی تفسیر و معنی شده است.

همانگونه که در زاد المعاد آمده است، ابن تیمیه گفته است: حقیقت معنی «اغلاق» آنست که قلب انسان بروی بسته باشد، بدون قصد سخن گوید یا از سخن خود آگاه نباشد، گویا اینکه در قصد و اراده بر وی بسته است و این معنی، طلاق «مکره» و «مجنون» و کسی که قصد و اراده

<sup>1</sup> الجزیری، عبدالرحمن بن محمد عوض (متوفی: ۱۳۶۰ هـ)، الفقه علی المذاهب الأربعة، ناشر: بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیة، طبع: الثانية (۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۳ م).

<sup>2</sup> الشوکانی، محمد بن علی بن محمد بن عبدالله (متوفی: ۱۲۵۰ هـ)، نیل الأوطار، محقق: عصام الدین الطباطبائی، ناشر: مصر، دارالحدیث، طبع: الأولى (۱۴۱۳ هـ / ۱۹۹۳ م)، ص ۳۷۶.

<sup>3</sup> قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ - مصر، ماده ۲.

<sup>4</sup> مسند أحمد، مسند النساء مسند الصدیقة عائشة بنت الصدیق رضی الله عنها (حدیث رقم: 26360).

نداشته باشد و معنی سخن خود را نفهمد، همه را در برمی‌گیرد و شامل می‌شود. خشم و غضب بر سه نوع است:

- 1- خشم و غضبی که عقل را زایل کند و شخص خشمگین معنی سخن خود را نداند و از آن امر آگاهی و شعور نداشته باشد. طلاق چنین شخصی بدون خلاف واقع نمی‌شود و معتبر نیست.
- 2- کسی که هنوز در آغاز خشم و غضب است و می‌تواند درباره گفته خویش بیندیشد و اراده را از دست نداده است، طلاق چنین شخص در این حالت واقع می‌شود و معتبر است.
- 3- خشم و غضب شدت گرفته ولی عقل شخص بکلی از میان نرفته است و خشم و غضب بگونه‌ای است که مانع می‌شود، که قصد و نیت درست و حسابی داشته باشد و چون خشم فرو نشست از افراط و زیاده‌روی خویش پشیمان می‌شود. درباره طلاق شخص در چنین حالتی، اختلاف است ولی نظر موجه و درست آنست، که در این حالت طلاق نیفتد و معتبر نباشد.<sup>1</sup>

#### مطلب چهارم: طلاق هازل و مخطیء

جمهور فقهاء گویند: اگر کسی از روی هزل و لعب و بدون قصد حقیقت، الفاظ طلق را بزبان آورد، طلاقش واقع می‌شود و معتبر است، همانگونه که نکاحش نیز صحیح است. چون احمد و ابوداود و ابن ماجه و ترمذی که آن را «حسن» دانسته است و حاکم که آن را صحیح دانسته است، همگی از ابوهیره روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «ثلاث جدهن جد، وهزلهن جد: النکاح والطلاق والرجعة»<sup>2</sup> «سه چیز است که در آنها جد و هزل، جدی تلقی می‌شود و چه بصورت جدی و راستی یا بصورت هزل و شوخی بر زبان آورده شوند، معتبر می‌باشند و معنی آنها صحیح است: نکاح و طلاق و مراجعت به زن بعد از طلاق اول و دوم». اگرچه در «اسناد» این حدیث عبدالله بن حبیب است که مورد اختلاف می‌باشد ولی احادیث دیگری معنی آن را تأیید و تقویت می‌کنند.

بعضی گفته‌اند که در حال هزل و شوخی طلاق معتبر نیست و واقع نمی‌شود، از جمله آنها امام محمد باقر و امام صادق و ناصر از زیدیه می‌باشند. چون این گروه گویند برای وقوع و اعتبار طلاق شرط است که ناطق بگفته خویش راضی باشد، و معنی آن را بداند و مقتضای آن را

<sup>1</sup>. الزحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، ناشر: خیبر کتاب پلورنچی، ص 176.

<sup>2</sup>. سنن أبي داود، كتاب الطلاق باب في الطلاق على الهزل (حدیث رقم: 2194)، و سنن ابن ماجه، كتاب الطلاق باب من طلق أو نکح أو راجع لاعبا (حدیث رقم: 2039)، و سنن الترمذی، أبواب الطلاق واللعان باب ما جاء في الجد والهزل في الطلاق (حدیث رقم: 1184).

اراده کند. بنابراین اگر نیت و قصد همراه آن نباشد جزو «ایمان» لغو و بیهوده محسوب می‌شود و مانند سوگندهای بدون قصد است. چون خداوند می‌فرماید: **وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ**

**سَمِيعٌ عَلِيمٌ** ﴿۲۲۷﴾<sup>۱</sup> «اگر قصد و اراده طلاق کردند، خداوند سخن آنان را می‌شنود و بر نیت

و قصد آنان آگاه است». بدیهی است که عزم وقتی است، که عازم و اراده کننده، بصورت قطعی و جزم فعل یا اترك فعل خویش را اراده کند و از آن آگاه باشد و پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: **«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»**<sup>۲</sup> «زمانی کار و عمل معتبر است، که قصد و اراده آگاهانه با آن همراه باشد». و طلاق عملی است که نیازمند به نیت و قصد و اراده دارد و کسی که هزل و شوخی می‌کند، عزم و آهنگ و نیت ندارد.

بخاری از ابن عباس روایت کرده است که: **«إِنَّمَا الطَّلَاقُ عَنِ الْوَطْرِ»**<sup>۳</sup> «طلاق وقتی صحیح است که طلاق دهنده بدان نیازمند باشد و آخرین چاره کار باشد و مقصودش وقوع طلاق باشد».

و اما کسی که از روی اشتباه و بدون اراده و بسبق اللسان، الفاظ طلاق را بر زبان می‌راند، فقهای حنفیه گویند: از نظر قضائی و داور طلاق او واقع می‌شود و معتبر است. و اما از نظر دینی در بین او و پروردگارش طلاقش واقع نشده و زنش همچنان برایش حلال است. -ولی از نظر قضائی چون تشخیص خطاء و اشتباه برای داور و قاضی دشوار است به وقوع آن حکم می‌کند ولی تشخیص آن برای خداوند آسان است پس اگر در بین خود و خدایش به اشتباه به طلاق اقدام کرده باشد معتبر نیست -<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup>. [البقرة: 227].

<sup>۲</sup>. صحیح البخاری، الصفحة أو الرقم: 6953.

<sup>۳</sup>. سنن ابن ماجه، كتاب الطلاق باب طلاق العبد (حدیث رقم: 2081)، حسن لغیره، وهذا إسناد ضعيف لضعف ابن لهيعة -وهو عبد الله- ولكنه متابع. وأخرجه الطبراني في "الكبير" (11800) عن محمد بن عبد الله الحضرمي ومحمد بن عثمان بن أبي شيبة -وكلاهما حافظ- عن يحيى الحماني، عن يحيى بن يعلى الأسلمي والدارقطني (3991) من طريق أبي عتبة أحمد بن الفرج، عن بقية بن الوليد، عن أبي الحجاج المهري، كلاهما عن موسى بن أيوب، به وهذه المتابعات -وإن كانت ضعيفة- إذا انضمت إلى رواية ابن لهيعة ارتقى الحديث إلى رتبة الحسن. وأخرجه الدارقطني (3992)، ومن طريقه البيهقي 360 / 7 من طريق موسى بن داود، عن ابن لهيعة، عن موسى بن أيوب، عن عكرمة، مرسلًا.

قوله: "الطلاق لمن أخذ بالساق"، قال السندي: أي: الطلاق حق الزوج الذي له أن يأخذ بساق المرأة، لاحق المولى.

<sup>۴</sup>. قرضاوی، یوسف، (۱۹۲۶م)، دیدگاه های فقهی معاصر، مترجم: احمد نعمتی، ناشر: نشر احسان، طبع: چهارم (۱۳۸۹)، ص 256.



### مطلب پنجم: طلاق غافل و ساهی

کسی که از روی غفلت و بی خبری و به سهو، الفاظ طلاق را بر زبان می آورد حکم هازل مخطئی - شماره ۴ - را دارد. فرق هزل کننده و خطاکننده اینست که طلاق هزل کننده به نظر شرع و دین و به نظر قضائی هر دو واقع می شود، بنابر نظر کسانی که چنین رأی داده اند. و اما طلاق خطاکننده و کسی که به اشتباه به طلاق اقدام کرده است، از نظر قضائی معتبر است و از نظر شرع و دین معتبر نیست. چون طلاق را نمی توان بازیچه و محل شوخی و لعب قرار داد.<sup>1</sup>

### مطلب ششم: طلاق کسی که بیهوش است

مدهوش - بیهوش - کسی است که بسبب صدمه ای یا تضاد فی عقل و فکر خود را از دست داده است، طلاق چنین شخصی واقع نمی شود، همانگونه که طلاق مجنون و دیوانه و مکره و از هوش رفته و کسی که بعلت پیری یا بیماری یا فاجعه و مصیبتی، عقل خود را از دست داده است، واقع نمی شود.

### مبحث چهارم: چیزی که طلاق بدان واقع می شود

هر چیزی که مشعر به پایان دادن به رابطه و پیوند زناشویی باشد و براین معنی دلالت کند، موجب وقوع طلاق است، خواه آنرا تلفظ کند و بر زبان بیاورد یا آن را برای زنش بنویسد یا لال باشد و بوسیله اشاره این معنی را بیان کند یا بوسیله پیک این معنی را به زنش ابلاغ نماید.<sup>2</sup>

### مطلب اول: طلاق به وسیله الفاظ

دلالت لفظ بر معنی گاهی صریح و آشکار است و گاهی کنایه است. صریح آنست که بمجرد بر زبان آوردن لفظ، معنی از آن فهمیده می شود: مثل «انت طالق» و مطلقه و همه الفاظ مشتق از کلمه «طلاق»، امام شافعی گفته است: الفاظ صریح طلاق سه تا است: طلاق - رهائی - و فراق - جدائی - و سراح - آزادی و رهائی - که در قرآن آمده اند.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> سابق، سید (متوفی: ۱۴۲۰ هـ)، فقه السنة، ناشر: بیروت - لبنان: الکتب العربی، طبع: الثالثة (۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م). ص 1365.

<sup>2</sup> الزحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، ناشر: خبیر کتاب پلورنجی، ص 176.

<sup>3</sup> شافعی، محمد بن ادریس، احکام القرآن، ناشر: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، مکان نشر: بیروت - لبنان، سال نشر: 1412 ق یا 1991 م، ج 1، ص 456.

گروهی از فقهای ظاهریه می‌گویند تنها بدین سه لفظ طلاق درست است، چون این سه لفظ در شریعت آمده است. و این عبادت است و از شروط عبادت، الفاظ است پس باید به الفاظی اکتفا کرد، که در شریعت آمده و برای آن ذکر شده است.<sup>1</sup>

### مطلب دوم: طلاق وسیله الفاظ کنائی

الفاظ کنائی طلاق کلماتی هستند که احتمال معنی طلاق و غیر آن را دارند. مانند: «انت بائن» تو از من جدا هستی و دوری. در زبان عربی کلمه «بینونت» همانگونه که معنی دوری و جدائی از ازدواج را می‌دهد، معنی دوری و جدائی از شر را نیز می‌دهد. یا مانند اینکه به زنش بگوید: «امرک بیدک». کار تو بدست تو است که احتمال دارد مقصود آن باشد که عصمت تو در دست تو است و تو مالک آن هستی و احتمال دارد مقصود آن باشد که تو در تصرف خود آزاد هستی و حریت تصرف داری. یا بگوید: «انت علی حرام» تو بر من حرام هستی. که احتمال دارد مقصودش آن باشد تمتع و برخوردارای جنسی تو بر من حرام است. و احتمال دارد مقصودش آن باشد که اذیت و آزار تو بر من حرام است.<sup>2</sup>

در الفاظ صریح نیازی به قرینه‌ای که مراد و نیت را بیان کند نیست و طلاق واقع می‌شود، چون دلالت آن الفاظ بر معانی خود واضح و آشکار و روشن است. در الفاظ صریح شرط است که آن الفاظ در ارتباط با زن یا خطاب به وی بکار روند و به وی نسبت داده شوند، مانند اینکه بگوید: «زوجتی طالق» زخم آزاد است. یا «انت طالق» تو ای زن آزاد هستی. اما در الفاظ کنائی مصاحبت و همراهی نیت طلاق دهنده با استعمال آن الفاظ، شرط است و تا نیت همراه آن نباشد، طلاق واقع نمی‌شود. اگر طلاق دهنده بگوید مراد و مقصودم از لفظ صریح طلاق، طلاق نبوده است، بلکه معنی دیگری را در خاطر داشته‌ام، از نظر قضائی و داوری شرعی از او پذیرفته نمی‌گردد و طلاقش واقع می‌شود. ولی اگر طلاق دهنده بگوید: مراد و مقصودم از لفظ کنائی طلاق، طلاق نبوده است بلکه معنی دیگری را قصد کرده‌ام از نظر قضائی و داوری شرعی از او پذیرفته می‌شود و طلاقش واقع نمی‌گردد، چون لفظ معنی طلاق و غیر آن را دارد. و چیزی که بیان‌کننده مراد است، همان نیت و قصد و اراده او است و مذهب مالک و شافعی

<sup>1</sup> - ابی الولید محمد بن احمد بن رشد القرطبی، بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ناشر: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی سال نشر: 1431 ق، ج 2، ص 76.

<sup>2</sup> - الجرجانی، علی بن محمد بن علی الزین الشریف (متوفی: ۸۱۶ هـ)، التعریفات، ناشر: بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیة، طبع: اول (۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م)، ص 376.

چنین است، چون بخاری و دیگران از عایشه روایت کرده اند که: دختر «ابنة الجون» چون به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و بر او وارد شد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی نزدیک شد او گفت: «أعوذ بالله منك، فقال لها: عذت بعظيم، الحقي بأهلك»<sup>1</sup> «از تو به خداوند پناه می برم. پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی گفت: بخدای بزرگ پناه بردی و تو در پناه او هستی، برو پیش خانواده ات و من با تو کاری ندارم». در صحیحین و دیگر کتب حدیث آمده است که: به کعب بن مالک گفته شد:

پیامبر صلی الله علیه وسلم به تو امر می کند که از زنت کناره بگیری. او گفت: مقصودش چیست؟ طلاقش بدهم یا چه کار کنم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «بل اعتز لها ولا تقربنها»<sup>2</sup> «از او کناره بگیر و به وی نزدیک مشو». لذا کعب به زنش گفت: «الحقي بأهلك» «برو به خانواده ات ملحق شو». از این دو حدیث برمی آید که «الحقي بأهلك» اگر توام با نیت طلاق باشد، طلاق محسوب می گردد. و اگر مراد از آن طلاق نباشد، طلاق بحساب نمی آید. و امروز نیز بدین مطلب عمل می شود. زیرا در قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ (مصر) در ماده چهارم آمده است: الفاظ کنائی طلاق که احتمال معنی طلاق و غیر آن را دارند زمانی طلاق محسوب می شوند که توام با نیت و قصد طلاق دهنده باشند، و مراد او از آنها طلاق باشد.<sup>3</sup>

حنفیه می گویند: در الفاظ کنائی اگر نیت طلاق همراه آنها باشد یا وضع و حال بر اراده معنی طلاق از آنها دلالت کند به آنها طلاق واقع می شود. در قانون (مصر) به مذهب حنفی اکتفا نشده و دلالت حالیه معتبر نیست بلکه باید حتماً طلاق دهنده از آن اراده معنی طلاق کند تا طلاق واقع شود.<sup>4</sup>

### جزء اول: آیا حرام کردن زن بر خود موجب وقوع طلاق می شود؟

هرگاه مردی زنش را بر خود تحریم کند، یا مرادش آنست که ذات زن و عین او بر وی حرام است یا مراد از لفظ تحریم طلاق و رهائی زن است و معنی لغوی تحریم را قصد نکرده است.

<sup>1</sup>. سنن ابن ماجه، كتاب الطلاق باب ما يقع به الطلاق من الكلام (حدیث رقم: 2050).

<sup>2</sup>. سنن أبي داود، كتاب الطلاق باب فيما عني به الطلاق والنيات (حدیث رقم: 2202).

<sup>3</sup>. قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ (مصر)، ماده 4.

<sup>4</sup>. الجصاص، أحمد بن علي أبو بكر الرازي الحنفي (المتوفى: ۳۷۰ هـ)، شرح مختصر الطحاوي، محقق: عصمت الله عنایت الله محمد، سائد بكداش، محمد عبیدالله خان، زينب محمد حسن فلاتة، ناشر: دارالبشائر الإسلامية و دارالسراج، طبع: الاولى (۱۴۳۱ هـ/ ۲۰۱۰ م)، ص 512.

در حالت اول موجب وقوع طلاق نمی‌شود. زیرا ترمذی از عایشه روایت کرده است که او گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم با زنان خود «ایلاء» کرد و آنها را که حلال بودند بر خویش حرام نمود سپس آنان را مجدداً بر خویشان حلال نمود و کفارہ یمین و تاوان قسم شکسته را پرداخت کرد.<sup>1</sup> در صحیح مسلم از ابن عباس روایت است که گفت: هرگاه مردی زن خود را بر خود تحریم کرد و بر خویش حرام نمود. این حرام کردن طلاق نیست، بلکه قسم و سوگند است که باید کفارہ آن را بپردازد. سپس او گفت: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ... ﴿٦٠﴾<sup>2</sup> «براستی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شما سرمشق و الگویی نیکویی و بهترین اسوه است». نسائی از او روایت کرده است که: مردی پیش او - ابن عباس - آمد و گفت:

«من زن خویش را بر خود حرام کرده‌ام». ابن عباس به وی گفت: «دروغ گفته‌ای، چون زن تو بر تو حرام نیست یعنی وقتی که خداوند آن را بر تو حلال کرده است تو نمی‌توانی حلال را حرام کنی، مگر اینکه برابر دستور خدا». سپس این آیه را خواند: يٰٓأَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا

أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦١﴾ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ

حِلَّةً أَيَّمَنِكُمْ... ﴿٦٢﴾<sup>3</sup> «ای پیامبر صلی الله علیه وسلم تو چرا چیزی که خداوند بر تو حلال کرده است حرام می‌کنی. و بدین کار رضایت زنانت را می‌طلبی - چنین کاری شایسته نیست - خداوند از تو می‌گذرد و ترا می‌بخشد چون او آمرزنده و مهربان است. خداوند بر شما فرض کرده است که قسم خود را بگشائید و کفارہ آن را بپردازید. (در این آیه تصریح است باینکه تحریم خود سوگند است)». «بنابراین تو باید سنگین‌ترین کفارہ را که آزادی یک بنده است بپردازی». در حالت دوم که مراد شخص از لفظ تحریم طلاق دادن باشد طلاق واقع می‌شود چون لفظ تحریم کنایه است و در کنایات وقتی که همراه با نیت طلاق باشند موجب وقوع طلاق هستند.<sup>4</sup>

<sup>1</sup> سابق، سید (متوفی: ۱۴۲۰ هـ)، فقه السنة، ناشر: بیروت-لبنان: الكتاب العربي، طبع: الثالثة (۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م). ص 1367.

<sup>2</sup> [الأحزاب: 21].

<sup>3</sup> [التحریم: 1-2].

<sup>4</sup> سابق، سید (متوفی: ۱۴۲۰ هـ)، فقه السنة، ناشر: بیروت-لبنان: الكتاب العربي، طبع: الثالثة (۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م). ص 1367.

## جزء دوم: سوگند به قسمهای مسلمین<sup>(۱)</sup>

هرکس به قسمهای مسلمین سوگند یادکرد، سپس بمقتضای آن عمل نمود و سوگند را نقض کرد<sup>(۲)</sup> به نظر علمای شافعیه کفارہ قسم بروی لازم است و طلاق او نمی‌افتد و چیزی دیگر نیز بر او نیست. در این باره چیزی از امام مالک نقل نشده است. لیکن علمای متأخر مالکیه در این مورد با هم اختلاف دارند. برخی گفته‌اند: اگر کسی سوگند (به طلاق و امثال آن) خورد و بمقتضای آن عمل نکرد، تنها باید از این عمل خویش استغفار کند و آمرزش طلب نماید که این گناه را مرتکب شده است. و آنچه نزد علمای مالکی مشهور است و بدان فتوی می‌دهند آنست، آنچه که مسلمانان عادتاً بدان سوگند می‌خورند و بدان عمل می‌کنند، باید برابر عرف و عادت بدان عمل کنند<sup>(۳)</sup>.

عرف و عادت مردم مصر آن بود، که به «الله» و «طلاق» سوگند می‌خوردند<sup>(۴)</sup>. بنابراین اگر کسی به قسمهای رایج مسلمین سوگند خورد، سپس بمقتضای آن عمل نکرد بر او لازم است که کفارہ قسم بپردازد و طلاقش نیز می‌افتد. دیگر گرفتن به مکه و روزه گرفتن بر وی لازم نیست آنگونه که در روزگاران گذشته عمل می‌کردند. چون امروز کسی چنین قسم نمی‌خورد.

ابهری<sup>۵</sup> گفته است: چنین شخصی تنها باید استغفار کند. برخی گفته‌اند باید کفارہ قسم بپردازد همانگونه که علمای شافعیه گفته‌اند. این اختلاف در میان علمای مالکی وقتی است که شخص مقصودش از این سوگند طلاق نباشد و اگر مقصودش از آن قسم طلاق باشد و بمقتضای آن عمل نکرد قسم بروی لازم می‌باشد (یعنی طلاق او واقع می‌شود). ما خود رأی ابهری را ترجیح می‌دهیم که اگر کسی چنین قسمی یادکرد و بمقتضای آن عمل نکرد تنها باید از این قسم خویش طلب استغفار نماید<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> قسمهای معمولی مسلمین به امر طلاق و الفاظ مشعر به طلاق که امروزه بویژه در کردستان رایج است -

<sup>۲</sup> رای مثال: بگوید: طلاقم بیفتد چنین و چنان می‌کنم و نکرد. یا اگر این کار را انجام ندادم طلاقم بیفتد یا زخم یک طلاقه یا دو طلاقه باشد. و بمقتضای آن عمل نکرد،

<sup>۳</sup> یعنی اگر عرف و عادت مسلمین بر آن جاری بوده که تخلف از این قسمها طلاق تلقی شود بمقتضای آن عمل می‌گردد.

<sup>۴</sup> یعنی می‌گفتند: والله زخم یک طلاقه باشد اگر... و امثال آن....

<sup>۵</sup> ابوبکر تمیمی اَبهری (متوفای ۳۷۵ق)، فقیه و محدث مالکی مذهب بغداد در قرن چهارم قمری که تالیفات متعددی در فقه و اصول داشته و از پذیرش منصب قضاوت خودداری کرد. در تاریخ وفات او اختلاف هست؛ برخی منابع، تاریخ مرگش را سال ۳۹۵ ق و برخی دیگر آن را سال ۳۷۵ ق ذکر می‌کنند. زرکلی، خیرالدین، الأعلام، ج ۶، ص ۲۲۵.

<sup>۶</sup> الجزیری، عبدالرحمن بن محمد عوض (متوفی: ۱۳۶۰ هـ)، الفقه علی المذاهب الأربعة، ناشر: بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیة، طبع: الثانية (۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۳ م)، ص 567.

### مطلب سوم: طلاق به وسیله نوشتن و کتابت

نوشتن طلاق موجب افتادن طلاق می‌باشد یعنی اگر کسی به وسیله نوشتن زنش را طلاق دهد اگر چه قادر به تلفظ و نطق بدان باشد طلاق او واقع می‌شود. چون شوهر همانگونه که می‌تواند زن خود را با تلفظ طلاق، طلاق دهد با نوشتن آن برای زنش نیز می‌تواند. فقها شرط کرده اند که الفاظ طلاق واضح و روشن و خوانا و آشکار و خطاب به زنش و برای او نوشته باشد مثلاً برای او بنویسد یا فلانه انت طالق = ای فلان ترا طلاق دادم و تو از پیوند ازدواج با من آزاد هستی. اگر نوشته خطاب به زنش و برای او نباشد، بدینگونه که بر روی ورقه‌ای بنویسد: انت طالق، زوجتی طالق = ترا طلاق دادم. زنم را طلاق دادم. این طلاق واقع نمی‌شود مگر اینکه نیت و قصد و اراده طلاق دادن زنش با آن همراه باشد. زیرا احتمال دارد که این عبارات را بدون قصد طلاق نوشته باشد و مقصودش تمرین خط یا زیبایی خط باشد، نه طلاق دادن زنش.

### مطلب چهارم: اشاره لال

وسیله تفهیم و ارتباط لال اشاره است، لذا اشاره او بمنزله تلفظ است، پس اگر شخصی لال، بگونه‌ای اشاره کند، که مقصود او پایان دادن به پیوند زناشویی از آن، فهمیده شود، طلاق او می‌افتد و معتبر است. بعضی از فقها گویند وقتی اشاره لال درباره طلاق قبول است و موجب وقوع طلاق می‌شود، که کتابت و نوشتن را نداند و توانایی نوشتن را نداشته باشد یعنی شرط پذیرفتن اشاره از وی ندانستن نوشتن است. چه اگر نوشتن را بداند و توانایی آن را داشته باشد، اشاره کافی نیست، چون کتابت بهتر بر مقصود دلالت می‌کند و عدول و تجاوز از آن جایز نیست، مگر بجهت ضرورت و عجز از کتابت، تا کتابت ممکن باشد اشاره پذیرفته نمی‌شود.<sup>1</sup>

### مطلب پنجم: فرستادن پیک جهت ابلاغ طلاق

اگر کسی پیکی به نزد زنش بفرستد، تا پیام طلاق را به وی ابلاغ کند، طلاق او واقع می‌شود و در این حالت پیک بمنزله شخص طلاق دهنده است و طلاق او معتبر است.<sup>2</sup>

### مبحث پنجم: گواه گرفتن بر طلاق

جمهور فقهای سلف و خلف می‌گویند طلاق بدون گواه گرفتن بر آن جایز است و واقع می‌شود، زیرا طلاق یکی از حقوق شوهر است و احراز حق و مباشرت آن نیازی به گواه و بینه ندارد.<sup>(1)</sup>

<sup>1</sup> الزحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، ناشر: خبیر کتاب پلورنچی، ص 180.

<sup>2</sup> سابق، سید (متوفی: ۱۴۲۰ هـ)، فقه السنة، ناشر: بیروت-لبنان: الکتاب العربی، طبع: الثالثة (۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م). ص 1369.

و از پیامبر صلی الله علیه وسلم و از یاران او چیزی روایت نشده است که بر مشروعیت گواه گرفتن بر طلاق دلالت کند. فقهای شیعه امامیه با این مطلب مخالفت کرده و گفته‌اند: برای صحت طلاق و وقوع آن گواه گرفتن بر آن لازم و شرط است. بدین آیه استدلال کرده‌اند که در سوره طلاق آمده است: ... وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ... ﴿۲﴾

<sup>2</sup> «دو نفر عادل را گواه بگیرید و برای خدا اقامه شهادت کنید». طبرسی گوید: چنان پیدا است که امر به گواه گرفتن بر طلاق باشد. و این مطلب از پیشوایان اهل بیت روایت شده و ظاهر آنست که این امر برای وجوب و شرط صحت وقوع طلاق است.<sup>(3)</sup>

کسانی که گواه گرفتن بر طلاق را واجب می‌دانند و گویند: بدون بینة و گواه طلاق واقع نمی‌شود؛ در میان اصحاب از جمله کسانی که گواه گرفتن بر طلاق را واجب می‌دانند و آن را شرط صحت طلاق دانسته‌اند حضرت علی بن ابی طالب امیرالمومنین و عمران بن حصین هستند و از تابعین امام محمد باقر و امام جعفر صادق و فرزندانشان از پیشوایان اهل بیت و عطاء و ابن جریج و ابن سیرین هستند. در جواهر الکلام از علی روایت شده که مردی درباره طلاق از او سوال کرد و او گفت: آیا همانگونه که خداوند «امر کرده است دو مرد عادل را گواه گرفته‌اید؟ او گفت: نخیر علی به وی گفت: برو طلاق تو طلاق نیست و چنین طلاقی معتبر نمی‌باشد. ابوداود در سنن خود از عمران بن حصین روایت کرده که از او سؤال شد در باره

<sup>1</sup> - طلاق از حقوقات شوهر است و خداوند آن را در اختیار شوهر قرار داده و کسی دیگر در آن حقی ندارد که می‌فرماید: +يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ... ﴿۱۱﴾ [الأحزاب: 49]. و +وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ رَحْمَةٍ مِّن رَّحْمَتِي... ﴿۱۱﴾ [البقرة: 231].. ابن قیم گفته است: خداوند طلاق را از آن کسی قرار داده است که نکاح می‌بندد چون او حق امساک و رجعت را دارد. از ابن عباس روایت است که گفت: یکی به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا سید و ارباب من کنیز خویش را به عقد من درآورده است. و حالا او می‌خواهد بین من و او جدائی بیاندازد. ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر منبر رفت و گفت: «ایها الناس ما بال احدکم یزوج عبده امته ثم یرید ان یفرق بینهما: انما الطلاق لمن اخذ بالساق» «ای مردم چرا یکی از شما کنیز خویش را به ازدواج بنده‌اش درمی‌آورد سپس می‌خواهد آنان را از هم جدا کند برآستی طلاق بدست کسی است که معاشرت و آمیزش جنسی را بصورت مشروع با زن انجام می‌دهد - طلاق بدست کسی است که دست گرفتن به ساق پای زن - جماع - برای او حلال است» بروایت ابن ماجه. قبلا از فلسفه آن سخن راندم. ، (ابن قیم الجوزیة، عصره ومنهجه فی الفقه والعقائد والتصوف، بیروت: دار الكتاب العربی، ص. 400).

<sup>2</sup> [الطلاق: 2].

<sup>3</sup> آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، مکان نشر: بیروت - لبنان، سال نشر: 1415 ق «سوره طلاق»، به اصل الشیعه نیز مراجعه شود.

مردی که زنش را طلاق داده است سپس با وی همبستر شده و بر طلاق دادن و مراجعت بدان گواه نگرفته است؟ در جواب گفت: «**طلقت لغير سنة، وراجعت لغير سنة، أشهد علی طلاقها وعلی رجعتها، ولا تعد**»<sup>1</sup> «شیوه طلاق و مراجعت تو برابر سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده است. بر طلاق زنت و مراجعت بدان گواه بگیری و دیگر چنین کاری را نکنید».

شیخ سیوطی<sup>2</sup> در تفسیر «الدر المنثور» در تفسیر آیه: **فَإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ**

**بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ...**<sup>3</sup> از قول

عبدالرزاق از قول ابن سیرین نقل کرده است که مردی درباره کسی که زن خود را طلاق داده است و سپس به وی مراجعت کرده و نه بر طلاق و نه بر مراجعت گواه نگرفته است از عمران بن حصین سوال کرد. عمران گفت: بدکاری کرده است: طلاق او بدعت و خلاف سنت و مراجعت او نیز خلاف است او باید بر طلاق دادن و بر مراجعت به زنش گواه بگیرد و از این عمل خویش استغفار کند. اینکه عمران این عمل را منکر شده و آن را بزرگ دانسته و از آن بر حذر داشته و به او دستور داده که استغفار کند و آن را معصیت دانسته است می‌رساند که گواه گرفتن بر هر دو کار را واجب دانسته است همانگونه که ظاهر سخن او نیز چنین است.<sup>4</sup>

سیوطی در «الدر المنثور» از عبدالرزاق و عبد بن حمید از قول عطاء روایت کرده است که: او گفت: «**النکاح بالشهود، والطلاق بالشهود، والمراجعة بالشهود**»<sup>5</sup> «برای نکاح و طلاق و مراجعت بعد از طلاق گواه لازم است». امام ابن کثیر<sup>6</sup> در تفسیر خود از ابن جریج روایت کرده که

<sup>1</sup>. أخرجه أبو داود (2186)، وابن ماجه (2025) باختلاف يسير.

<sup>2</sup>. حافظ جلال الدين عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی (۸۴۹-۹۱۱ق) از عالمان اهل تسنن و مؤلف آثار بسیار در حدیث و تاریخ و تفسیر و علوم دیگر است. وی نویسنده تفسیر مهم الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور و نیز جامع‌ترین کتاب درباره علوم قرآنی با نام الإیتقان فی علوم القرآن است. (زرکلی، خیرالدین، الأعلام، ج ۶، ص 456).

<sup>3</sup>. [الطلاق: 2].

<sup>4</sup>. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ناشر: مکتبة آیت الله المرعشی النجفی، مکان نشر: قم، سال نشر: 1404 ق، ج 4، ص 290.

<sup>5</sup>. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ناشر: مکتبة آیت الله المرعشی النجفی، مکان نشر: قم، سال نشر: 1404 ق، ج 4، ص 256.

<sup>6</sup>. عمادالدين ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير قرشي (زاده ۷۰۱ ق. - درگذشته ۷۷۴ ق. - روستای مجدل نزدیک دمشق، سوریه) گذشته‌نگار، تفسیرگر و حدیث‌نگار مشهور شافعی بود. وی از پیروان ابن تیمیه بود و تفسیری بر قرآن به نام تفسیر ابن کثیر دارد. همچنین کتاب البدایة و النهایة که تاریخی از آغاز جهان تا دو سال قبل از مرگ خود او نوشته اوست. (اعلام للزرکلی، جلد ۶)، ص: ۵۶ مابعد).



عطاء در تفسیر... وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ...<sup>1</sup>. گفته است که نکاح و طلاق و رجوع به زن بعد از طلاق - اول و دوم - جایز نیست مگر با حضور دو گواه عادل. همانگونه که خداوند فرموده است: مگر اینکه عذری در بین باشد.<sup>2</sup>

اینکه عطاء گفته است بدون گواه جایز نیست، می‌رساند که او حضور گواه را واجب دانسته است زیرا این دو مطلب را با نکاح مقارن و مساوی ساخته است و شرط گواه در نکاح واضح و آشکار است. حالا که هویدا و آشکار شد، که وجوب گواه گرفتن بر طلاق، برابر مذهب این مردان بزرگ از اصحاب و تابعین است، معلوم می‌گردد که ادعای اجماع بر سنت و مندوب بودن آن که در بعضی از کتب فقه نقل شده است، بمعنی اجماع مذهبی است نه اجماع اصولی که در «مستصفی» چنین تعریف شده است: «اجماع عبارت است از اتفاق و گردهمایی امت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بویژه، بر یک کاری از کارهای دینی، پس نمی‌توان مراد اجماع اصولی باشد چون مخالفت اصحاب و تابعین و مجتهدین بعدی که از آن سخن رفت، این اجماع را بهم می‌زند و نقض می‌کند». از آنچه که از سیوطی و ابن کثیر نقل کردیم، معلوم می‌شود که وجوب گواه گرفتن، بر طلاق تنها، سخن علمای اهل بیت نیست، بلکه مذهب عطاء و ابن سیرین و ابن جریج نیز می‌باشد که ما پیش از این بدان اشاره کردیم.<sup>3</sup>

### مبحث ششم: صیغه طلاق

صیغه طلاق باید قطعی و منجز باشد، صیغه طلاق و الفاظی که برای طلاق گفته می‌شود سه صورت دارد: یا منجز و قطعی است و یا معلق است و یا به آینده نسبت داده می‌شود - منجزه، معلقه، و مضافه الی المستقبل.<sup>4</sup>

**منجز:** صیغه منجز آنست که بر هیچ شرطی معلق نباشد و بزمان آینده نسبت داده نشود، بلکه قصد و مراد گوینده از آن وقوع فوری و حالی طلاق زنش باشد مانند اینکه شوهر به همسرش

<sup>1</sup>. [الطلاق: 2].

<sup>2</sup>. ابن کثیر، أبوالفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی دمشقی (۷۰۰-۷۷۴ هـ)، تفسیر القرآن العظیم، محقق: سامی بن محمد سلامة، ناشر: دارطیبة، طبع: دوم (۱۴۲۰/۱۹۹۹ م)، ج 6، ص 489.

<sup>3</sup>. سابق، سید (متوفی: ۱۴۲۰ هـ)، فقه السنة، ناشر: بیروت-لبنان: الكتاب العربي، طبع: الثالثة (۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م). ص 1375.

<sup>4</sup>. أبوجیب، سعدي، القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، ناشر: دمشق-سورية، دارالفکر، طبع: الثانية (۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م)، ص 165.

بگوید: «انت طالق» همین که گوینده این صیغه را بر زبان آورد و اهلیت تکلیف داشت، و زن نیز از کسانی بود، که طلاق بر آنها واقع می‌شد. فوراً طلاق واقع می‌شود و حکم اجرا می‌گردد.

**معلق:** صیغه معلق آنست که شوهر حصول طلاق را معلق و موقوف به حصول شرطی کند، مانند اینکه شوهر به همسر خود بگوید: «**إن ذهب إلى مکان کذا، فأنت طالق**» «اگر تو بدانمحل رفتی تو آزاد هستی و طلاق تو واقع شود».

### برای صحت تعلیق و وقوع طلاق بدان سه شرط لازم است

1- باید چیزی که شرط می‌شود در حال طلاق دادن موجود نباشد و امکان وجود آن بعد از طلاق باشد. اگر تعلیق بر چیزی باشد که در حین صدور صیغه طلاق وجود دارد مثل اینکه بگوید: «**إن طلع النهار فأنت طالق**» «هرگاه خورشید طلوع کرد تو آزاد و مطلقه هستی». و حال آنکه در اثنای روز چنین صیغه‌ای را بر زبان آورد اگرچه بظاهر معلق است ولی در حقیقت منجزو قطعی است. و طلاقش واقع می‌شود. و اگر تعلیق بر امر محال باشد لغو و پوچ است مثل اینکه بگوید: اگر شتر از سوراخ سوزن رد شد تو آزادی - «**إن دخل الجمل في سم الخياط فأنت طالق**».<sup>1</sup>

2- در حین صدور عقد و تعلیق، زن باید محل طلاق و در عصمت او باشد و طلاق وی تعلق گیرد.

3- در حین حصول معلق علیه نیز باید آن زن تحت نکاح و عصمت او باشد و پیوند زناشوئی بکلی گسسته نشده باشد.

تعلیق دو گونه است:

قسم اول: تعلیقی است که مراد از آن قسم است تا دیگری را بر انجام یا عدم انجام کاری وادارد و یا او را بباور کردن به خبری و قبول کردن آن تشویق نماید این قسم را «تعلیق قسمی» می‌گویند. مثل اینکه کسی به زن خودگوید: «**إن خرجت فأنت طالق**» «هرگاه بیرون رفتی طلاق واقع شود یا اگر بیرون بروی طلاق تو واقع شود». که قصد او آنست، او را از خروج و بیرون رفتن منع کند نه اینکه او را طلاق بدهد. قسم دوم آنست که قصد شوهر وقوع طلاق است. بهنگام حصول شرط، که آن را «تعلیق شرطی» گویند. مانند اینکه کسی به زنش گوید:

<sup>1</sup> أبو جیب، سعدي، القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، ناشر: دمشق-سورية، دارالفکر، طبع: الثانية (۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م)، ص 165.

«إن أبرأنتي من مؤخر صدائك فأنت طالق» «اگر مراد از باقیمانده مهریه‌ات یا همه مهریه‌ات که بتاخیر افتاده است تبرئه کنی، تو آزاد هستی و مطلقه می‌باشی». در این دو قسم تعلیق برای جهمور علما طلاق واقع می‌شود و می‌افتد. و ابن حزم برخلاف آن معتقد است وگوید: طلاق واقع نمی‌شود. ابن تیمیه وابن القیم در این باره دامنه سخن را گسترده‌تر کرده وگفته‌اند: طلاق معلقی که در آن معنی قسم باشد واقع نمی‌شود و نمی‌افتد و در آن کفارہ یمین و تاوان قسم واجب می‌شود، مشروط بر آنکه «محلوف علیه = چیزی که بر آن قسم خورده‌اند». حاصل شود. کفارہ قسم اطعام ده نفر بی‌نوا یا لباس آنها است اگر آن را نداشت باید سه روز روزه بگیرد.

درباره طلاق شرطی گفته‌اند: اگر معلق علیه = چیزی که شرط شده است حاصل شود، طلاق می‌افتد.

ابن تیمیه رحمه الله گوید: الفاضلی که مردم درباره طلاق بر زبان می‌آورند، سه‌گونه‌اند:

1- صیغه تنجیز و قطعی و بدون شرط، مانند اینکه کسی به زنش گوید: «انت طالق» «تو مطلقه هستی». در این صورت بطور قطعی طلاق می‌افتد و قسم نیست و باتفاق کفارہ و تاوان شکستن قسم لازم نیست.

2- صیغه و صورت تعلیقی مانند اینکه کسی گوید: «یلزمني الطلاق لافعلن هذا» «طلاق زنم واقع شود، چنین می‌کنم». اهل لغت و زبان و گروههائی از علما و عامه مردم اتفاق نظر دارند، بر اینکه این‌گونه سخن قسم است نه طلاق و مقصود گویند طلاق دادن زنش نیست.

3- صیغه و صورت تعلیقی مانند اینکه کسی گوید: «إن فعلت كذا فامرأتي طالق» «اگر چنین کاری را بکنم... طلاق زنم بیفتد و زنم مطلقه باشد». در این صورت اگر مراد گوینده قسم باشد و حال آنکه از طلاق دادن زنش بی‌زار باشد و همانگونه که از مرتد شدن بی‌زار است، از طلاق دادن زنش نیز بی‌زار باشد، این سخن وی قسم است و حکم صورت اول را دارد -

---

<sup>1</sup> احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حرانی معروف به ابن تیمیه (۱۰ ربیع‌الاول ۶۶۱-۲۰ ذیقعدہ ۷۲۸) عالم الہیات، حدیث و فقه، فیلسوف و اخترشناس بود. او را با القابی چون شیخ السلام، مفسر، رجالی، مفتی و ادیب یاد کرده‌اند، وی به سبب کثرت و تنوع فعالیت‌ها و شیوه رفتار خاصش در امور سیاسی و برخورد سختگیرانه با پیروان مذاهب اسلامی، شخصیتی چالش‌برانگیز به شمار رفته و دو مواجهه کاملاً متفاوت پدید آورده است؛ از طرفداری سرسختانه کسانی مانند ابن کثیر دمشقی، ابن قیم جوزیه و وهابیان در دوره معاصر تا مخالفان سرسخت از علمای بارز مذاهب اسلامی می‌باشد (ابن کثیر، البدایة و النہایہ، ج ۱۳، ص ۳۰۳).

بنابراین تنها کفاره یمین بروی واجب می‌شود - و اگر مرادش واقع شدن جزاء بهنگام واقع شدن شرط باشد، یعنی اگر چنین کاری مرتکب شود زنش مطلقه باشد، در این صورت سخن وی قسم تلقی نمی‌شود. مثلاً اگر کسی گفت: «إِنْ أَعْطَيْتَنِي أَلْفًا فَأَنْتَ طَالِقٌ» «هرگاه مبلغ یکهزار... به من دادید تو مطلقه هستی». «وَإِذَا زَنَيْتَ فَأَنْتَ طَالِقٌ» «هرگاه تو مرتکب زنا شدی تو مطلقه هستی». و مقصودش این باشد که هرگاه او مرتکب فحشاء شود طلاقش واقع شود و مقصودش تنها قسم خوردن یا تهدید او نباشد، در این صورت سخن او قسم تلقی نمی‌شود و کفاره و تاوان قسم برای آن نیست و تا آنجا که من سراغ دارم، هیچ فقیهی خلاف آن را نگفته است. بلکه هرگاه شرط حاصل شود طلاق اومی افتد.<sup>1</sup>

اما صیغه تعلیقی و شرطی که مراد و مقصود گوینده از آن تشویق و ترغیب، انجام یا منع کردن از انجام کاری یا تصدیق و تکذیب باشد و بخواهد اگر با این کار مخالفت کند چیزی را بر خود ملزم سازد که از آن بدش می‌آید، در این حالت سخن وی قسم تلقی می‌گردد، خواه بلفظ قسم یا صیغه شرطی باشد بهر حال همه مردم از عرب و غیر عرب، این سخن را سوگند می‌دانند نه طلاق. هرگاه سخن او سوگند تلقی شود، بدیهی است که سوگند دو حکم دارد یا سوگند جدی و منعده است که اگر شکسته شد، کفاره و تاوان آن واجب می‌گردد یا سوگند جدی و منعده و محترم است ولی کفاره و تاوان ندارد، که این شق سوم در کتاب خدا و سنت رسول خدا نیست و بروجود آن دلیلی وجود ندارد.

امروزه ماده دوم قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ - مصر - درباره طلاق معلق چنین می‌گوید: «طلاق غیر جدی و غیر قطعی - طلاق غیر منجز - هرگاه مقصود از آن واداشتن بکاری یا جلوگیری از ارتکاب آن باشد، واقع نمی‌شود و نمی‌افتد».<sup>2</sup>

اما صیغه طلاق که به آینده نسبت داده و موکول می‌شود این وقتی است که طلاق مقارن با زمانی گردد و بزمانی موکول شود، که هرگاه زمان آن فرا رسد، طلاق واقع شود مانند اینکه کسی به زنش گوید: «أَنْتَ طَالِقٌ غَدًا» «فردا طلاق تو بیفتد». «أَنْتَ طَالِقٌ إِلَى رَأْسِ السَّنَةِ» «تا سر سال طلاق تو بیفتد». هرگاه در موعد مقرر زن در ملک او باشد طلاقش واقع

<sup>1</sup>. ابن تیمیة، تقی الدین أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن محمد الحرانی الحنبلی الدمشقی (المتوفی: ۷۲۸هـ)، الفتاوی الکبری لابن تیمیة، دار الکتب العلمیة، الطبعة: الأولى (۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۷م)، ج 4، ص 456.

<sup>2</sup>. قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ - مصر، ماده 2.

می‌شود، ابوحنیفه و مالک گویند: اگر کسی به زنش گوید: «أنت طالق إلى سنة» «تا یک سال طلاق تویفتد» فوراً طلاق او واقع می‌شود و لازم نیست که یک سال بگذرد. ولی شافعی و احمد گویند پس از تمام شدن یکسال، طلاقش واقع می‌شود.<sup>1</sup>

ابن حزم<sup>2</sup> گوید: هرگاه کسی گفت: «إذا جاء رأس الشهر فأنت طالق» «هرگاه ماه سرآمد و تمام شد طلاق تویفتد» یا چیزی شبیه بدین عبارت را بگوید. نه الان و نه در موعد مقرر، طلاق او واقع نمی‌شود. زیرا نه قرآن و نه سنت نبوی از وقوع چنین طلاقی سخن نگفته‌اند. تا آنجاکه ما می‌دانیم خداوند طلاق دادن زن «مدخول بها» زنی که با وی همبستری شد. و «غیر مدخول بها» زنی که با وی همبستری صورت نگرفته است، بما یاد داده است که این شیوه طلاق از آن نیست. «ومن يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه» «هرکس از حدود و مقررات خداوند بگذرد و تجاوز کند بخویشتن ستم کرده است». بعلاوه اگر طلاقی در زمان وقوع آن واقع نشود یعنی وقتی که بدان تلفظ می‌گردد نیفتد محال است که در زمانی غیر وقوع آن، بیفتد یعنی در زمانی بیفتد که لفظ طلاق در آن جاری نشده است.<sup>3</sup>

---

<sup>1</sup> قرضاوی، یوسف، دیدگاه‌های فقهی معاصر، مترجم: داکتر احمد نعمتی، ناشر: نشر احسان، طبع: چهارم (۱۳۸۹)، ص 211.

<sup>2</sup> ابن حزم، ابومحمد علی بن احمد بن سعید، فقیه، محدث، فیلسوف، عالم ادیان و مذاهب، ادیب و شاعر و یکی از درخشان‌ترین چهره‌های فرهنگ اسلامی در اندلس (۳۸۴-۴۵۶ق/۹۹۴-۱۰۶۴م) می‌باشد. (ابن صاعد اندلسی، صاعد، ج ۱، ص ۷۶-۷۷، طبقات الامم، به کوشش لویس شیخو، بیروت، ۱۹۱۲م).

<sup>3</sup> علی بن احمد بن سعید بن حزم الأندلسی أبو محمد، الإحکام فی أصول الأحکام، الناشر: دار الأفاق الجديدة، سنة النشر: 1403 - 1983، ج 6، ص 174.

## **فصل دوم**

### **انواع طلاق و احکام مرتبه آن**

## مبحث اول: طلاق سنی و طلاق بدعی

### مطلب اول: طلاق سنی

طلاق سنی آنست که برابر سنت نبوی و بدستور شرع باشد، بدینگونه که شوهر زن خود را که با وی همبستر شده است، در حال طهرو پاکي از حیض، که در آن حال و بعد از پاکي با وی نزدیکی نکرده باشد یک طلاقه کند. زیرا خداوند می فرماید: <sup>ط</sup> **أَلْطَّلِقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ**

**تَسْرِيحٌ بِإِحْسَنٍ...** <sup>١</sup> یعنی طلاق مشروع و برابر شرع خدا آنست که یک طلاقه باشد و

بدنبال آن «رجعت» صورت گیرد سپس باردوم نیز یک طلاقه باشد که رجعت و مراجعت به زن بدنبال آن میسر گردد. بعد از طلاق دوم شوهر تنها دوراه در پیش دارد یا باید برابر عرف و عادت مردم و بگونه لایق و شایسته و نیکو او را نگاه دارد، و با وی زندگی کند، و یا بگونه شایسته و لایق و نیکو از او جدا شود و دیگر مراجعت جایز نیست. و خداوند می فرماید: **يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا**

**طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ...** <sup>٢</sup> «یعنی وقتیکه اراده کردید که زنان خود را

طلاق دهید، در حالی آنان را طلاق دهید، که به استقبال عده بروند، یعنی وقتیکه از حیض پاک شده و در این پاکي بعد از حیض یا «نفاس» نزدیکی با آنان صورت نگرفته باشد، به طلاق اقدام کنید. فلسفه آن اینست که زن اگر در حال حیض طلاق داده شود، بدیهی است که به استقبال عده نمی رود و عده وی طولانی می گردد، چون بقیه دوران حیض از عده محسوب نمی گردد و بزبان زن تمام می شود و اگر در زمان طهر بعد از حیض یا نفاس که نزدیکی صورت گرفته باشد، طلاق داده شود معلوم نیست که آبستن است یا آبستن نیست و نمی دانند که عده اش با سه حیض و طهر باشد یا وضع حمل؟» <sup>٣</sup>

نافع از عبدالله بن عمر روایت کرده است که او در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم زن خود را در حال حیض طلاق داد، عمر بن خطاب - پدرش - در این باره از پیامبر صلی الله علیه وسلم

<sup>1</sup>. [البقرة: 229].

<sup>2</sup>. [الطلاق: 1].

<sup>3</sup>. محمد مصطفی الزحیلي، الوجیز فی أصول الفقه الإسلامی، دمشق - سوريا، دار الخیر للطباعة والنشر والتوزیع، طبع: دوم (۱۴۲۷ هـ - ۲۰۰۶ م)، ج 1، ص 256.

پرسش نمود. پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمر گفت: «مره فلیراجعها، ثم لیمسکها حتی تطهر، ثم تحيض، ثم تطهر، ثم إن شاء أمسک بعد ذلك، وإن شاء طلق قبل أن یمس، فتلك العدة التي أمر الله سبحانه أن تطلق لها النساء»<sup>1</sup> «به وي دستور ده که به زنش مراجعه کند، سپس او را پیش خویش نگاه دارد تا اینکه از حیض پاک می شود، سپس دوباره به حیض درمی آید و دوباره از حیض پاک می شود، در این حال اگر خواست او را برای خویش نگاه دارد و به زندگی زناشوئی ادامه دهند و اگر دلش خواست پیش از آنکه با وی در این پاکی نزدیکی کند، او را طلاق دهد. اینست عده ای که خداوند دستور داده است که زنان در آن حال طلاق داده شوند».

در روایت دیگری آمده است که: ابن عمر زن خود را در حال حیض یک طلاقه کرد و عمر بن خطاب آن را در حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم بازگردد، که پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی گفت: «مره فلیراجعها، ثم لیطلقها إذا طهرت، أو وهي حامل»<sup>2</sup> «به وی امر کن که به زنش مراجعه کند، سپس هرگاه پاک شد یا حامله بود، او را طلاق دهد». این روایت را نسائی و مسلم و ابن ماجه و ابوداود تخریج نموده اند.

از ظاهر این روایت پیدا است: که طلاق که در پاکی بعد از حیضی، واقع شود، طلاق برابر سنت است نه طلاق بدعتی و خلاف سنت. این مذهب ابوحنیفه روایتی از احمد می باشد و شافعی نیز در یکی از دو قول خویش بدان رأی داده است و اینان بظاهر حدیث استدلال کرده و گویند منع بخاطر حیض بوده است و چون از حیض پاک شد، موجب تحریم از بین می رود، پس در این پاکی بعد از حیض طلاق جایز است، همانگونه که اوقات دیگر پاکی، جایز است لیکن در روایت اولی آمده است: «ثم یمسکها حتی تطهر ثم تحيض فتطهر»<sup>3</sup> پس مشتمل است بر زیادتی که عمل بدان واجب است. صاحب روضه الندیة گوید<sup>4</sup> این روایت نیز در صحیحین -

<sup>1</sup> صحیح البخاری، کتاب الطلاق باب: قول الله تعالى يا أيها النبي إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن (حدیث رقم: 5251).  
<sup>2</sup> سنن أبي داود، کتاب الطلاق باب في طلاق السنة (حدیث رقم: 2181). وأخرجه مسلم (1471)، وابن ماجه (2023)، والترمذي (1210)، والنسائی في "الكبرى" (5560) من طریق وكيع، بهذا الإسناد. وأخرجه النسائی في "الكبرى" (5721).  
<sup>3</sup> صحیح البخاری، کتاب الطلاق باب: قول الله تعالى يا أيها النبي إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن (حدیث رقم: 5251).  
<sup>4</sup> محمد صديق حسن خان القنوجي البخاري، الروضة الندية شرح الدرر البهية (ت: حلاق)، المحقق: محمد صبحي حسن حلا، الناشر: مكتبة الكوثر - دار الأرقم، سنة النشر: 1413 - 1993 ج 7، ص 50.



مسلم و بخاري - است و از دو جهت برروایت دومي ترجیح دارد و بنا بر یکی از دو روایت ازاحمد و یکی از دو صورت از امام شافعی، مذهب آنان و ابویوسف و محمد از یاران ابوحنیفه است.<sup>1</sup>

### مطلب دوم: طلاق بدعتی

طلاق بدعتی آنست که برابر دستور جاری شرع و سنت نبوی، نباشد مانند اینکه کسی زنش را یکباره و با یک کلمه سه طلاقه کند - مثل اینکه بگوید هر سه طلاقش واقع شود - یا اینکه در یک مجلس سه بار او را یک طلاقه کند، مثل اینکه سه بار بگوید: «أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق»، یا اینکه در حال حیض یا نفاس یا در حال پاکی که در آن با وی نزدیکی کرده است، او را طلاق دهد. جمهور علماء بر آنند که طلاق بدعتی حرام است و کسی که بدان اقدام کند گناه کار می‌گردد. و همچنین جمهور علماء بر آنند که طلاق بدعتی - اگرچه حرام است - واقع می‌شود و می‌افتد و بدلائل زیر استدلال کرده‌اند.

1- طلاق بدعتی در مفهوم عام و کلی آیات مربوط به طلاق مندرج است و مفهوم آیات آن را شامل می‌شود.

2- ابن عمر تصریح کرده است باینکه او در حال حیض زنش را طلاق داد و پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی دستور داد که به زنش مراجعه کند و این بار برایش یک طلاق بحساب آمد.<sup>(2)</sup>

گروهی از علماء - از جمله ابن علی از سلف و ابن تیمیه و ابن حزم و ابن القیم رحمه الله - می‌گویند: طلاق بدعتی واقع نمی‌شود و طلاق نیست<sup>(3)</sup> و گویند مفهوم عام طلاق در آیات، شامل آن نمی‌شود، چون طلاق بدعتی طلاقی نیست که خداوند آن را اجازه داده است، بلکه طلاقی است خلاف امر خدا، چون خداوند می‌فرماید: فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ -<sup>(4)</sup> و

<sup>1</sup> سابق، سید (متوفی: ۱۴۲۰ هـ)، فقه السنة، ناشر: بیروت-لبنان: الكتاب العربي، طبع: الثالثة (۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م). ص 1380.  
<sup>2</sup> بدیهی است که مراجعت بعد از طلاق صورت می‌گیرد. چنانچه طلاق محسوب نمی‌گردد نیاز به مراجعت نبوده. پس از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور بمراجعت داده است می‌رساند که طلاق محسوب گردیده و سه طلاقه نبوده است چون پس از سه طلاقه مراجعت درست نیست.

<sup>3</sup> محمد صدیق حسن خان القنوجی البخاری، الروضة الندية شرح الدرر البهية (ت: حلاق)، المحقق: محمد صبحي حسن حلا، الناشر: مكتبة الكوثر - دار الأرقم، سنة النشر: 1413 - 1993 ج 7، ص 49.

<sup>4</sup> محمد صدیق حسن خان القنوجی البخاری، الروضة الندية شرح الدرر البهية (ت: حلاق)، المحقق: محمد صبحي حسن حلا، الناشر: مكتبة الكوثر - دار الأرقم، سنة النشر: 1413 - 1993 ج 7، ص 49.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمر گفت: «**مره فلیراجعها...**»<sup>1</sup> و در خبر صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم چون این خبر را شنید، خشمگین گردید و بدیهی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از چیزی که حلال باشد خشمگین نمی‌شود. اما اینکه ابن عمر گفت: «طلاق به حساب آمد» بیان نکرده است که چه کسی آن را طلاق به حساب آورده است. بلکه امام احمد و ابوداود و نسائی از او نقل کرده‌اند، که «**أنه طلق امرأته وهي حائض فردها رسول الله صلی الله علیه وسلم، ولم يرها شيئا**» «او زنش را در حال حیض طلاق داد و پیامبر صلی الله علیه وسلم او را برگرداند و در آن اشکالی ندید و آن را چیزی ندانست». و اسناد این روایت صحیح است و کسی که آن را مورد انتقاد صحیح قرار نداده است و بصراحت در آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را چیزی ندانست و بدان اهمیت نداد، پس سخن ابن عمر نمی‌تواند معارض کلام پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، چون روایت ابن عمر حجت است نه رأی او. و اما روایت: «**مره فلیراجعها ويعتد بتطبيقه**»<sup>2</sup> «به وی امرکن که به زنش مراجعه کند و آن را یک طلاقه بحساب آورد»، اگر صحیح باشد ظاهراً معتبر است ولی بقول ابن حزم وابن القیم صحیح نیست.<sup>3</sup>

خلاصه سخن اینست: باتفاق نظر همه، طلاق که مخالف طلاق سنتی باشد، طلاق بدعی نامیده می‌شود و در حدیث صحیح آمده است، که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «**... أن كل بدعة ضلالة**»<sup>4</sup> «... هر بدعتی گمراهی است». و کسی در آن خلاف ندارد که این طلاق - طلاق بدعی - مخالف طلاق است که خداوند در کتاب خود بصورت قانون، بیان کرده و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز درباره ابن عمر گفته‌اند. بدیهی است چیزی که مخالف شرع خدا و پیامبرش باشد مردود و باطل است. چون در حدیث «متفق علیه» بروایت از عایشه آمده است، که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**كل عمل ليس عليه أمرنا فهو رد**»<sup>5</sup> «هر عمل و کار دینی که امر ما بر آن نباشد، مردود و باطل است». بنابراین هر کس گمان کند و بگوید: طلاق بدعی حکمش لازم الاجرا است، و طلاق بدعی مطابق امر پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست و اگر کسی چنین بدعتی را مرتکب شد، طلاقش می‌افتد و او مقید بدان است، و باید

<sup>1</sup>. سنن أبي داود، كتاب الطلاق باب في طلاق السنة (حدیث رقم: 2179).

<sup>2</sup>. سنن أبي داود، كتاب الطلاق باب في طلاق السنة (حدیث رقم: 2179).

<sup>3</sup>. سابق، سید (متوفی: ۱۴۲۰ هـ)، فقه السنة، ناشر: بیروت-لبنان: الكتاب العربي، طبع: الثالثة (۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م). ص 1385.

<sup>4</sup>. أخرجه مسلم (867).

<sup>5</sup>. أخرجه البخاري (2697)، ومسلم (1718) باختلاف يسير.

حکمش را بپذیرد. این سخن وقتی پذیرفتنی است، که بر آن دلیل باشد. -ظاهراً برآن دلیلی نیست.

### طلاق دادن زن آبستن:

طلاق دادن زن حامله و آبستن، هر وقت باشد جایز است. زیرا مسلم و نسائی و ابن ماجه و ابوداود روایت کرده اند، که ابن عمر زنی را در حال حیض یک طلاقه کرده بود و عمر آن را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم بازگو کرد و پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «**مره فلیراجعها، ثم لیطلقها إذا طهرت، أو وهي حامل**»<sup>1</sup> «به وی امر کن که به زنش مراجعه کند سپس وقتی او را طلاق دهد که در حال طهر و پاکی یا آبستن باشد». علماء نیز چنین گفته اند. جز اینکه حنفی ها در آن اختلاف دارند: ابوحنیفه و ابویوسف گفته اند: باید فاصله بین دو طلاق یک ماه باشد تا سه طلاقه کامل گردد. محمد و زفر گفته اند: نباید شوهرش او را بیش از یک طلاق گوید و او را بحال خود بگذارد تا وضع حمل می کند سپس بعد از وضع حمل طلاقهای دیگرش را نیز بگوید.<sup>2</sup>

طلاق دادن زنی که یائسه است -یعنی بسنی رسیده که حامله نمی شود - و طلاق دادن زن صغیره و خردسال و زنی که حیض و قاعدگی او قطع شده و دیگر قاعده نمی شود: طلاق دادن اینگونه زنان وقتی برابر سنت است، که یک طلاقه باشد و هیچ شرط دیگری ندارد.

### تعداد طلاق:

هرگاه کسی با زنش همبستر گردید و نزدیکی کرد سه طلاق او را مالک می شود و سه طلاق بر وی دارد. علماء اتفاق نظر دارند بر اینکه حرام است کسی با یک لفظ هر سه طلاق را واقع کند و یکباره با یک لفظ زنش را سه طلاقه کند، یا در یک طهر و پاکی سه بار پی در پی او را طلاق دهد. درباره فلسفه تحریم آن گفته اند: اگر کسی چنین عمل و کاری را مرتکب شود و زنش را سه طلاقه کند، پس از پشیمانی راه ملاقات مجدد و از سرگرفتن پیوند زندگی مشترک بر این زن و شوهر بسته می شود و دیگر امکان ندارد و چنین شخصی با این عمل خود خلاف شریعت رفتار کرده است، چون شارع طلاق را بدین سبب، متعدد قرار داده است، تا بعد از پشیمانی راه از

<sup>1</sup>. سنن أبي داود، كتاب الطلاق باب في طلاق السنة (حدیث رقم: 2181).

<sup>2</sup>. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الكبرى (بیهقی)، محقق: عطا، عبدالقادر محمد (محقق)، ناشر: دار الکتب العلمیة، مکان نشر: لبنان - بیروت، سال نشر: 2003 م، 1424 ق، ج 3، ص 94.

سرگرفتن پیوند زندگی زناشوئی آنان میسر باشد. گذشته از آن کسی که زنش را یکباره سه طلاقه می‌کند، به زنش ضرر روزیان می‌رساند، چون با این طلاق راه حلال شدن مجدد وی را می‌بندد و این حق او را ضایع کرده است.<sup>1</sup>

نسائی از محمود بن لبید روایت کرده است که: مردی زنش را به یک باره سه طلاقه کرده بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم خشمگین شد و برخاست و گفت: «**ايلعب بكتاب الله و انا بين اظهرکم**»<sup>2</sup> «آیا کتاب خداوند بازیچه قرار می‌گیرد در حالی که هنوز من در میان شما هستم؟» مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا او را نکشم؟..

ابن قیم<sup>3</sup> در اغاثه اللهفان گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را که چنین طلاق مرتکب شده بود، بازی‌کننده و مسخره‌کننده به کتاب خدا خواند، چون برای طلاق راهی را برگزیده بود، که خلاف راه خدا بود و چیزی را خواسته بود، که خداوند نخواسته بود. چون خداوند می‌خواهد اگر کسی خواست که زنش را طلاق دهد، بگونه‌ای او را طلاق دهد، که بعد از پیشیمانی بتواند او را مجدداً بزیر حباله نکاح و عصمت خویش درآورد و به وی مراجعه کند و آن مرد بگونه‌ای زنش را طلاق داده بود، که نمی‌توانست بعد از پیشیمانی به وی مراجعه کند یا نکاح نماید.<sup>4</sup>

بعلاوه سه طلاقه کردن به یک باره مخالف گفته خداوند است: **أَلطَّلِقُ مَرَّتَانِ** «طلاق که مراجعه بعد از آن صحیح است دو مرتبه است».

کلمه «مرتان» و «مرات» در زبان قرآن و سنت بلکه در زبان عربی و در زبان دیگر ملتها، وقتی است که تدریجی و هر بار بعد از بار دیگر باشد، پس هرگاه «مرتان» و «مرات» به یک باره گفته

<sup>1</sup> بیهقی، احمد بن حسین، السنن الكبرى (بیهقی)، محقق: عطا، عبدالقادر محمد (محقق)، ناشر: دار الکتب العلمیة، مکان نشر: لبنان - بیروت، سال نشر: 2003 م، 1424 ق، ج3، ص 94.

<sup>2</sup> سنن النسائي، کتاب الطلاق الثلاث المجموعة وما فيه من التغليب (حدیث رقم: 3401).

<sup>3</sup> محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه (۶۹۱-۷۵۱ هجری قمری) می‌باشد. او در ۷ ماه صفر سال ۶۹۱ هجری قمری در روستای اززع از توابع منطقه «حوران» سوریه متولد شد، در ایام نوجوانی به دمشق رفت و در محضر علماء آن شهر به کسب دانش پرداخت و در ماه رجب سال ۷۵۱ هجری قمری وفات یافت و در مسجد بزرگ دمشق بر پیکر او نماز خوانده شد. وی متکلم و نویسنده معنوی مهم قرون وسطی بود. ابن قیم به مکتب فقهی اهل سنت حنبلی تعلق دارد، وی از شاگردان و شاگردان ابن تیمیه است. (عبد العظیم شرف الدین (1416 / 1996 م)، ابن قیم الجوزیه، عصره و منهجه فی الفقه والعقائد والتصوف، بیروت: دار الکتب العربی، ص. 400).

<sup>4</sup> محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد شمس الدین ابن قیم الجوزیه (ت ۷۵۱ هـ)، إغاثة اللهفان من مصاید الشيطان، المحقق: محمد حامد الفقی، الناشر: مكتبة المعارف، الرياض، المملكة العربية السعودية، ص 254.

شود و تدریج و کرات متعدد مراعات نگردد. از حدود و قانون خداوند تخلفی شده و معنی کتاب خدا مراعات نشده است. پس چگونه و چه شده است که شخصی، از لفظی، که شارع حکمی را بر آن مترتب ساخته و ترتیبی را برای آن قایل شده است، او معنی را اراده می کند که خلاف وضد قصد و اراده شارع است؟! پایان سخن ابن القیم گفتیم: که علماء اتفاق نظر دارند بر اینکه سه طلاقه به یک بار حرام است ولی اختلاف دارند در اینکه اگر کسی چنین عمل حرامی را مرتکب شد، و زنش را با یک لفظ و به یک باره، سه طلاقه کرد، آیا طلاق او می افتد یا خیر؟ و اگر طلاقش می افتد، یک طلاقش می افتد یا سه طلاقش؟!.

جمهور علماء بر آنند که طلاق او می افتد<sup>1</sup>. و برخی بر آنند که چنین طلاق نمی افتد. کسانی که این طلاق را معتبر می دانند و می گویند طلاق چنین شخصی می افتد با هم اختلاف دارند، بعضی گویند: زنش سه طلاقه می شود. و برخی دیگر گفته اند: فقط یک طلاقه می شود. بعضی گفته اند: اگر زنش مدخول بها = با وی همبستر شده باشد، سه طلاقه می شود و اگر مدخول بها نباشد فقط یک طلاقه می شود.<sup>2</sup>

### قائل به طلاق ثلاثه:

کسانی که می گویند سه طلاقش می افتد بدلائل زیر استدلال کرده اند:

1- آیه: **فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ...** ﴿٢٣٠﴾<sup>3</sup> «هرگاه

زنش را طلاق داد دیگر بعد از آن زن برای او حلال نیست مگر اینکه با کسی دیگر ازدواج کند و از او طلاق بگیرد و مجدداً با شوهر اولی ازدواج کند آنوقت حلال است».

2- آیه: **وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً...** ﴿٢٣٧﴾<sup>4</sup>

«اگر زنان خود را پیش از آنکه با آنان همبستر شده باشید طلاق دادید و مهریه ای را برای آنان بر خود فرض کرده باشید...».

<sup>1</sup> اگر کسی بزنی خود که با وی همبستر شده است بگوید: انت طالق، انت طالق، انت طالق اگر مقصودش تکرار باشد یا اصلاً قصدی نداشته باشد زنش یک طلاقه می شود و اگر مقصودش تکرار نباشد بلکه هر یک را جداگانه اراده کند و هر یکی را غیر دیگری بداند، هر سه طلاقش می افتد، البته این برای کسانی است که طلاق ثلاثه را معتبر می دانند.

<sup>2</sup> سابق، سید (متوفی: ۱۴۲۰ هـ)، فقه السنة، ناشر: بیروت-لبنان: الكتاب العربي، طبع: الثالثة (۱۳۹۷/ ۱۹۷۷ م). ص 1385.

<sup>3</sup> [البقرة: 230].

<sup>4</sup> [البقرة: 237].

3- آیه: لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ... ﴿۳۳﴾<sup>۱</sup> «بر شما گناهی نیست اگر زنان خود را

طلاق دادید...». از ظاهر این آیات چنین پیدا است که یک طلاقه یا دو طلاقه یا سه طلاقه صحیح است، چون در این آیات بین یک طلاقه یا دو طلاقه یا سه طلاقه فرقی نیامده است.

4- آیه: الطَّلُقُ مَرَّتَانٍ فَأَمَّا سَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ... ﴿۳۴﴾<sup>۲</sup> از ظاهر این آیه

برمی آید که سه طلاقه یا دو طلاقه به یک باره یا بدفعات متعدد جایز است و می افتد و معتبر است.

5- حدیث سهل بن سعد که گفت: «لما لا عن أخو بني عجلان امرأته، قال: يا رسول الله ظلمتها إلى أمسكتها: هي الطلاق، هي الطلاق، هي الطلاق»<sup>۳</sup> «وقتی که یکی از بنی عجلان با زنش ملاعنه کرد گفت: ای رسول خدا من اگر او را نگاه دارم بوی ظلم می کنم، پس او مطلقه است، او مطلقه است او مطلقه است». بروایت احمد.

اینست مذهب جهمور تابعین و گروه بسیاری از اصحاب و پیشوایان مذاهب چهارگانه فقهی اما کسانی که می گویند طلاق ثلاثه به یک باره، یک طلاق بحساب می آید به دلایل زیر استدلال کرده اند:

1- مسلم روایت کرده است که ابوالصهباء به ابن عباس گفت: «مگر ندانسته ای که سه طلاقه، به یک باره در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و زمان ابوبکر و آغاز دوره خلافت عمر یک طلاقه بحساب می آمد؟ ابن عباس گفت: آری می دانم باز هم از او روایت شده است که گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و دوره خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر سه طلاق، به یک باره، یک طلاق بحساب می آمد. سپس عمر گفت: مردم در چیزی که برای آنان مهلت داده شده است و صورت تدریجی آن توصیه شده است، شتاب می کنند - بدانان گفته شده در سه نوبت و بتدریج از حق سه طلاقه استفاده کنند، ولی به یک باره از آن استفاده می کنند، ولی به یک باره از آن استفاده می کنند. ایکاش این عمل آنان را به اجرا درمی آوردیم - یعنی هرکس سه طلاقه بر زبان آورد، سه طلاق برایش حساب کنیم، و به وی حق مراجعت ندهیم، سرانجام این حکم را

<sup>۱</sup>. [البقرة: 236].

<sup>۲</sup>. [البقرة: 229].

<sup>۳</sup>. مسند أحمد، تنمة مسند الأنصار حدیث أبي مالك سهل بن سعد الساعدي (حدیث رقم: 22831).

اجرا کرد و بدان عمل نمود». یعنی قبلاً بجای سه طلاق، یک طلاق را بحساب می‌آوردند، و حال آنکه ازدو سال خلافت عمر به بعد تا امروز سه طلاق را به یک باره، سه طلاقه بحساب می‌آورند.

2- عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که «رکانه» در یک مجلس زن خود را سه طلاقه کرد. سپس پشیمان شد و برای زنش بسیار اندوهگین گردید... پیامبر صلی الله علیه وسلم از او سوال کرد چگونه او را طلاق گفته‌ای؟ «رکانه» گفت: سه طلاقه‌اش کرده‌ام. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «در یک مجلس»؟ او گفت: آری. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «فإنما تلك واحدة. فأرجعها إن شئت فراجعها»<sup>1</sup> «بدرستی این سه طلاقه شما چون در یک مجلس بوده است، یک طلاقه بحساب می‌آید پس اگر دلت می‌خواهد بوی رجوع کن و پشیمان شو. و او چنین کرد و به وی مراجعت کرد». بروایت احمد و ابن تیمیه.

ابن تیمیه در فتاوی خویش گفته است:

«در ادله شرعی» قرآن، و سنت نبوی، و اجماع، و قیاس چیزی نداریم که بموجب آن اگر کسی به یک بار زن خود را سه طلاقه کرد، هر سه طلاقش واقع شود.<sup>2</sup>

نکاح چنین شخصی با زنش بیقین ثابت شده و بیقین زنش نیز بر غیر او حرام است اگر او را به حکم سه طلاقه ملزم کنیم، زنش را برای غیر او مباح می‌نمائیم، در حالیکه بر وی حرام است و این عمل وسیله می‌شود، برای نکاح تحلیلی و رواج محلل در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین وی روی نداده و صورت وقوع نیافته است و هرگز نقل نشده است که در زمان آنان زنی پس از سه طلاقه و طلاق سوم، وسیله محلل مجدداً به شوهرش برگردانده شده باشد. بلکه پیامبر صلی الله علیه وسلم محلل و کسی که برایش محلل گرفته می‌شود هر دو را نفرین و لعنت کرده است، سپس ابن تیمیه می‌گوید: خلاصه چیزی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را بصورت قانونی شرعی لازم الاجرا برای امتش بیان داشته است و مقرر کرده است، نمی‌توان آن را تغییر داد، زیرا بدرستی نسخ احکام دینی بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم ممکن نیست.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> مسند أحمد، مسند بنی هاشم مسند عبد الله بن العباس بن عبد المطلب، عن النبي صلى الله عليه وسلم (حدیث رقم: 2387).

<sup>2</sup> ابن تیمیه، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد السلام بن عبدالله بن أبي القاسم بن محمد الحرائي الحنبلي الدمشقي (متوفى: ٧٢٨ هـ)، الفتاوى الكبرى لابن تیمیه، ناشر: دارالكتب العلمية، طبع: الأولى (١٤٠٨ هـ / ١٩٨٧ م)، ج 3، ص 22.

<sup>3</sup> ابن تیمیه، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد السلام بن عبدالله بن أبي القاسم بن محمد الحرائي الحنبلي الدمشقي (متوفى: ٧٢٨ هـ)، الفتاوى الكبرى لابن تیمیه، ناشر: دارالكتب العلمية، طبع: الأولى (١٤٠٨ هـ / ١٩٨٧ م)، ج 3، ص 22.

وشاگرد او ابن القيم گفته است: در خبر صحیح آمده است که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و دوره خلافت ابوبکر و آغاز دوره خلافت عمر بن خطاب سه طلاق به یک باره و در یک مجلس، یک طلاق بحساب می آمده است. اگرچه مدت فراوانی از این مطلب گذشته است ولی می توان چنین تصور کرد که اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز بر این رأی بوده اند ولی این رأی به وی نرسیده است، این مطلب اگرچه محال بنظر می رسد - که یاران او رأی داده باشند و پیامبر از آن بی اطلاع باشد - ولی برای دلالت می کند که اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم در زمان زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم و در زمان ابوبکر صدیق چنین فتوی می دادند و خود پیامبر صلی الله علیه وسلم هم بدان فتوی داده است. اینست فتوای او و عمل یارانش که مشخص و معلوم است و معارضی ندارد. ولی عمر بن خطاب چنین مصلحت دانست که بعنوان تنبیه و مجازات و برای منع مردم از گرفتن سه طلاق، سه طلاقه را سه طلاق حساب کند، تا مردم بدین بی توجهی به یک باره زن خود را سه طلاقه نکنند و این اجتهاد او بود با توجه به مصلحتی که می پنداشته است. ولی ترک چیزی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بدان فتوی داده و یارانش در زمان او و دوره خلیفه اش بر آن بوده اند، جایز نیست، حالاکه حقیقت معلوم و روشن شده است، بگذار مردم هر چه می خواهند بگویند. و تنها توفیق از خدا است.<sup>1</sup>

### مبحث دوم: طلاق بتی و نهائی

طلاق بتی آنست که زوج بگوید انت طالق البتة، ترا طلاق نهائی دادم.

ترمذی گوید: اهل علم از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم و دیگران درباره طلاق بتی و قطعی که در آن رجوع به زن جایز نیست اختلاف کرده اند: از عمر بن خطاب روایت شده که او طلاق بتی را یک طلاقه بحساب آورده است و از علی بن ابیطالب روایت شده که او طلاق بتی و قطعی را سه طلاقه بحساب آورده است بعضی از اهل علم گفته اند این مساله به نیت و قصد طلاق دهنده بستگی دارد اگر مقصودش یک طلاقه باشد یک طلاق بحساب می آید و اگر مقصودش سه طلاق باشد سه طلاق بحساب می آید و اگر مقصودش دو طلاق باشد تنها یک طلاق بحساب می آید این قول منسوب است به ثوری و اهل کوفه.

<sup>1</sup>. محمد بن أبی بکر بن أبوب بن سعد شمس الدین ابن قیم الجوزیة (ت ۷۵۱هـ)، إغائة اللهفان من مصاید الشیطان، المحقق: محمد حامد الفقی، الناشر: مكتبة المعارف، الرياض، المملكة العربية السعودية، ص 254.



مالک بن انس گوید: اگر طلاق بتی درباره زنی باشد که شوهرش با وی همبستر شده سه طلاقه بحساب می‌آید. امام شافعی گوید: اگر طلاق دهنده یک طلاق را اراده کند یک طلاق بحساب می‌آید و می‌تواند به زنش رجوع کند و اگر دو طلاق را اراده کند یا سه طلاق را اراده کند نیت وی معتبر است و برابر نیت او رفتار می‌شود.<sup>1</sup>

### **مبحث سوم: طلاق رجعی و طلاق بائن**

بطور کلی طلاق یا رجعی است - که بعد از آن مراجعت به زن و برگرداندن وی بجزیر عصمت نکاح ممکن است - یا طلاق بائن می‌باشد - که جدائی زن و شوهر بدنبال آن قطعی است - طلاق بائن نیز به طلاق بائن صغری و طلاق بائن کبری تقسیم می‌شود. هریک از اقسام مذکور در فوق حکم خاص و ویژه خود دارد که بشرح زیر بیان می‌گردد:

#### **مطلب اول: طلاق رجعی**

طلاق رجعی طلاقی است که شوهر آن را درباره همسر خود که بطور حقیقی با وی همبستر شده است، اعمال می‌کند بدون اینکه در برابر مال یا چیزی باشد. و مسبوق به طلاق نباشد یا تنها مسبوق به یک طلاق باشد. خواه این طلاق به وسیله الفاظ صریح یا به وسیله الفاظ کنائی طلاق، واقع شده باشد فرق نمی‌کند. بنابر این هرگاه شوهر نسبت به زن خود که با وی همبستر نشده یا اگر با وی همبستر شده است در برابر مال او را طلاق دهد یا طلاق مکمل طلاق ثلاثه باشد یا طلاق بائن باشد در همه این احوال این طلاق رجعی نیست. و بدنبال آن رجوع به زن ممکن نمی‌باشد. در ماده پنج قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ مصر آمده است که:

هر طلاقی رجعی است، مگر طلاقی که مکمل سه طلاقه باشد یا طلاق پیش از وقوع همبستری زن و شوی باشد یا طلاق در برابر مال باشد یا بموجب این قانون و قانون شماره ۲۴ سال ۱۹۲۰ (مصر) طلاق بائن شناخته شود، "طلاقی که بموجب این دو قانون طلاقی بائن بشمار می‌رود، عبارت است از طلاقی که بسبب عیب در شوهر یا غیبت شوهر یا حبس و زندان شوهر یا برای پرهیز از زیان و ضرر واقع می‌گردد و صورت می‌گیرد."<sup>2</sup>

<sup>1</sup>. الجزیری، عبدالرحمن بن محمد عوض (متوفی: ۱۳۶۰ هـ)، الفقه علی المذاهب الأربعة، ناشر: بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیة، طبع: الثانية (۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۳ م)، ص 211.

<sup>2</sup>. قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ مصر ماده 5.

دلیل این مطلب آیه زیر است: **الطَّلُقُ مَرَّتَانٍ ۗ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ**

**بِإِحْسَنِ... ۝۲۲۹** <sup>۱</sup> «طلاق رجعی دو بار است بعد از آن دو بار، دیگر مراجعت جایز نیست یا باید زن را به نیکی و بطور شایسته نگاه دارد و یا به نیکی و بطور شایسته او را آزاد کند و از او جدا شود».

یعنی طلاقی که خداوند بدان رخصت داده است و قانون شرع است، آنست که بتدریج و بدفعات صورت گیرد و برای شوهر جایز باشد، که بعد از طلاق اول و بعد از طلاق دوم اگر پشیمان شد پیش از انقضای عده به وی رجوع کند و بطور شایسته و نیکو او را نگاه دارد و او را بنکاح خویش برگرداند و به نیکی با وی معاشرت کند. البته وقتی شوهر این حق را دارد که طلاق رجعی باشد. خداوند می فرماید: **وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ۚ**

**وَلَا تَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ**

**وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا... ۝۲۳۰** <sup>۲</sup> «و زنان مطلقه باید بعد

از طلاق به مدت سه بار عادت ماهانه و یا سه بار پاک شدن از حیض انتظار بکشند و عده نگهدارند تا روشن شود که حامله نیستند و اگر در ایمن خود صادق هستند و راست می گویند که به خدا و روز رستاخیز باور دارند، برای آنان حلال نیست که خدا آنچه را اعم از جنین یا خون ماهانه در رحم ایشان آفریده است، پنهان کنند و شوهران آنان برای برگرداندن ایشان به زندگی زناشویی و از سر گرفتن آن در این مدت عده از دیگران سزاوارترند، در صورتی که شوهران براستی خواهان اصلاح باشند و نخواهند به همسران خود زیان برسانند و خیانت نمایند که در این صورت سر و کارشان با خدا است». و در حدیث نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمر گفت: به عبدالله امر کن که به زنش مراجعه کند. این حدیث متفق علیه است. اما به استثنای حالات سه گانه ای که گذشت، از طلاق رجعی بنص قرآن کریم ثابت شده است: طلاقی که مکمل سه طلاقه باشد، موجب جدائی زن و شوی از هم بطور قطعی است و دیگر

<sup>۱</sup> [البقرة: 229].

<sup>۲</sup> [البقرة: 228].

این زن بعد از این طلاق بر شوهر حرام است و او نمی‌تواند او را مجدداً بزیر نکاح خویش درآورد، مگر اینکه بدون قصد تحلیل شوهر دیگری اختیار کند و بعداً از او طلاق بگیرد که بعد از انقضای عده، نکاح مجدد او برای شوهر اولش بلامانع است، خداوند می‌فرماید: فَإِنْ طَلَّقَهَا

فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ... ﴿۳۳﴾<sup>۱</sup> «هرگاه شوهر زن خود را طلاق

سوم داد دیگر این زن بعد از سه طلاقه برای شوهر خود حلال نیست، مگر اینکه شوهر دیگری اختیار کند سپس بعد از طلاق از او و انقضای عده، برای شوهر اولش مجدداً می‌تواند بعقد نکاح درآید».

یعنی اگر بعد از دو طلاق اولی برای بار سوم آن را طلاق داد بعد از این طلاق مکمل سه طلاقه، برای شوهرش حلال نیست مگر اینکه با نکاح صحیحی با شخص دیگری ازدواج کند و پس از طلاق و اتمام عده از شوهر دوم به نزد شوهر اول برگردد و با وی ازدواج نماید.

طلاق اگر پیش از همبستری صورت گیرد، موجب جدایی قطعی زن و شوی می‌گردد چون زن در این حالت عده‌ای ندارد و مراجعت به زن تنها در حال عده میسر است، وقتی که عده نباشد، مراجعت میسر نیست.<sup>۲</sup>

خداوند می‌فرماید: يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ

قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ . فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَّرِحُوهُنَّ

رَاحًا جَمِيلًا ﴿۴۹﴾<sup>۳</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که زنان باایمان را ازدواج کردید،

و قبل از همبستر شدن، طلاق دادید، عده‌ای برای شما بر آنها نیست، که بخواهید حساب آنها نگاه دارید، آنها را با هدیه مناسبی بهره‌مند سازید و به طرز شایسته‌ای آنها را رها کنید».

<sup>۱</sup>. [البقرة: 230].

<sup>۲</sup> الزحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، ناشر: خیبر کتاب پلورنچی، ص 251.

<sup>۳</sup>. [الأحزاب: 49].

زنی که پیش از همبستری و بعد از خلوت با وی طلاق داده شود، طلاق موجب جدائی قطعی است و طلاق بائن است ولی برای احتیاط عده بر وی واجب است، لیکن مراجعت به وی صحیح نیست.

و طلاقی که در برابر مال باشد و زن بوسیله مالی و پولی نفس خویش را از بند شوهر رها سازد، این طلاق بائن است و واجب جدائی قطعی است. چون زن این مال را داده تا عصمت خویش را آزاد سازد و خود را برهاند و این وقتی است که طلاق قطعی و بائن باشد خداوند می فرماید:

... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ... ﴿٢٢٩﴾<sup>۱</sup> «پس

اگر ای گروه مومنان بیم داشتید که حدود الهی را رعایت کنیدگناهی بر ایشان نیست که زن فدیة و عوضی بپردازد و در برابر آن طلاق بگیرد...».

### حکم طلاق رجعی :

طلاق رجعی مانع این نیست که شوهر پس از آن از زنش بهره گیرد، چون این نوع طلاق عقد ازدواج و زناشوئی را بکلی از بین نمی برد و ملکیت تمتع شوهر بر زن هنوز باقی است و در حلال بودن آن تاثیر بجای نمی گذارد، اگرچه این طلاق سبب جدائی خواهد بود، ولی پس از انقضای عده است که اثر جدائی و حرمت بر آن مترتب می شود و تا زمانی که زن در عده است، این اثر بر آن مترتب نیست و پس از انقضای عده و عدم مراجعت بوی، اثر حرمت بر آن مترتب می گردد و زن بطور قطعی از او جدا می شود. بنابراین، طلاق رجعی مانع بهره مندی و برخورداري شوهر از زن نیست، هرگاه پیش از انقضای عده یکی از آن دو بمیرد دیگری از او ارث می برد و نفقه زن واجب می باشد و طلاق و ظهار و ایلاء نیز بدان ملحق می شود. طلاق رجعی موجب سر رسیدن وقت پرداخت مهریه ای نمی شود که مهلت آن مرگ یا طلاق باشد، بلکه پس از انقضای عده مهلت پرداخت باقیمانده مهریه سر می رسد و وقت آن است. مراجعت به زن در مدت عده حق شوهر است و این حق را شارع مقدس به وی داده است، لذا شوهر نمی تواند این حق را از بین ببرد بنابراین اگر بگوید: دیگر حق رجعت برایم نیست، می تواند پشیمان شود و زن را مجدداً بزیر نکاح خویش برگرداند. چون خداوند می فرماید: ... وَبُعُولَتِهِنَّ

<sup>۱</sup> [البقرة: 229].

أَحَقُّ بِرِدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ... ﴿٢٢٨﴾<sup>۱</sup> «در مدت عده شوهرانشان شایسته‌تر از دیگران هستند که آنان را بزیر عصمت نکاح خویش برگردانند». پس هرگاه مراجعت و رجوع مجدد به زن حق شوهر باشد، رضایت و آگاهی زن از آن شرط نیست و نیازی به ولی زن ندارد و این حق به شوهران داده شده: ... وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرِدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ... ﴿٢٢٨﴾<sup>۲</sup>، پس می‌توانند از آن استفاده کنند و گواه گرفتن بر آن نیز شرط نیست اگرچه پسندیده و نیکو است تا زن بعد از آن را انکار نکند که شوهرش به او مراجعت کرده است زیرا خداوند می‌فرماید: ... وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدَلٍ مِّنكُمْ... ﴿٢٢٨﴾<sup>۳</sup> «دو نفر عادل از خودتان را گواه بگیرید».

مراجععت به زن می‌تواند از راه گفتار صورت گیرد مثل اینکه بگوید: «راجعتک» «ای زن ترا مجدداً بزیر عصمت نکاح خویش برگرداندم»، یا بوسیله رفتار و عمل باشد مثل اینکه با وی همبسترگردد، یا موجبات همبستری را با وی انجام دهد مثل بوسیدن و معاشرت و آمیزش توأم با شهوت و بازاری مخصوص زن و شوی.<sup>۴</sup>

امام شافعی گوید: برای کسی که قادر بگفتار باشد مراجعت تنها از راه قول صریح صحیح است و از راه جماع و موجبات جماع از قبیل بوسه و آمیزش با شهوت صحیح نیست چون بنظر او طلاق نکاح را از بین می‌برد (پس باید با صراحت نکاح را برقرار سازد و این قول است نه فعل).<sup>۵</sup>

ابن حزم گوید: اگر شوهر در مده عده با زنش همبستر شد، این عمل وی مراجعت به زن محسوب نمی‌گردد مگر اینکه بگوید: «راجعتک» و بر آن گواه بگیرد و پیش از انقضای عده به زنش نیز اطلاع دهد که به وی مراجعه کرده است. اگر به زنش مراجعه کند و گواه بر آن نگیرد، مراجعت او صحیح نیست. زیرا خداوند می‌فرماید: فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ

<sup>۱</sup>. [البقرة: 228].

<sup>۲</sup>. [البقرة: 228].

<sup>۳</sup>. [الطلاق: 2].

<sup>۴</sup>. الزحيلي، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر، مترجم: عبدالعزيز سليمي، ناشر: خبير كتاب پلورنجي، ص 252.

<sup>۵</sup>. الجزيري، عبدالرحمن بن محمد عوض (متوفى: ۱۳۶۰ هـ)، الفقه على المذاهب الأربعة، ناشر: بيروت-لبنان: دارالكتب العلمية، طبع: الثانية (۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۳ م)، ص 212.

بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ... ﴿٢٨﴾<sup>1</sup> «هرگاه زنان

مطلقه مدت عده را بپایان بردند یا بطرز شایسته و نیکوآنان را نگاه دارید و پیوند زناشویی را ادامه دهید یا بطرز شایسته از آنان جدا شوید و دو نفرگواه عادل از خودتان بر آن بگیرید».

خداوند بین مراجعه و طلاق وگواه گرفتن فرق قایل شده است پس نمی‌شود بعضی از آنها را از هم جدا کرد مثل اینکه کسی مراجعت کند وگواه بر آن نگیرد یا زنش را طلاق دهد و بر آن گواه نگیرد از حدود و مقررات خداوند سرپیچی کرده است و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز فرموده است: «من عمل عملاً ليس عليه أمرنا فهو رد»<sup>2</sup> «هرکس عملی را مرتکب شود و امر و دستور ما بر آن نباشد - برابر دستور ما نباشد - این مردود است».<sup>3</sup>

حجت و دلیل امام شافعی بر اینکه طلاق نکاح را از بین می‌برد: شوکانی گوید: ظاهر آنست که سخن پیشینیان درباره مراجعت به زن پس از طلاق درست باشد. زیرا عده مده خیار شوهر است که پشیمان شود و به زنش مراجعه کند و این اختیار و استفاده از آن بقول و بفعل هر دو صحیح است و از ظاهر آیه: ... وَبِعَوْلِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ... ﴿٢٨﴾<sup>4</sup> و از ظاهر حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم «مره فليراجعها» نیز پیدا است که مراجعه عملی و مراجعه با فعل جایز است چون مراجعه را به گفتار اختصاص نداده است پس کسی که ادعای اختصاص بگفتار دارد، باید بر سخن خویش دلیل بیاورد.<sup>5</sup>

### مطلب دوم: طلاق بائن

قبلاً گفتیم: طلاق بائن آنست که مکمل طلاق ثلاثه - سومین طلاق - باشد یا طلاق دادن پیش از همبستری با زن یا طلاق دادن در برابر مال باشد. ابن رشد در بدایه المجتهد می‌گوید: جدایی و بینونت در طلاق بائن، از جهت عدم همبستری و از جهت تکمیل سه طلاقه و از جهت

<sup>1</sup>. [الطلاق: 2].

<sup>2</sup>. مسند أحمد، مسند النساء مسند الصديقة عائشة بنت الصديق رضي الله عنها (حدیث رقم: 25472).

<sup>3</sup>. ابن حزم، علی بن احمد، المحلی، تصحیح و تنظیم شاکر، احمد محمد، ناشر: ادارة الطباعة المنيرية - سال نشر: 1347 هجری قمری، ج 6، ص 200.

<sup>4</sup>. [البقرة: 228].

<sup>5</sup>. الشوکانی، محمد بن علی بن محمد بن عبدالله (متوفی: ۱۲۵۰ هـ)، نیل الأوطار، محقق: عصام الدین الطباطبائی، ناشر: مصر، دار الحديث، طبع: الأولى (۱۴۱۳/۵ ۱۹۹۳ م)، ج 6، ص 214.

عوض مالي در خلع، ناشی شده است اگرچه فقهاء درباره خلع اختلاف دارند، که خلع طلاق است یا فسخ نکاح.

همه علماء اتفاق نظر دارند بر اینکه سه طلاقه وقتی موجب بینونت و جدائی کامل زن آزاده می‌گردد، که بدفعات متعدد صورت گرفته باشند، نه به یک باره، زیرا خداوند می‌فرماید: «**الطلاق مرتان...**» و درباره سه طلاقه به یک باره با یک لفظ فقهاء با هم اختلاف دارند.<sup>1</sup>

ابن حزم بر این رأی است که طلاق بائن طلاق است مکمل سه طلاقه باشد یعنی سومین طلاق است یا طلاق دادن زن پیش از وقوع همبستری با وی می‌باشد، و فقط همین دو نوع است. و می‌گوید:

ما در دین اسلام از کلام خدا و پیامبرش، هرگز چیزی نیافته‌ایم که بموجب آن طلاق بائنی که مراجعت به زن در عده بدنبال آن صحیح نیست، جز طلاق سه‌گانه، خواه با یک لفظ و به یک باره یا بدفعات متفرقه باشد و جز طلاق دادن زنی که هنوز شوهرش با وی همبستر نشده است تنها همین دو صورت، طلاق بائن است و غیر از این هر چه گفته‌اند سخنان بدون دلیل و حجت است.<sup>2</sup>

قوانین احوال شخصیه - در مصر - طلاق دادن بسبب وجود عیب در شوهر یا بسبب غیبت شوهر یا زندان بودن او یا بسبب زیان و ضرر را، نیز به طلاق بائن ملحق ساخته‌اند و بعد از آن هم حق مراجعت برای شوهر نیست.<sup>3</sup>

### اقسام طلاق بائن:

طلاق بائن بدو قسمت بینونت صغری که طلاق کمتر از سه طلاقه است و بینونت کبری که طلاق مکمل سه طلاقه است تقسیم می‌شود.

### حکم طلاق بینونت صغری یا جدائی موقت:

<sup>1</sup>. القرطبی، أبو الولید محمد بن أحمد بن محمد بن رشد الشهیریان رشد الحفید، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، ناشر: القاهرة، دارالحدیث (۱۴۲۵ هـ / ۲۰۰۴ م)، ج ۲، ص ۶۰.

<sup>2</sup>. ابن حزم، علی بن احمد، المحلی، تصحیح و تنظیم شاکر، احمد محمد، ناشر: ادارة الطباعة المنيرية - سال نشر: 1347 هجری قمری، ج 10، ص 216 و 240 ز

<sup>3</sup>. احکام احوال شخصیه فی الشریعه الاسلامیه ص 152.

طلاق بائن اگر بینونت صغری باشد یعنی کمتر از سه طلاق، بمجرد اینکه طلاق واقع شد پیوند زناشوئی را از بین می‌برد و همینکه این پیوند از بین رفت، دیگر این زن برای شوهرش حکم بیگانه دارد و برای شوهرش حلال نیست در مدت عده از وی بهره‌مند و برخوردار گردد و اگر یکی از زن و شوی پیش از انقضای عده یا بعد از آن بمیرد، هیچکدام از همدیگر ارث نمی‌برند و مهریه‌ای که مهلتش مرگ یا طلاق باشد بمحض وقوع طلاق بائن موعود پرداختش سر می‌رسد. البته شوهری که زن خود را بصورت بینونت صغری طلاق داده باشد، یعنی هنوز سه طلاقه نشده باشد می‌تواند مجدداً با نکاح مجدد و مهریه مجدد او را بعقد ازدواج خویش درآورد بدون اینکه نیاز به تحلیل باشد، هرگاه او را مجدداً بعقد ازدواج درآورد، تعداد طلاق بهمان صورت قبلی است یعنی اگر یک طلاق داده بود هنوز مالک دو طلاق و اگر دو طلاق و دومین طلاق بود مالک یک طلاق دیگر که سومین طلاق است می‌باشد.<sup>1</sup>

### حکم طلاق بائن بصورت بینونت کبری:

حکم بینونت کبری به تمامی مانند بینونت صغری است مگر اینکه نکاح مجدد برای شوهر جایز نیست مگر اینکه زن شوهر دیگری اختیار کند و آن شوهر با وی همبستر شود و قصد تحلیل نداشته باشد، آنگاه زن پس از طلاق و انقضای عده می‌تواند مجدداً با شوهر اولیش ازدواج کند، چون در این صورت زن سه طلاقه شده است.

خداوند می‌فرماید: **فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا**

**غَيْرَهُ...** ﴿۲۲﴾<sup>۲</sup> یعنی اگر شوهر زن خود را سه طلاقه کرد یا سومین طلاق را گفت دیگر این زن

برای شوهرش حلال نیست و نکاح و مراجعت صحیح نیست»، مگر اینکه زن شوهر دیگری اختیار کند که بعد از طلاق از او، نکاح مجدد برای شوهر اولیش جایز است چون پیامبر صلی الله علیه وسلم به زن رفاعه که سه طلاقه شده بود گفت: «لا. حتی تذوقی عسیلته ویدوق عسیلتک»<sup>۳</sup> «نخیر حق بازگشت به شوهر خود رفاعه را نداری تا اینکه شوهر دیگری را

<sup>۱</sup>. الزحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، ناشر: خیبر کتاب پلورنچی، ص 259.

<sup>۲</sup>. [البقرة: 230].

<sup>۳</sup>. صحیح مسلم، کتاب النکاح باب لا تحل المطلقة ثلاثا لمطلقها حتی تنکح زوجا غیره ويطأها، ثم يفارقها، وتنقضی عدتها (حدیث رقم: 3526).



اختیارکنی که هر دو مزه جنسی همدیگر را بچشید و بصورت واقعی همبستری صورت گیرد، و آنوقت بعد از طلاق از او، می‌توانی با شوهرت رفاعه مجددا ازدواج کنی».

مساله هدم = از بین بردن تعداد طلاقهایی کاهش یافته: به اتفاق نظر همه علماء بعد از بینونت کبری هرگاه زن با شخصی دیگر ازدواج کرد، سپس از او طلاق گرفت و بعد از انقضای عده پیش شوهر اول برگشت و با وی مجددا ازدواج کرد. این ازدواج مجدد حلال بودن تازه‌ای را، برایشان پدید می‌آورد و شوهر مجددا مالک سه طلاق دیگری گردد. چون وسیله شوهردوم حلال بودن ازدواج اول و عوارض آن پایان پذیرفته و کاهش طلاقهایی اولی از بین رفته است.

ولی درباره زنی که بعد از بینونت صغری شوهر دیگری اختیار کند و سپس از او طلاق بگیرد و بعد از انقضای عده مجددا با شوهر اولی خود ازدواج کند، اختلاف است. بنظر ابوحنیفه و ابویوسف درست مثل حالت بینونت کبری است و این ازدواج مجدد حلال بودن تازه‌ای را سبب می‌گردد و اثر ازدواج اول از بین رفته است پس شوهر مالک سه طلاقه جدید می‌گردد. و محمد می‌گوید: درست مانند طلاق رجعی است یعنی بعد از ازدواج مجدد تعداد طلاقها بحالت قبلی می‌ماند یعنی اگر قبلاً یک طلاق داده بوده پس از شوهرکردن با شخصی دیگر و ازدواج مجدد با شوهرش، شوهرش تنها مالک دو طلاق است و اگر ازدواج در بینونت صغری بعد از دو طلاق روی داده بود، مالک یک طلاق است این مسأله را مسأله هدم نامیده‌اند یعنی آیا ازدواج با شوهر دوم تعداد طلاقهایی کاهش یافته شوهر اولی را از بین می‌برد، همانگونه که ازدواج پس از سه طلاقه آن را از بین می‌برد یا خیر؟

### **مبحث چهارم: وکالت گرفتن در طلاق**

هرگاه کسی کار -طلاق- زنش را بدیگری واگذاشت، صحیح است و حکم آن را دارد که آن را به خود زن واگذار کرده باشد. یعنی در همان مجلس و بعد از آن نیز می‌تواند این کار را انجام دهد. امام شافعی نیز درباره واگذاری طلاق به غیر از زن با این رأی موافقت کرده است چون وکالت گرفتن است، خواه بگوید: «أمر امرأتی بیدک» «کار طلاق زنم بدست تو است» یا

«جعلت لك الخيار في طلاق امرأتي» «درباره طلاق زنم بتو اختیار دادم» یا «طلق امرأتي»  
«زنم را طلاق ده».<sup>1</sup>

یاران ابوحنیفه گفته‌اند: این عبارات درباره غیر زن مانند آنست که به زن بگوید: «اختاری» پس اختصاص بهمان مجلس دارد و تنها در آن مجلس می‌تواند زن او را طلاق دهد. صاحب «المغنی» گوید: بنظر ما این وکالت مطلق است و مانند وکالت در بیع است پس اختصاص به آن مجلس ندارد و بعد از آن نیز می‌تواند و تاخیر و تراخی در آن جایز است. و تا زمانی که شوهر آن را فسخ نکند یا با همسرش همبستر نشود او می‌تواند زن موکل خود را یک طلاقه یا سه طلاق کند همانگونه که زن نیز می‌توانست.

شوهر نمی‌تواند این امر طلاق را بکسی واگذار کند که وکالت وی صحیح نیست پس باید عاقل و بالغ باشد. هرگاه شوهر امر طلاق را در اختیار دیوانه یا بچه نابالغ قرار داد و او زن وی را طلاق داد، این طلاق صحیح نیست. و اصحاب رأی آن را صحیح می‌دانند.<sup>2</sup>

#### مطلب اول: عام بودن و مقید بودن در صیغه‌های وکالت

این صیغه‌های وکالت و واگذاری طلاق، گاهی مطلق هستند بدین معنی که شوهر کارزن را به وی واگذار می‌کند یا زن نفس خویش را انتخاب می‌کند، بدون اینکه آن را بچیزی مقید سازند و چیزی بر آن بیفزایند، در این صورت زن اگر در آن مجلس حضور داشته باشد که کار طلاق به وی واگذار شده است تنها در آن مجلس می‌تواند خود را طلاق دهد.<sup>3</sup>

و اگر در آن مجلس نباشد تنها در مجلسی می‌تواند خود را طلاق دهد که از این واگذاری اطلاع پیدا می‌کند. بنابراین هرگاه مجلس به پایان رسید یا مجلسی که این حق در آن به وی واگذار شده است تغییر کرد، یا مجلسی که زن از واگذاری این حق اطلاع پیدا کرده پایان رسید، و زن خود را در آن مجالس طلاق نداد، دیگر بعد از آن مجالس حق طلاق را ندارد. چون صیغه وکالت واگذاری طلاق مطلق بوده و ظاهراً اختصاص بهمین مجلس حاضر را دارد و پس از اتمام مجلس چنانچه از آن استفاده نشده باشد، دیگر زن نمی‌تواند از آن استفاده کند. و این حالت

<sup>1</sup>. الشوکانی، محمد بن علی بن محمد بن عبدالله (متوفی: ۱۲۵۰ هـ)، نیل الأوطار، محقق: عصام الدین الطباطبائی، ناشر: مصر، دار الحدیث، طبع: الأولى (۱۴۱۳/۱۹۹۳ م)، ج ۶، ص ۳۲۱.

<sup>2</sup>. ابن قدامة، ابو محمد موفق الدین عبدالله بن أحمد محمد (متوفی: ۶۲۰ هـ)، المغنی، ناشر: مکتبة القاهرة، (۱۳۸۸ هـ ۱۹۶۸ م)، ج ۸، ص ۲۹۲.

<sup>3</sup>. احکام احوال شخصیه فی الشریعه الاسلامیه ص ۱۵۲.

وقتی است که قرینه‌ای نباشد که این مطلق را عام کند ولی اگر قرینه‌ای دال بر عام بودن آن باشد، اختصاص بدان مجلس ندارد برای مثال اگر شوهر در مجلس عقد ازدواج این حق را به زن واگذار کند چنانچه فهمیده می‌شود که این واگذاری حق طلاق به زن اختصاص بدان مجلس ازدواج ندارد، بلکه عام است و او بعداً نیز می‌تواند از آن استفاده کند. زیرا معقول نیست که مقصود شوهر همان مجلس باشد. در یکی از دادگاه‌های شرعی مصری حکمی صادر شده بود دایر بر اینکه اگر کار واگذاری طلاق به زن در هنگام عقد ازدواج صورت گیرد و بصورت مطلق باشد، این اجازه مقید بدان مجلس نیست بلکه زن هر وقت خواست می‌تواند خود را طلاق دهد و الا فایده‌ای برای این واگذاری حق، متصور نخواهد بود. و این حکم در دادگاه تجدیدنظر تایید شد.

گاهی الفاظ واگذاری حق طلاق به زن، عام هستند مانند اینکه بگوید: «**اختاری نفسک متی شئت**» یا «**أمرك بیدك كلما أردت**» «هر وقت خواستی نفس خویش را انتخاب کن یا هرگاه خواستی کار تو بدست تو است».

در این حالت زن هر وقت بخواهد می‌تواند خود را طلاق دهد چون شوهر این حق را بصورت عام به وی واگذار کرده است.

گاهی الفاظ واگذاری حق طلاق به زن موقت و مقید به وقت معینی هستند مثل اینکه در مدت یک سال این حق را به وی واگذار کند....

در این حالت زن می‌تواند تنها در وقت معین از آن حق استفاده کند و بعد از گذشت آن وقت این حق را ندارد.<sup>1</sup>

### **مطلب دوم: واگذاری حق طلاق به زن در حین عقد ازدواج و بعد از آن**

واگذاری حق طلاق به زن در حین عقد ازدواج و بعد از آن جایز است ولی حنفیه می‌گویند: اگر این حق در حین عقد واگذار گردد، شرط است که ابتداء کننده به واگذاری و درخواست کننده آن، نخست زن باشد نه شوهر مثل اینکه در حین عقد زن بگوید: «**زوجت نفسي منك علی أن یكون أمري بیدی أطلق نفسي كلما أريد**» «من نفس خویش را به عقد ازدواج تو در آوردم بشرط اینکه کار من - طلاقم - بدست خودم باشد و هرگاه خواستم خود را طلاق بدهم». مرد هم

<sup>1</sup> الزحیلی، وهبة، الفقه الاسلامي وادلته، ناشر: سوریه - دمشق: دارلفکر، طبع: چهارم، (ب ت)، ص 221.

خطاب به زن درحین عقد بگوید: قبلت = قبول کردم. باگفتن این قول ازطرف زوج ازدواج کامل می‌شود و زن می‌تواند هر وقت بخواهد خود را طلاق دهد، چون قبول زوج اول متوجه ازدواج و سپس متوجه واگذاری حق طلاق به زن می‌گردد یعنی بدینمعنی است که ابتدا ازدواج را می‌پذیرد و سپس حق واگذاری طلاق به وی. لیکن اگر ابتداکننده به ایجاب شوهر باشد و درضمن ایجاب حق طلاق را نیز به زن واگذار کند مثل اینکه در حین عقد نخست مرد بگوید: «تزوجتك على أن تكون عصمتك بيدك تطلقين نفسك كلما أردت» «ازدواج ترا می‌پذیرم و ترا بعقد ازدواج خود درآوردم بشرط آنکه کار عصمت و پاکدامنی شما - طلاق - بدست تو باشد و هر وقت دلت خواست خودت را طلاق بده و طلاق تو بدست تو است». و زن هم در جواب بگوید: قبلت = پذیرفتم. ازدواج کامل می‌شود ولی حق واگذاری طلاق صحیح نیست و زن نمی‌تواند خویشتن را طلاق دهد. فرق بین این دو صورت اینست که در صورت اول شوهر حق واگذاری طلاق را بعد از وقوع ازدواج پذیرفته و بعد از آنکه ازدواج کامل شده او مالک طلاق گردیده و می‌تواند آن را واگذار کند. و اما در صورت دوم پیش از آنکه مالک طلاق شود و ازدواج صورت گیرد آن را واگذار کرده است و هنوز ازدواج کامل نشده است پس حق واگذاری طلاق را ندارد وقتی که زن گفت: پذیرفتم فقط ازدواج صحیح است نه واگذاری طلاق.<sup>1</sup>

### **مبحث پنجم: حالاتی که در آنها قاضی به طلاق دادن اقدام می‌کند**

در قانون سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۹ (مصر) با استفاده از اجتهاد فقهاء و مراعات حل و فصل کار مردم به سادگی و بگونه‌ای که با روح آسان‌گیر شریعت اسلام همگامی داشته باشد، این حالات مشخص شده چون نص صحیح و صریح - از کتاب و سنت در این باره نداریم.

در قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۰ آمده است که وقتی شوهر حاضر پرداخت نفقه زن نباشد یا شوهر عیب قانونی داشته باشد قاضی می‌تواند به طلاق اقدام کند و در قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ نیز آمده است: وقتی که ادامه ازدواج موجب زیان و ضرر باشد یا شوهر بدون عذر شرعی غیبت داشته باشد و یا شوهر محبوس و زندانی باشد قاضی می‌تواند به طلاق اقدام کند. و

<sup>1</sup>. ابن قدامة، ابو محمد موفق الدین عبدالله بن أحمد محمد (متوفی: ۶۲۰ هـ)، المغنی، ناشر: مکتبة القاهرة، (۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۸ م)، ج ۸، ص ۲۹۲.

اینک حکم هریک از این موارد را همراه با مواد خاص قانون در این باره را بیان می‌کنیم بغیر از طلاق دادن بخاطر عیب در شوهر که قبلاً از آن سخن رفته است.<sup>1</sup>

### مطلب اول: طلاق دادن زن از طرف قاضی بجهت عدم پرداخت نفقه

امام مالک و امام شافعی و احمد می‌گویند اگر شوهر حاضر بپرداخت نفقه ضروری از قبیل حداقل غذاء و پوشاک و مسکن برای زمان حال و آینده نشد، در صورتیکه زن حاضر به مطالبه طلاق باشد، اگر شوهر مال و دارائی آشکاری نداشته باشد قاضی می‌تواند اقدام به طلاق کند ولی اگر مالی داشته باشد قاضی حکم می‌کند که نفقه زن از آن پرداخت گردد. این گروه بشرح زیر بر مذهب خویش استدلال کرده‌اند:<sup>2</sup>

1- شوهر مکلف است باینکه زن خود را بطرز شایسته و نیکو نگه دارد یا او را آزاد کند و بطرز شایسته او را طلاق دهد چون خداوند می‌فرماید: ...فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ

بِإِحْسَانٍ... ﴿۲۳۳﴾<sup>3</sup> «بدون شک عدم پرداخت نفقه با «امساک بمعروف» منافات دارد و امساک بمعروف نیست».

2- خداوند می‌فرماید: ...وَلَا تُكْسِرُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا... ﴿۳۱﴾<sup>4</sup> «زن خود را بجهت زیان رساندن بدانان نگه ندارید و آنان را میازارید تا بدانان ظلم کنید و آنان از مهریه‌شان بگذرند و طلاق بگیرند». و پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «لا ضرر ولا ضرار» «نباید ضرر و زیان بدیگران رساند و نباید زیان و ضرر را پذیرفت». چه چیزی بیش از ترک نفقه به زن زیان می‌رساند: پس بر قاضی لازم و ضروری است که این زیان و ضرر را برطرف کند.

3- هرگاه مقرر باشد که بخاطر وجود عیبی در شوهر قاضی بین زن و شوهر جدائی بیندازد بدیهی است که رنج و آزار عدم پرداخت نفقه شرعی برای زن بیشتر است از رنج و آزار وجود عیب در شوهر، پس جدائی انداختن بین آنان بجهت عدم پرداخت نفقه شایسته‌تر و اولیتر است.

<sup>1</sup> قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۰ مصر.

<sup>2</sup> الجزیری، عبدالرحمن بن محمد عوض (متوفی: ۱۳۶۰ هـ)، الفقه علی المذاهب الأربعة، ناشر: بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیة، طبع: الثانية (۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۳ م)، ص 443.

<sup>3</sup> [البقرة: 229].

<sup>4</sup> [البقرة: 231].

علمای حنفیه گویند: قاضی نمی‌تواند بخاطر عدم پرداخت نفقه بین آنان جدائی اندازد، خواه این عدم پرداخت تنها از امتناع و خودداری شوهر سرچشمه گیرد یا بجهت فقر و ناداری شوهر باشد. و چنین دلیل آورده‌اند:<sup>1</sup>

1- خداوند می‌فرماید: لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ <sup>ط</sup> وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا

ءَاتَهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً أَتَتْهَا <sup>ج</sup> سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا <sup>٧</sup> <sup>2</sup>

«هرکسی که ثروت و دارائی دارد باید از آن نفقه زن خود را بپردازد و هرکس اندک روزی باشد به اندازه آنچه که خداوند به وی داده است نفقه زنش را بپردازد. برآستی خداوند هرکسی را به اندازه آنچه که به وی داده است مکلف می‌سازد. خداوند عسرت و تنگی را به گشایش و یسر تبدیل می‌کند».

2- در میان اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم کسانی بوده که دارای گشایش حال و ثروت بوده‌اند و کسانی هم بوده‌اند که تنگ حال و معسر و فقیر بوده‌اند و شنیده نشده که پیامبر صلی الله علیه وسلم بین مردی و زنش بخاطر عدم توانائی پرداخت نفقه جدائی انداخته و آنان را از هم جدا کرده باشد.

3- برآستی زنان پیامبر، از او چیزهایی خواستند که نداشت و او یک ماه از آنان کناره‌گرفت و بدین جهت آنان را تنبیه کرد و عقوبت نمود.

هرگاه مطالبه چیزی که شوهر ندارد مستوجب عقوبت و تنبیه باشد بدیهی است که طلب جدائی بهنگام فقر و ناداری ستمی است که توجه بدان شایسته نیست و عدم توجه بدان اولیتر است.<sup>3</sup>

4- هرگاه برای کسی که توانائی پرداخت نفقه را دارد، خودداری او از پرداخت نفقه ظلم و ستم است و وسیله رفع این ظلم و ستم فروختن مال او است برای نفقه، یا حبس و زندانی کردن او است تا حاضر بپرداخت نفقه شود و تا زمانی که وسایل دیگری برای رفع این ظلم باشد، نباید به

<sup>1</sup> ابن قدامة، ابو محمد موفق الدین عبدالله بن أحمد محمد (متوفی: ۶۲۰ هـ)، المغنی، ناشر: مکتبة القاهرة، (۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۸ م)، ج ۸، ص ۲۹۴.

<sup>2</sup> [الطلاق: ۷].

<sup>3</sup> الجزیری، عبدالرحمن بن محمد عوض (متوفی: ۱۳۶۰ هـ)، الفقه علی المذاهب الأربعة، ناشر: بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیة، طبع: الثانية (۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۳ م)، ص ۴۴۳.

طلاق و جدائی متوسل شد. بنابراین قاضی برای رفع این ظلم نباید، به طلاق متوسل شود. بنابراین اگر قاضی از طرف شوهری که صاحب حق است، به طلاق متوسل نمی‌شود زیرا که طلاق مبعوضترین حلال است بنزدیک خداوند، پس چگونه به طلاق پناه می‌برد درحالی‌که طلاق تنها راه چاره نیست و راه دیگر برای رفع ظلم وجود دارد. و این وقتی است که شوهر قادر بپرداخت نفقه باشد و اگر قادر بپرداخت نفقه نباشد ظلمی از او سر نزده است، چون خداوند هرکسی را به اندازه توانش مکلف می‌سازد. در قانون سال ۱۹۲۰ (مصری) آمده است:

ماده (۴) هرگاه شوهر از پرداخت نفقه زنش خود داری کرد، هرگاه مال آشکاری داشته باشد، قاضی حکم می‌کند که از این مال او نفقه زن پرداخت گردد. و اگر مال آشکاری نداشت و نگفت که او «معسر» یا «موسر» است ولیکن اصرار داشت بر اینکه حاضر بپرداخت نفقه نیست، قاضی فوراً زن او را طلاق می‌دهد.<sup>۱</sup>

و اگر ادعای توانائی پرداخت نفقه را نمود و نتوانست آن را ثابت کند قاضی زنش را طلاق می‌دهد و اگر آن را ثابت کرد او را مدتی مهلت می‌دهد که بیش از یک ماه نباشد اگر بعد از آن نتوانست نفقه‌اش را پرداخت کند، قاضی زنش را طلاق می‌دهد.

ماده ۵: هرگاه از غیبت شوهر مدت طولانی نگذشته باشد، اگر شوهر مال آشکاری داشت قاضی از آن نفقه زن را می‌پردازد و اگر مال ظاهری نداشت قاضی بجای شوهر پوزش خواهی می‌کند و مهلتی را برای این کار تعیین می‌کند، اگر در این مدت شوهر نفقه زنش را نفرستاد یا حاضر نشده که او را نفقه دهد، بعد از گذشت مهلت، قاضی زن او را طلاق می‌دهد. و اگر از غیبت شوهر مدت طولانی می‌گذشت و راه وصول به وی آسان نبود، یا محل او مجهول و گمنام بود، یا اصلاً مفقود الاثر بود، و ثابت شد که او مالی ندارد تا نفقه زن از آن تامین گردد، قاضی زن او را طلاق می‌دهد. و احکام این ماده درباره کسی که زندانی است و توانائی پرداخت نفقه را ندارد نیز اجرا می‌شود.

ماده ۶: وقتی که قاضی زن را طلاق می‌دهد این طلاق رجعی است هرگاه شوهر توانائی پرداخت نفقه را پیدا کرد و در هنگام عده آماده پرداخت نفقه شد می‌تواند به زن خود مراجعه کند، و او را به زیر نکاح خود برگرداند و هرگاه توانائی پرداخت نفقه او به اثبات نرسید و آمادگی پرداخت نفقه را نیافت مراجعت صحیح نیست.

<sup>۱</sup> قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۰ مصر، ماده ۴.

## مطلب دوم: طلاق دادن از طرف قاضی بجهت رفع ضرر و زیان

امام مالک گوید<sup>1</sup> هرگاه زن ادعا کند که شوهر آنچنان ضرر و زیانی به او می‌رساند که برای امثال آنان ادامه معاشرت و همزیستی با وجود آن، مقدور نیست، می‌تواند از قاضی بخواهد که بین او و شوهرش جدائی اندازد، مثل اینکه زن ادعا کند که شوهرش او را می‌زند یا به وی ناسزا می‌گوید یا آزار و ایزاهای دیگری که تحمل آنها برایش مقدور نیست یا ادعا کند که شوهرش او را بر ارتکاب قول و فعل ناسزا و زشت مجبور می‌کند. هرگاه این ادعای زن با شاهد و بینه یا اعتراف شوهر به ثبوت رسید و این ایذاء و آزار بگونه‌ای بود، که ادامه معاشرت و همزیستی امثال آنان با وجود آن، مقدور نبود و قاضی از اصلاح میانه آنان عاجز بود، قاضی زن را بصورت طلاق بائنه طلاق می‌دهد. هرگاه زن نتواند صدق ادعای خود را به ثبوت برساند یا شوهر حاضر به اعتراف صدق ادعای او نشد، زن باید دعوی خویش را ترک گوید.<sup>2</sup>

هرگاه زن شکوای خویش را تکرار نمود و طلب طلاق کرد و برای دادگاه صدق ادعای او محرز نشد و به ثبوت نرسید، قاضی باید دو نفر حکم مرد عادل و بالغ و عاقل را تعیین کند، که از حال آنان آگاه باشند و بتوانند بین آنان سازش برقرار کنند و تا آنجا که ممکن باشد از بستگان آنها باشند، در غیر آن صورت، از دیگران انتخاب می‌شوند و بر آنان واجب است که علت نزاع را جستجو کنند و تا آنجا که مقدور است در پی سازش و اصلاح باشند، سپس اگر از سازش و اصلاح بین آنان عاجز گشتند و تقصیر از هر دو بود یا تقصیر از شوهر بود و یا حقیقت روشن نشد، حکمین با یک طلاق بائن آنها را از هم جدا می‌کنند.<sup>3</sup> و اگر تقصیر از زن باشد با طلاق خلعی آنها را از هم جدا می‌کنند.

و اگر حکمان نتوانستند به اتفاق نظر برسند، قاضی دستور تحقیق و جستجوی بیشتری می‌دهد و اگر باز هم نتوانستند بتوافق برسند، قاضی آنان را با دو نفر دیگر تغییر می‌دهد و دو نفر دیگر را بجای آنان تعیین می‌کنند.

<sup>1</sup> مذهب احمد نیز چنین است. ابوحنیفه و شافعی گویند در این صورت قاضی می‌تواند با تعزیر شوهر را مجبور به ترک ضرر و زیان کند و می‌تواند زن را به اطاعت او مجبور سازد و می‌گوید طلاق بسبب ضرر و زیان جایز نیست.

<sup>2</sup> زحیلی، وهبه (1932-2015م)، الفقه المالکی المیسر، دمشق، دارالکلم الطیب، 2000م، ص 293.

<sup>3</sup> ابوحنیفه و احمد و شافعی بنابر یک قولش می‌گویند تا شوهر به حکمین اجازه ندهد، نمی‌توانند زن را طلاق دهند. مالک و شافعی گویند: اگر حکمین با عوض یا بدون عوض، بتوانند اصلاح کنند جایز است و اگر رای آنها بر خلع باشد جایز است. و اگر حکم شوهر، رایش بر طلاق قرارگیرد، می‌تواند بدون اجازه شوهر، زن را طلاق دهد و این وقتی است که حکم باشند نه وکیل.



بر حکمان واجب است که رأی مورد اتفاق نظر خود را به قاضی بگویند و گزارش دهند. و بر قاضی نیز واجب است که حکم آنان را به اجرا بگذرد، بدلیل اینکه خداوند می‌فرماید: **وَإِنْ**

**خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا**

**يُوفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا...** ﴿۳۵﴾<sup>۱</sup> «هرگاه نگران جدائی بین زن و شوهر شدید، یک داور از طرف

خانواده شوهر و یک داور از طرف خانواده زن را بفرستید تا در بین آنان اصلاح کنند هرگاه داوران سازش و اصلاح را اراده کنند، خداوند آنان را موفق می‌سازد».

باز هم خداوند می‌فرماید: **...فَأِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ...** ﴿۱۱۳﴾<sup>۲</sup> - حالاکه

امساک بمعروف ممکن نیست باید تسریح باحسان و طلاق آبرومندانه باشد و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز فرموده است: **«لاضرر ولا ضرار»**<sup>۳</sup> «نباید ضرر را پذیرفت و نباید ضرر را بدیگران رساند».

و در قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ آمده است:

ماده (۶): هرگاه زن ادعا کرد که شوهر به وی زیان می‌رساند و این زیان بگونه‌ای است که ادامه معاشرت و آمیزش با وجود آن برای امثال آنان مقدور نیست او می‌تواند از قاضی تقاضای طلاق کند و آنگاه قاضی بصورت طلاق بائن او را طلاق می‌دهد مشروط بر آنکه این ادعای زن به ثبوت برسد و قاضی از اصلاح بین آنان عاجز باشد. هرگاه مرد طلب رد کرد و شکوای زن تکرار گردید و ادعای ضرر به ثبوت نرسید، قاضی دو نفر را به داوری می‌فرستد که برابر ماده‌های ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ عمل می‌کنند:

ماده ۷: اگر ممکن باشد باید حکمین دومرد عادل از خانواده زوجین باشند و اگر از خانواده آنها ممکن نشد از غیر آنها انتخاب می‌شوند که باید از حال زوجین اطلاع داشته و قادر به اصلاح و سازش بین آنان باشند.

<sup>۱</sup>. [النساء: 35].

<sup>۲</sup>. [البقرة: 229].

<sup>۳</sup>. صحیح ابن ماجه، الصفحة أو الرقم: 1909.

ماده ۸: بر حکمین است که موجبات نزاع و کشمکش بین زوجین را بدانند و برای اصلاح بین آنان، کوشش کنند، در صورت امکان این اصلاح بگونه‌ای باشد که معین و مشخص باشد.

ماده ۹: هرگاه حکمان از اصلاح عاجزگشتند و تقصیر از شوهر یا از هر دو بود و یا مقصر معلوم نگردیده، حکمین حکم به طلاق و جدائی می‌کنند که یک طلاق بائن خواهد بود.<sup>۱</sup>

ماده ۱۰: هرگاه حکمین اختلاف پیدا کنند، قاضی دستور می‌دهد که تحقیق بیشتر بکنند چنانچه این اختلاف ادامه یابد، قاضی دو نفر دیگر را به حکمیت تعیین می‌کند.

ماده ۱۱: بر حکمین لازم است که نتایج کار خود را به قاضی گزارش کنند. و بر قاضی نیز واجب است که به مقتضای گزارش آنان حکم را اجرا کند.<sup>۲</sup>

### **مطلب سوم: طلاق دادن بجهت غیبت شوهر**

بمذهب امام مالک و احمد قاضی می‌تواند در صورت غیبت شوهر برای اینکه ضرر را از زن دفع کند او را طلاق دهد.<sup>۳</sup> پس هرگاه شوهر غیبت کند، زن می‌تواند خواهان طلاق و جدائی گردد، حتی اگر شوهر مالی داشته باشد که از آن نفقه وی تامین گردد بشرط آنکه:<sup>۴</sup>

۱- غیبت شوهر بدون عذر قابل قبول باشد.

۲- زن با غیبت شوهر متضرر گردد.

۳- غیبت شوهر در شهری باشد که زن در آنجا نیست یعنی شوهر در شهر محل سکونت زن نباشد.

۴- یک سال قمری بر زیان دیدن و متضرر بودن زن بگذرد.

بنابراین اگر غیبت شوهر موجه و توأم با عذر مقبول باشد، مثل اینکه شوهر برای کسب علم و دانش غیبت کرده است یا در طلب تجارت و بازرگانی باشد. یا در شهر دیگر کارمند باشد یا در محل دوری، سرباز و نظامی باشد، در اینصورت طلب طلاق و جدائی از زن پذیرفته نمی‌شود و

<sup>۱</sup>. قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۰ مصر، ماده ۷-۸.

<sup>۲</sup>. قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۰ مصر، ماده ۱۱.

<sup>۳</sup>. امام مالک آن را طلاق بائن و امام احمد آن را فسخ نکاح می‌داند.

<sup>۴</sup>. ابن جزئی، محمد بن احمد (۶۹۳-۷۴۱)، قوانین الاحکام الشرعیه و مسائل الفروع الفقہیة، قاهره، عالم الفکر؛ المکتبه الازهریة للتراث، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۵م، ج ۱، ص ۱۷۰.

همچنین اگر غیبت شوهر در شهر محل اقامت زن باشد نیز این درخواست از او پذیرفته نمی‌شود.

باز هم اگر شوهر از زنش دور باشد و به زنش ضرر برساند او می‌تواند بخاطر دوری او، تقاضای طلاق کند نه به خاطر غیبتش، لیکن باید یک سال قمری از این متضرر بودنش بگذرد و زن احساس وحشت و ترس کند و نگران ارتکاب کارهای حرام باشد.

گذشتن یک سال برای امام مالک است و برخی گفته‌اند سه سال و امام احمد گوید حداقل مدتی که زن می‌تواند بعد از آن، تقاضای طلاق کند شش ماه است.<sup>1</sup>

زیرا این مدت بیشترین وقتی است که یک زن می‌تواند غیبت شوهرش را تحمل کند همانگونه که قبلاً آن را از استفتاء عمر و فتوای حفصه دخترش، نقل کردیم.

#### **مطلب چهارم: طلاق دادن زن بجهت زندانی بودن شوهرش**

طلاق دادن بجهت زندانی بودن شوهر، نیز بمذهب امام مالک و امام احمد از این مقوله است زیرا زندانی و حبس شوهر موجب ضرر و زیان زن و دوری او می‌باشد. پس هرگاه حکم به سه سال یا بیشتر برای حبس شوهر صادر شد و حکم دادگاه نهایی بود و قابل پژوهش نبود و حکم درباره او اجرا شد و از تاریخ اجرای حکم یک سال یا بیشتر گذشت. زن می‌تواند بجهت ضرر و زیان و دوری از شوهرش، از قاضی تقاضای طلاق کند، چنانچه ادعای زن به ثبوت برسد قاضی او را یک طلاق بائن می‌دهد، بمذهب امام مالک و بمذهب امام احمد، نکاح او فسخ می‌گردد.

ابن تیمیه می‌گوید: زن کسی که اسیر و زندانی است و امثال آنها از جمله کسانی که زنانشان نمی‌توانند از وجود آنها برخوردار گردند، برابر اجماع، درست حکم زن کسی را دارند که مفقود الاثر باشد.<sup>2</sup>

در ماه ۱۲ قانون آمده است: هرگاه شوهر یک سال یا بیشتر بدون عذر مقبول غیبت کند، چنانچه زنش ازدوری و غیبت او متضرر گردد و دوری او را تحمل نکند می‌تواند از قاضی

<sup>1</sup>. قاضی عبدالوهاب، عبدالوهاب بن علی (362-422)، التلقین فی الفقه المالکی، تحقیق محمد ثالث سعید الغانی، بیروت، دارالفکر، 2000م، ج 2، ص 476.

<sup>2</sup>. ابن تیمیه، تقی الدین أبو العباس أحمد بن عبدالسلام بن عبدالله بن أبي القاسم بن محمد الحراني الحنبلي الدمشقي (متوفی: ۷۲۸ هـ)، الفتاوی الكبرى لابن تیمیه، ناشر: دارالکتب العلمیة، طبع: الاولی (۱۴۰۸/۱۹۸۷ م)، ج 2، ص 89.

تقاضای طلاق کند که طلاق بائن خواهد بود اگر چه شوهرش مالی داشته باشد که نفقه زن از آن تامین گردد.<sup>1</sup>

ماده ۱۳: هرگاه وصول نامه به شوهر غایب ممکن باشد، قاضی مهلتی را برایش تعیین می‌کند که در طی آن مهلت، اگر شوهر حاضر نشد پیش زن بیاید یا او را نزد خود ببرد یا او را طلاق دهد، قاضی خود زن را طلاق می‌دهد. همین که مدت مهلت پایان برسد و شوهر حاضر بهیچ یک از این کارها نشود، و عذر مقبولی ارائه نداد، قاضی زن را یک طلاق بائن می‌دهد. چنانچه وصول نامه به شوهر غایب ممکن نباشد قاضی بدون مهلت و پوزش خواهی از شوهر، زن را طلاق می‌دهد.

ماده ۱۴: اگر کسی به سه سال یا بیشتر بصورت حکم نهائی و بگونه‌ای که آزادیش مقید گردد، محکوم شود، بعد از گذشت یک سال زن می‌تواند بجهت دفع ضرر، تقاضای طلاق کند اگر چه شوهر مالی داشته باشد که نفقه زن از آن پرداخت شود و از طلاق بخاطر وجود عیب در شوهر قبلاً سخن گفته شده است.<sup>2</sup>

---

<sup>1</sup>. قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ مصر، ماده ۱۲.

<sup>2</sup>. قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۲۹ مصر، ماده ۱۲.

## **فصل سوم**

### **آثار مرتبه طلاق بر مرد و زن**

## مبحث اول: عده

عدت از عدد و حساب گرفته شده به معنای احصاء و شمارش<sup>۱</sup>، به اساس آیت مبارک: -{فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ}<sup>۲</sup> ترجمه: پس بشمارید روزهای بعدی را و در اصطلاح نزد احناف: (مدة محددة شرعاً لانقضاء ما بقي من آثار الزواج)، یعنی مدتی تعیین شده است که شریعت برای پایان دادن آثار باقی ازدواج معین کرده است. قانون مدنی با اقتباس از نظر احناف در ماده ۱۹۸ خود در مورد عدت چنین می گوید: «عدت عبارت از مدت معین است که با انقضای آن تمام آثار مرتبه ازدواج از بین می رود»<sup>۳</sup>. یعنی مدت زمان مشخصی است که با توجه به وضعیت زن متفاوت می باشد. در این دوره برای زن جایز نیست که ازدواج نماید. زمان مذکور از لحظه ی جدایی شوهر از وی بواسطه ی طلاق و یا وفات یا شرایطی مانند آن ها شروع می شود. انواع عده ی زنان با توجه به دلیل جدایی زن و شوهر به این ترتیب می باشد:

۱- عده ی وفات: زنی که شوهرش قبل از نزدیکی با وی وفات می نماید باید به مدت چهارماه و ده روز (تقریباً ۱۳۰ روز) عده نگاه دارد. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾<sup>۴</sup>

«و کسانی از شما که می میرند و همسرانی باقی می گذارند؛ باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند (وعده نگه دارند) پس هنگامی که مدت عدت خود را به پایان رسانند، در آنچه آنان به طور شایسته درباره خود انجام دهند؛ گناهی بر شما نیست، و الله به آنچه می کنید آگاه است.»

<sup>۱</sup> الجرجاني، التعريفات، ص ۱۴۸. : سعدي أبو حبيب، (۱۴۰۸ هـ = ۱۹۸۸ م)، القاموس الفقهي لغة واصطلاحا، دمشق - سوریه ، الدار الفكر، ص ۲۴۳.

<sup>۲</sup> القرآن الكريم، {البقره آیه ۱۸۵}.

<sup>۳</sup> قانون مدنی، ماده ۱۹۸.

<sup>۴</sup> [البقره: 234].

همچنین زنی که شوهرش بعد از نزدیکی با وی و درحالیکه از او باردار نیست، ولی اگر باردار باشد عده ی وی زمان وضع حملش می باشد. چنانچه هر دو علت طلاق و وفات در مورد زنی یکجا پیش بیاید، اگر طلاق رجعی بوده باشد، و شوهر وفات نماید، زن به جای عده ی طلاق، عده ی وفات را نگاه می دارد؛ و مدت این عده بستگی به وضعیت زن دارد که باردار باشد یا خیر.

۲- عده طلاق و فسخ نکاح: زنی که قبل از نزدیکی با شوهرش طلاق داده شود، هیچ گونه عده ای را نگاه نمی دارد. اگر بعد از نزدیکی، زن طلاق داده شود و عادت ماهانه داشته باشد باید تا سه بار پاکی از عادت ماهانه صبر نماید. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾<sup>1</sup> «و زنان مطلقه باید مدت سه پاکی (یا دیدن سه بار عادت ماهانه) انتظار بکشند».

چنانچه عادت بواسطه کم بودن سن و سال و یا یائسگی عادت ماهانه نداشته باشد، عده او مدت سه ماه خواهد بود. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَاللَّائِي يَيْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾<sup>2</sup>

«و کسانی از زنان تان که از عادت ماهانه مأیوس شده اند، - اگر شک کردید - عده آن ها سه ماه است و (نیز) آن ها که حیض نشده اند و عده زنان بار دار این است که بار خود را بگذارند.

درحالیکه زن باردار باشد، عده ی وی زمان وضع حمل اوست حال این مدت کوتاه باشد یا بلند، فرقی نمی کند. اما اگر زنی طلاق داده شود و جزو زنانی باشد که عادت ماهیانه دارند ولی بدلیلی نامشخص دیگر عادت ماهیانه ندارد، باید یک سال تمام عده را نگاه دارد.

زنهایی که عده می گذرانند:

1- زن حامله که عده اش در صورت وفات شوهر یا طلاق، وضع حمل است. چنانکه الله تعالی

می فرماید: ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾<sup>3</sup> «و عده ی زنان باردار این است که وضع حمل کنند».

<sup>1</sup>. [البقرة: 228].

<sup>2</sup>. [الطلاق: 4].

<sup>3</sup>. [الطلاق: 4].

2- زنی که شوهرش وفات کرده و او حامله نیست، عده ی این زنان این است که از وقتی که شوهرانشان وفات می یابند، چهار ماه و ده روز عده بگذرانند. ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾<sup>1</sup>

«و کسانی از شما که می میرند و همسرانی باقی می گذارند؛ باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند (وعده نگه دارند)».

3- زنی که عادت ماهیانه دارد، این زن اگر طلاق داده شود یا نکاحش فسخ گردد باید بعد از طلاق سه بار عادت ماهیانه و یا سه بار پاک شدن از حیض انتظار بکشد.

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾<sup>2</sup> «و زنان مطلقه باید مدت سه پاک (یا دیدن سه بار عادت ماهانه) انتظار بکشند».

4- زنی که به علت کمی سن و یا به سبب پیری عادت ماهیانه ندارد، عده ی چنین زنی سه ماه است. چون الله تعالی می فرماید: ﴿وَاللَّائِي يَيْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِيضْنَ﴾<sup>3</sup>

«و کسانی از زنان تان که از عادت ماهانه مأیوس شده اند، - اگر شک کردید - عده آن ها سه ماه است».

### مبحث دوم: نفقه زنان در مدت عده

مطابق ق.م معتدات با توجه به استحقاق دریافت نفقه وعدم آن به دو دسته تقسیم شده اند:

۱) **معتدات مستحق نفقه:** نزد قانونگذاران پرداخت نفقه برای زوجه از تاریخ طلاق تا ختم عدت بر زوج لازم می گردد، چنانچه در ماده ۱۲۶ ق.م آمده است: «مطلقه از تاریخ طلاق تا ختم عدت مستحق نفقه می گردد»، و در ماده ۱۲۲ ق.م معتدات که مستحق نفقه هستند را معرفی نموده است: «هرنوع تفریقی که از جانب زوج واقع می گردد، خواه طلاق باشد و یا فسخ، موجب اسقاط نفقه عدت زوجه نمی گردد، گرچه زوج قصور در آن نداشته باشد. نفقه معتدات آتی ذکر بر زوج لازم است: ۱) معتده طلاق رجعی، بائن صغری و بائن کبری، خواه زوجه حامله باشد یا نه. ۲) معتده لعان، ایلا و خلع، مگر اینکه از نفقه خود ابرا داده

<sup>1</sup>. [البقرة: 234].

<sup>2</sup>. [البقرة: 228].

<sup>3</sup>. [الطلاق: 4].



باشد؛ ۳) معتده که تفریق وی به سبب امتناع زوج از قبول اسلام صورت گرفته باش؛ ۴) معتده که زوج عقد نکاح را به سبب خیار بلوغ و افاقه، فسخ نموده باشد؛ ۵) معتده که تفریق وی به اثر مرتد شدن زوج یا به اثر ارتکاب فعلی که موجب حرمت مصاهره می گردد، صورت گرفته باشد). نص ماده مبهم است بند اول و نیز در ماده ۲۱۳ ق.م «نفقه ای معتده که عقد نکاح را به سبب خیار بلوغ، نقصان مهر یا معیوب بودن زوج فسخ نموده باشد، ساقط نمی گردد مشروط براینکه معتده در مورد فوق قصوری نداشته باشد» بند اخیر این ماده که تصریح مینماید مشروط براینکه که معتده قصوری نداشته باشد مبهم است.<sup>۱</sup>

۲) **معتداتی که مستحق نفقه نیستند:** و نیز ق.م.ا معتدات که مستحق نفقه نیستند نیز معرفی کرده اند، که عبارتند از:

بر اساس ماده ۲۱۴ ق.م: «هر نوع تفریقی که به سبب قصور<sup>۲</sup> زوجه و مطالب وی واقع شده باشد، موجب اسقاط نفقه عدت می گردد. در صورت فوق گر چه سبب تفریق قبل از تکمیل عدت از بین رفته باشد، معتده دوباره مستحق نفقه نمی گردد.»<sup>۳</sup>

طبق نص این ماده هر نوع تفرقی که به سبب قصور زوجه و مطالبه زوجه صورت گرفته باشد، مانند: ارتداد زوجه، زوجه مستحق نفقه دوران عدت شناخته نمی شود.. بند دوم این ماده مبهم به نظر می رسد.

زیرا، طبق نص این ماده هر نوع تفریقی که به دلیل مطالبه زوجه واقع شود، زوجه مستحق نفقه عدت نمی گردد در حالی که تفریق هایی که توسط محکمه میان زوج و زوجه واقع می گردد، یا طلاق باین صغری است به حیث مثال، تفریق به سبب عیب شوهر طلاق باین صغری، تفریق به سبب عدم انق طلاق رجعی، تفریق به سبب ضرر طلاق باین صغری، تفریق به سبب غیبت و حبس شوهر طلاق رجعی اند و همه این تفریق ها به سبب مطالبه زوجه صورت می

<sup>۱</sup> همان، ماده های ۲۱۳، ۱۲۶، ۱۲۲.

<sup>۲</sup> قصور از ریشه «قصر» گرفته شده که به معنای اهمال و کاستی است. همچنین، تقصیر در لغت به معنی سستی کردن، کوتاهی کردن، خود داری کردن از کاری با اوجود توانایی، سهو، خطا، غفلت، گناه و جرم است.

<sup>۳</sup> قانون مدنی، ماده: ۲۱۴.

گیرد و طبق ماده ۲۱۲ ق.م در طلاق رجعی، باین صغری و باین کبری زوجه مستحق نفقه شناخته می شود. بنابراین، بنده اخیر نص ماده ۲۱۴ محل ایراد به نظر می رسد.<sup>۱</sup>

همچنین، ماده ۲۱۵: «در صورت وفات زوج، زوجه مستحق نفقه نمی گردد، خواه زوجه حامله باشد یا نی.»

و طبق ماده ۲۱۰ ق.م: «هر گاه نفقه معتده از طرف زوج تعیین نگردیده و معتده نیز مطالبه آن را تا ختم عدت نکرده باشد، نفقه عدت ساقط می شود.»

و ماده ۱۲۷ ق.م می گوید: «ادعای مطلقه در مورد نفقه ایام عدت اگر بیشتر از یکسال از تاریخ طلاق باشد، قابل سمع نیست.»<sup>۲</sup>

بنابر ماده های فوق این نوع معتدات از جمله معتدات اند که مستحق نفقه از طرف زوج نمی گردند.

الف - تامین نفقه زن مطلقه در طلاق رجعی چون حکم همسر را دارد بر شوهرش واجب است.

ب- همچنین تامین نفقه زنی مطلقه زنی که عده اش را از طریق وضع حمل می گذارند واجب

است زیرا خداوند متعال فرموده اند: ﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمِلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَتَمِّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَمَسْرُوعٌ لَهُ الْآخَرَى﴾<sup>۳</sup>

«آنان (زنان مطلقه) را در حد توان تان هر جای که خودتان سکونت دارید، سکونت دهید، و به آن‌ها زیان نرسانید تا (عرصه را) بر آنان تنگ کنید، (و پیش از پایان عده مجبور به ترک منزل شوند) و اگر بار دار باشند نفقه آن‌ها را بدهید تا آن که حمل خود را بگذارند پس اگر (فرزندتان را) برای شما شیر می دهند، مزدشان را بپردازید، و (این کار را) به نیکی و با مشورت همدیگر انجام دهید، و اگر به توافق نرسیدید، پس زن دیگری (به درخواست شوهر) او را شیر دهد.»

<sup>۱</sup>. نظام الدین، حقوق فامیل، ص ۲۱۵.

<sup>۲</sup>. قانون مدنی، ماده های ۲۱۵، ۲۱۰ و ۱۲۷.

<sup>۳</sup>. [الطلاق: 6].

ج- خانمی که طلاق بائنه داده شده وعده اش را می گذارند از نظر حنیفه نفقه اش بر شوهر واجب است زیرا باید تا پایان عده به خاطر تعلق آن به شوهرش صبر کند امام مالیکه و شافعیه می گویند تامین سمکن او بر شوهر واجب است زیرا خداوند متعال آن به شوهر در این باره فرموده است: ﴿أَسْكُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ﴾<sup>1</sup> «آنان (زنان مطلقه) را در حد توان تان هر جای که خودتان سکونت دارید، سکونت دهید».

د- فقهای در این مورد اتفاق نظر دارند که نفقه خانمی که شوهرش فوت کرده در مدت گذراندن عده از مال شوهر واجب نیست: رابطه همسری آنها به مرگ شوهر قطع شده است امام مالیکه می گویند باید در مدت عده در منزل شوهر باقی بماند اما اگر شوهر مستاخر بوده و کرایه منزل را قبلاً پرداخت ننموده ماندن خانم او در منزل اجاره ای واجب نیست.

### مبحث سوم: حضانت فرزند

سرپرستی و اداره امور فرزندان امانتی است که در روز قیامت، از انسان سؤال خواهد شد، اگر آدمی این امانت و مسؤولیت را به صورت شایسته انجام دهد، پاداش فراوانی می برد و در غیر این صورت، بیم عذاب بر وی می رود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ...، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا»<sup>2</sup>؛ «تمامی شما نگهبانید و در برابر افراد زیر دستتان مسؤول هستید... مرد نگهبان خانواده اش و در قبال افراد تحت فرمانش مسؤول است و زن نیز در خانه شوهرش نگهبان است و در برابر افراد زیر دستش مسؤول است».

حضانت و نگهداری فرزندان پس از جدایی زن و شوهر از همدیگر، ربطی به موجه بودن طلاق و اینکه در این جدایی حق با زن بوده یا مرد، ندارد. بلکه قاعده شرعی چنین است که: هرگاه زن و مرد از هم جدا شدند، و آنها دارای فرزندان بودند، در آنصورت حضانت و سرپرستی آن فرزندان تا سن هفت سالگی بر عهده مادر آنها خواهد بود و مادر آن بچه ها (دختر باشند یا پسر) مستحق حضانت است؛ البته بشرطیکه آن زن با مرد دیگری ازدواج نکند، چنانکه با مرد دیگری ازدواج کند، دیگر او مستحق حضانت و سرپرستی و مراقبت از کودکان نخواهد بود. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به زنی که درباره حضانت فرزندش شکایت داشت،

<sup>1</sup> [الطلاق: 6].

<sup>2</sup> صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۲۷۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۸۲۹.

فرمود: «أَنْتَ أَحَقُّ بِهِ مَالَهُ تَنَكُّحِي»<sup>1</sup>. یعنی: «مادام که ازدواج نکرده‌ای حق تقدم با شما است».

این احکام برای زمان هفت سالگی بچه‌ها و قبل از آن بود، اما هرگاه فرزندان به سن هفت سالگی کامل رسیدند؛ در آنصورت اگر فرزند پسر باشد، قاضی شرع او را مختار می‌کند که یا با مادرش بماند یا نزد پدرش برود، اگر پسر خواست که با مادرش باشد، پس همچنان نزد مادرش باقی خواهد ماند - بشرطیکه مادرش با مرد دیگری ازدواج نکرده باشد - و دلیل این امر روایتی است که ابوداود و نسائی آورده اند که: «أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، إِنَّ زَوْجِي يَرِيدُ أَنْ يَذْهَبَ بَابْنِي، وَقَدْ نَفَعَنِي وَسَقَانِي مِنْ بَرِّ أَبِي عُنْبَةَ، فَجَاءَ زَوْجُهَا وَقَالَ: مَنْ يَخَاصِمُنِي فِي ابْنِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا غَلَامُ! هَذَا أَبُوكَ، وَهَذِهِ أُمُّكَ، فَخُذْ بِيَدِ ابْنِيهِمَا شَتَّى. فَأَخَذَ بِيَدِ أُمِّهِ، فَانْطَلَقَتْ بِهِ»<sup>2</sup>.

یعنی: «زنی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! با پدر و مادرم فدایت شوم، شوهرم می‌خواهد پسر مرا از من بگیرد، در حالی که پسر من از چاه ابی عنبه برایم آب آورده و به من کمک کرده است. شوهر آن زن آمد و گفت: چه کسی پسر مرا از من می‌گیرد؟ ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم به پسر فرمود: این پدرت است و این هم مادرت، دست هر کدام از آنها را که می‌خواهی بگیر، پس دست مادرش را گرفت، پس مادرش او را با خود برد».

و اما اگر بچه دختر باشد؛ در آنصورت علمای مذاهب اندکی اختلاف نظر دارند:

امام ابوحنیفه می‌گوید: مادر همچنان برای سرپرستی و حضانت او مستحق تر است، البته تا زمانی که آن دختر بالغ شود (دچار قاعدگی ماهیانه گردد) و یا ازدواج کند.

امام مالک نیز می‌گوید: مادر همچنان برای سرپرستی و حضانت او مستحق تر است، البته تا زمانی که آن دختر ازدواج کند و با شوهرش همبستر گردد (دخول صورت پذیرد).

امام شافعی می‌گوید: دختر نیز مانند پسر مخیر می‌گردد؛ یعنی قاضی شرع او را مخیر می‌کند که یا با مادرش بماند و یا نزد پدرش برود.

<sup>1</sup> أبو داود (2276) و حسنه الألبانی فی "صحیح أبي داود" (1968) وأحمد (6707).

<sup>2</sup> نسائی (3496) وأبو داود (2277) و صححه الألبانی فی صحیح أبي داود.

امام احمد مي گويد: پدرش بر نگهداري او مستحق تر است، يعني هرگاه سن دختر به هفت سالگي كامل رسيد، از آن به بعد سرپرستي او به پدرش داده مي شود؛ زيرا پدر نسبت به حفظ و صيانت دختر اولويت دارد.<sup>1</sup>

و هرگاه فرزندان (دختر يا پسر) به سن بلوغ و رشد رسيدند، مي توانند به اختيار خود هرکدام از والدين خود را انتخاب کنند.

از آنجائیکه تفصيل اين مسئله در آیات و احاديث وارد نشده است، از اينرو مرجع اختلاف در اين قضيه به قاضي دادگاه شرع برمي گردد، يعني قاضي شرع با توجه به علم و اجتهاد و قواعد شرعي، مشخص مي کند که فرزند - بيشتتر از هفت ساله - نزد مادرش باشد يا پدرش..

که ما در اینجا چند نکته را بيان مي کنيم که معمولاً قاضي شرع با توجه به اين نکات تصميم گيري مي کند، و البته فراموش نکنيم مذهب فقهي رايج نيز بر تصميم قاضي تاثير گذار است:

1- امام ابن منذر رحمه الله مي گويد: «علمای اسلام اجماع و اتفاق نظر دارند بر اینکه: هرگاه زن و مرد از هم جدا شدند و آنها بچه اي داشتند، مادر او براي حضانت آن مستحق تر است، البته بشرطیکه مادر ازدواج نکرده باشد؛ همچنين اتفاق نظر دارند بر اینکه هرگاه مادر ازدواج کند، ديگر حقي بر فرزندش ندارد».<sup>2</sup> هرگاه مادر ازدواج کرد؛ حق حضانت يا به مادر بزرگ (مادري) و يا ساير زنان نزديک مادر سپرده مي شود، و يا به پدر داده مي شود که در پايين بصورت دقيق تر ذکر مي شود.

2- هرگاه مادر بچه ها با مرد ديگري ازدواج کند، و يا مادر فرزندان فوت کند؛ در آنصورت جمهور فقهاي مذاهب اربعه گفته اند: مادر بزرگ (مادري) فرزندان نسبت به حضانت کودکان اولويت دارد، و اگر مادر بزرگ (مادري) در قيد حيات نبود، خاله (خواهر مادر) اولويت دارد. ولي

<sup>1</sup>. وزارت اوقاف كويت، الموسوعة الفقهية، ناشر: دولة الكويت. وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية - كويت، سال نشر: 1414 هجری قمری، ج 17، ص 414-317.

<sup>2</sup>. أبو بكر محمد بن إبراهيم بن المنذر النيسابوري، الإجماع لابن المنذر، المحقق: أبو عبد الأعلى خالد بن محمد بن عثمان، الناشر: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد المملكة العربية السعودية و دار الآثار للنشر والتوزيع، القاهرة - مصر، سنة النشر: 1405ق - 1985م، ص 24.

شیخ الاسلام ابن تیمیه و امام ابن قیم گفته اند: پدر کودک بر مادر بزرگ آنها اولویت دارد، و اگر پدر نبود، به مادر بزرگ (پدری) و یا عمه سپرده می شود.<sup>1</sup>

همچنین اگر مادر بچه ها کافر (مرتد) شود و یا مرتکب فاحشه و فسق گردد؛ تمام علما - حتی کسانی که می گویند مادر بزرگ (مادری) بر پدر اولویت دارد - همه متفق هستند که در این حالت، حق حضانت به پدر داده می شود. اما اگر پدر در نگهداری فرزند ناتوان باشد و یا در تامین مصالح کودک کوتاهی ورزد، در آن صورت حق حضانت به فرد دیگری سپرده می شود که با تشخیص قاضی آگاه به شرع تعیین می گردد.

3- هرگاه پدر بچه ها فوت کند؛ مادر آنها برای حضانت بچه ها استحقاق و اولویت دارد، اما هرگاه مادر بچه با مرد دیگری ازدواج کند، در آن صورت حق حضانت از او سلب شده و به فرد دیگری داده می شود؛ که فقهای مذاهب اختلاف نظر دارند در این حالت به چه کسی سپرده می شوند: جمهور و اکثر علما می گویند: حق حضانت به مادر بزرگ (مادری) بچه داده می شود، و اگر مادر بزرگ (مادری) در قید حیات نبود، به خاله (خواهر مادر) بچه ها سپرده می شود. اما شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن قیم می گویند: به مادر بزرگ (پدری) داده می شود، و اگر مادر بزرگ (پدری) در قید حیات نبود، فرزند را به عمه (خواهر پدر) می سپارند، و اگر او نباشد به زنی از ناحیه پدری سپرده می شود.<sup>2</sup>

4- هرگاه زن و مرد از هم جدا شوند و یکی از آنها به سرزمین دیگری سفر کند؛ در آن صورت حضانت فرزندان چنین است:

- اگر یکی از والدین محل اقامت زندگی مشترک را ترک کند و به سفر برود و قصد بازگشت هم داشته باشد؛ در آن صورت حضانت با کسی است که سفر نکرده و مقیم است.

- اگر یکی از والدین قصد سفر بدون بازگشت و اقامت در کشور دیگری را داشته باشد؛ در آن صورت چنانکه آن کشور برای تربیت و دین و ایمان کودک زیانبار باشد، و یا مسیر راه خطرناک باشد؛ حضانت بر عهده کسی است که سفر نکرده و مقیم مانده است.

<sup>1</sup>. شمس الدین، أبو عبد الله، محمد بن أبي بكر الزرعي الدمشقي، ابن قيم الجوزية (٦٩١ - ٧٥١ هـ)، زاد المعاد في هدي خير العباد، الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، ج 5، ص 438-451.

<sup>2</sup>. حافظ محمد أنور، ولاية المرأة في الفقه الإسلامي، الناشر: دار بلنسية - الرياض - الأولى، سنة الطبع: ١٤٢٠ هـ، ص 692.

- اگر یکی از والدین قصد سفر بدون بازگشت و اقامت در کشور دیگری را داشته باشد؛ و آن کشور برای تربیت و دین و ایمان کودک زیانبار نباشد و یا مسیر راه خطرناک نباشد؛ حضانت بر عهده پدر است، حال چه مادر سفر کرده باشد یا پدر، و چه فرزند کمتر از هفت سال باشد یا بیشتر، فرقی ندارد و در این حالت به پدر سپرده می شوند..

- اگر پدر و مادر هر دو قصد سفر به کشور واحدی داشته باشند، حضانت بر عهده مادر است (تا زمانی که هفت سالگی کودکان کامل نشده و زن ازدواج نکرده باشد).<sup>1</sup>

5- هرگاه در حضانت فرزندان یکی از پدر و یا مادر اولویت یافت؛ ولی او نسبت به مصالح فرزند کوتاهی کند؛ بگونه ای که دین و اخلاق و یا دیگر مصالح مادی فرزند در ضرر و زیان بیافتند، در آنصورت حق او بر حضانت فرزند ساقط شده و حضانت فرزند به طرف دیگر که صلاحیت بیشتری دارد منتقل خواهد شد، یزرا مبنا در حضانت؛ تامین مصالح محضون (فرزند) است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در این مورد می گوید: «امام احمد و اصحابش تنها زمانی پدر را بر مادر مستحق می دارند که در آن ضرری (متوجه فرزند) نباشد، و اگر بالفرض پدر در حفظ و صیانت کودک ناتوان باشد، و یا نسبت به حفظ و صیانت او کوتاهی و اهمال ورزد، در آنصورت مادر بر پدر (نسبت به حضانت کودک) در اولویت خواهد بود.

پس هرکدام از والدین را که در امر حضانت مستحق تر دانستیم؛ این استحقاق تا زمانی است که حصول مصلحت و دفع ضرر و زیان از فرزند تامین شود، اما اگر چنانکه فرزند نزد یکی از طرفین (پدر یا مادر) باشد ولی بقای فرزند نزد او موجب فساد و زیان (دین و یا مصالح مادی) او شود؛ در آنصورت طرف دیگر نسبت به حضانت فرزند مستحق تر است».<sup>2</sup>

همچنین شیخ الاسلام می گوید: «هرگاه پدر، زن دیگری اختیار کرد (یعنی برای فرزندان تحت کفالت خود، نامادری آورد) و آن نامادری در جهت مصلحت آن بچه ها عمل نکند، بلکه آنها را اذیت نماید و یا نسبت به تامین مصالح فرزندان کوتاهی نماید، و در عین حال مادر

<sup>1</sup>. حافظ محمد أنور، ولاية المرأة في الفقه الإسلامي، الناشر: دار بلنسية - الرياض - الأولى، سنة الطبع: 1420هـ ص 692.

<sup>2</sup>. تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی (المتوفى: 728هـ)، مجموع، المحقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، المملكة العربية السعودية، عام النشر: 1416هـ/1995م، (131/34).

(واقعی بچه ها) مصالح بچه هایش را تامین می کند و آنها را اذیت نمی کند، در این حالت حضانت را به مادر می دهند.

و لازمست دانست که شارع نص عامی در مورد تقدیم و اولویت یکی از والدین بطور مطلق، و یا تخییر یکی از آنها را بطور مطلق بیان نکرده است. و علمای اسلام اتفاق نظر دارند که هیچیک از والدین (در امر حضانت کودکان) بطور مطلق تعیین نمی شوند، بلکه در هنگام عداوت و اختلاف و یا تفریط و کوتاهی، کسی را که (اهل عداوت یا کوتاهی نسبت به فرزندان باشد) را بر طرفی که اهل عدل و نیکوکاری و احسان (نسبت به فرزندان) است و واجبات شرعی را اداء می کند، ترجیح نخواهند داد.<sup>1</sup>

و شیخ صالح فوزان (از علمای کبار سعودی) چنین می گوید: «هرگاه دختر به هفت سالگی کامل رسید؛ از این زمان به بعد باید نزد پدرش باشد، زیرا او نسبت به حفظ و صیانت دخترش نسبت به دیگران مستحق تر است، البته نباید مادر دختر را برای دیدن دخترش - بشرطیکه محظور شرعی وجود نداشته باشد - منع کرد، و اگر پدر نسبت به حفظ دختر ناتوان باشد و یا بخاطر مشغله ی کاری و یا ضعف دین و ایمانش نسبت به مراقبت دختر کوتاهی کند، و مادر هم مصلحت حفظ دختر را داشته باشد، در آنصورت فرزند را به مادر می سپارند».<sup>2</sup>

و علامه عبدالرحمن سعیدی می گوید: «هرگاه یکی از والدین نسبت به واجباتی که در حضانت فرزند لازمست اهمال ورزد، و در آنچه به مصلحت کودکان است کوتاهی و اهمال ورزد، در آنصورت استحقاق ولایت و سرپرستی از او ساقط شده و به دیگری سپرده می شود».<sup>3</sup>

خلاصه اینکه: هدف از حضانت در حقیقت مصلحت (دینی و اخلاقی و مادی) کودک است، اگر مادر صلاحیت لازم را برای تامین این مصالح نداشته باشد؛ حضانت به پدر منتقل می شود، و هرگاه پدر صلاحیت لازم را نداشته باشد؛ به مادر منتقل می گردد و ..

<sup>1</sup> تقی الدین أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی (المتوفی: 728هـ)، مجموع، المحقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، المملكة العربية السعودية، عام النشر: 1416هـ/1995م، (132/34).

<sup>2</sup> بر گرفته از سایت رسمی شیخ فوزان.

<sup>3</sup> الفتاوی السعدیة " (ص 535).



که البته تشخیص مصلحت برعهده قاضي شرعي يا عالم ديني آگاه به قواعد و اصول و مقاصد شريعت است، نه بر عهده افراد ناآگاه به احكام ديني و شرعي اسلام..

از اينرو يا والدين بايد به نزد يك قاضي شرع در محکمه شرعي مراجعه کنند و او را داور قرار دهند، و يا مرد عالم و آگاه به مسائل و قواعد شرع را داور قرار دهند، و کساني که در اروپا هستند مي توانند به مراکز اسلامي و يا مجالس و هيئتهاي اسلامي و يا نزد يك امام مسجد مراجعه کنند، اما براي آنها جايز نيست که به دادگاههاي اروپايي مراجعه کنند، زيرا آنها بر مبناي قانون شرع اسلام حکم نمي کنند، بنابر اين هر حکمي بدهند، پذيرفته و مقبول نيست، و خدای متعال مي فرمايد:

﴿فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا

مِنْكُمْ شَرَعًا وَمِنْهَا جَا﴾<sup>1</sup> يعني: و در ميان آنها طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از هوسهای آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش، مبدا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند.

6- امام ابن قيم رحمه الله مي گوید: «ولایت و سرپرستي بر کودکان دو نوع است: نوعي که در آن پدر (يا کساني که در حکم پدر هستند) بر مادر - نسبت به سرپرستي کودک - اولويت داشته و مستحق تر است که عبارتست از سرپرستي در مال و نکاح فرزند، و نوعي که در آن مادر بر پدر - نسبت به سرپرستي کودک - اولويت داشته و مستحق تر است، و آن سرپرستي در حضانت و شيردهي کودک است. يعني در هر کدام از اين دو نوع مذکور، پدر يا مادر بر ديگري اولويت داشته و نسبت به سرپرستي (آن مسئله) ترجيح داده مي شود.<sup>2</sup>

و از آنجائیکه زنان در تربيت کودک و تحمل و صبر در برابر وي توانا تر هستند، بنابر اين در اين مسائل مادر بر پدر مستحق تر است، و از آنجائیکه پدر نسبت به مصلحت فرزندان در امر ازدواج پيراسته تر و پايدار تر هستند، لذا پدر در امر ازدواج فرزندان نسبت به مادر آنها استحقاق

<sup>1</sup>. [المائدة: 48].

<sup>2</sup>. شمس الدين، أبو عبد الله، محمد بن أبي بكر الزرعي الدمشقي، ابن قيم الجوزية (٦٩١ - ٧٥١ هـ)، زاد المعاد في هدي خير العباد، الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، ج 5، ص 392.

بیشتری دارد. پس مادر در حضانت و نگهداری بر پدر اولویت دارد، زیرا این مسئله از محاسن شریعت است، و بلعکس؛ پدر در مسئله مالی و ازدواج فرزندان استحقاق بیشتری دارد».<sup>1</sup>

بنابراین در امر ازدواج، مادر نمی تواند دخالتی داشته باشد و فرزندش را به نکاح کسی در بیاورد، و حتماً بایستی پدر (یا کسی که در حکم پدر است) در امر ازدواج فرزند دخالت کند و سرپرست فرزند در امر ازدواج باشد.

همچنین تمام نفقه فرزندان بر عهده پدر آنهاست؛ حتی اگر حضانت و مراقبت از کودکان به مادر آنها داده شود، باز نفقه بر عهده پدر است. و مراد از نفقه: مسکن و خوراک و پوشاک و هزینه درمان و تحصیل فرزندان است. البته زن و مرد جدا شده می توانند با هم بر سر مقدار مالی توافق کنند که آن مقدار مال را پدر بعنوان نفقه فرزندان به مادر آنها بدهد.

اما اگر پدر حاضر به پذیرش آن کودکان نباشد و یا نفقه فرزندان خود را تامین نکند، در آنصورت حق حضانت از او سلب شده و بچه ها را به مادرشان می سپارند.<sup>2</sup>

البته این زمانی است که از پدر خواسته شود که نفقه و مخارج آن فرزندان را تامین کند، ولی او از آن امتناع ورزد؛ در آنصورت چون عدم تامین نفقه فرزندان موجب زیان رساندن به آنها می شود، پس حق حضانت از پدر سلب می شود، حتی اگر پدر بخواهد با ندادن نفقه به مادر بچه ها ضرر برساند، باز حق حضانت از او سلب می شود، زیرا تامین نشدن نفقه باعث عدم حصول مصالح فرزندان است و کسی که در راستای عدم مصالح فرزندان گام بردارد، حق حضانت از او سلب می شود.

با توجه به مطالب فوق؛ بر طبق اصول و قواعد شرعی؛ مادر بچه ها تا سن هفت سالگی کامل آنها نسبت به حضانت و سرپرستی بچه ها اولویت و استحقاق بیشتری نسبت به پدر دارد، ولی بشرطیکه آن زن با مرد دیگری ازدواج نکند، و یا به کشوری سفر نکند که در آن کشور دین و ایمان و اخلاق بچه ها به خطر بیافتند. اگر آن زن با مرد دیگری ازدواج کند و یا به کشوری سفر

<sup>1</sup>. شمس الدین، أبو عبد الله، محمد بن أبي بكر الزرععي دمشقي، ابن قيم الجوزية (٦٩١ - ٧٥١ هـ)، زاد المعاد في هدي خير العباد، الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، ج ٥، ص ٣٩٢.

<sup>2</sup>. منصور بن يونس البهوتي، الروض المربع شرح زاد المستقنع خرج أحاديثه: عبد القدوس محمد نذير، حقه: المكتب العلمي لمؤسسة الرسالة، الناشر: (دار المؤيد- الرياض)، (مؤسسة الرسالة - بيروت)، الطبعة: الأولى ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، ج ٣، ص ٢٥١.

نماید که برای اخلاق و دین بچه ها زیان آور باشد، در آنصورت حق حضانت به پدر سپرده می شود.

ق.م.ا در مورد حق حضانت طفل در ماده ۲۳۷ چنین حکم می کند: «مادر نسبی در خلال زوجیت و بعد از تفریق به حفاظت و پرورش طفل حق اولویت دارد. مشروط بر اینکه واجد شرایط اهلیت حضانت باشد». و برای وضاحت موضوع ماده بعدی ق.م. شروط اهلیت را بیان نموده است، طوریکه در ماده ۲۳۸ چنین حکم می کند: «زنی که حضانت طفل را به عهده می گیرد باید عاقله، بالغه و امینه بوده که خوف ضیاع طفل مسبت عدم واریسی وی متصور نباشد و توان حفاظت و پرورش طفل را داشته باشد». و در ماده ۲۳۹ یکی از مستحقین که اولویت به حضانت طفل دارد در فقره ۱ ماده آن عبارت از: «(۱) مادر، مادر مادر و یا بالاتر از آن...: می باشد»<sup>۱</sup>

**برای مزید توضیح اقوال فقهای اسلامی ذیلاً نقل می شود:**

#### **مطلب اول: مدت حضانت**

علماء حنفیه می گویند: سرپرستی و نگهداری از پسر پس از رسیدن به سن ۷ سالگی خاتمه می یابد و باید از دختر تا رسیدن به سن یازده سالگی سرپرستی و نگهداری بشود. اما از نظر فقهای حنبلی و شافعی پسر و دختر پس از رسیدن به سن هفت سالگی دیگر نیازی به نگهداری و حضانت ندارد.<sup>۲</sup> با اقتباس از فقه اسلامی ق.م.ا در مورد مدت زمان حضانت در ماده ۲۴۹ چنین حکم می کند: «مدت حضانت پسر با سن هفت سالگی و از دختر با سن (۹) سالگی تمام خاتمه پیدا می کند». و به تعقیب در مورد تمدید مدت زمان حضانت در ماده ۲۵۰ چنین بیان می دارد: «محکمه می تواند مدت حضانت مندرج ماده (۲۴۹) این قانون را تمدید نماید. مشروط بر این که مدت تمدید شده از دو سال تجاوز نکند»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. قانون مدنی، ماده های ۲۳۸-۲۳۹.

<sup>۲</sup>. الجزایری، الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد (۴)، صص ۵۲۳-۵۲۴.

<sup>۳</sup>. قانون مدنی، ماده های ۲۴۹-۲۵۰.

## مطلب دوم: اجرت مدت حضانت

فقه‌های کرام می‌گویند، نگهداری کودک در ذات خود عملی بشمار می‌رود و کسی که اقدام به آن می‌نماید-هرچند مادر کودک این کار را انجام بدهد و عده طلاقش خاتمه یافته باشد- استحقاق اجر و مزد را دارد.

اما همسر و زن که در حال گردانیدن طلاق رجعی قرار دارد، استحقاق گرفتن اجرات نگهداری از کودک را ندارد. و اداء آن بالای پدر واجب است، از نظر فقه‌های مالکی زمان حضانت پسر پس از بلوغ به پایان می‌رسد و حضانت و نگهداری از دختر باید تا ازدواج او ادامه داشته باشد.<sup>1</sup>

معلوم میشود که قوانین نافذه افغانستان احکام مربوط به حضانت را از فقه اسلامی گرفته است طوریکه در مورد اجرت حضانت چنین حکم می‌نماید:

ماده ۲۴۴ می‌گوید: «اجرت حضانت غیر از اجرت رضاع و نفقه بوده و پدر طفل به پرداخت آن مکلف میباشد، در صورتیکه طفل مالک دارائی شخصی باشد، این اجرت از دارائی وی پرداخته می‌شود. مگر اینکه پدر تبرعاً آن را بپردازد»<sup>2</sup>

ماده ۲۴۵: (۱): «مادر تا وقتی که در قید نکاح یا عدت طلاق رجعی زوج باشد، مستحق اجرت حضانت نمی‌گردد.» (۲): در صورتی که در عدت طلاق بائن بوده یا با شخصی که محرم طفل است ازدواج کرده و یا معتده او باشد، مستحق اجرت حضانت می‌گردد.»

ماده ۲۴۶: «هرگاه شخص مکلف به پرداخت اجرت حضانت، معسر بوده و یکی از محارم حضانت طفل را تبرعاً به عهده گیرد، حاضنه مخیر است که حضانت را بدون اجرت بعهده گرفته و یا او را به متبرع واگذار شود.»

ماده ۲۴۷: «هرگاه شخص مکلف به پرداخت اجرت حضانت، موسر بوده و طفل نیز مالک دارائی باشد، طفل در مقابل اجرت مثل، به مادر تسلیم می‌گردد. گرچه این اجرت از دارائی صغیر پرداخته شود.»

<sup>1</sup> الجزایری، الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد (۴)، صص ۵۲۷-۵۲۸.

<sup>2</sup> قانون مدنی، ماده ۲۴۴.

و موارد بعدی موضوع حضانت که در فقه و قانون مدنی افغانستان یک موضوع اتفافی می باشد شامل تمديد مدت حضانت، به سفر بردن طفل وغيره موضوعات می باشد اینجا به موارد قانونی آن اکتفاء می کنیم، برای تفصیل بیشتر می توانید به کتب فقهی بالخصوص کتاب الفقه اسلامی علی المذاهب الاربعه مراجعه کنید. قانون مدنی افغانستان در مورد در ماده های ذیل چنین حکم می کند:

\*ماده ۲۴۳ در مورد اعاده حق حضانت ق.م چنین صراحت میدارد: «هرگاه حق حضانت به سببی از اسباب قانونی ساقط گردد، با از بین رفتن سبب مذکور، این حق دوباره اعاده می گردد».

\*ماده ۲۴۸: «هرگاه زوجه ناشزه گردد و سن طفل از پنج سال متجاوز باشد، محکمه می تواند طفل را به هریک از زوجین که بیشتر به مصلحت طفل باشد، تسلیم نماید».

\*ماده ۲۵۱: «هرگاه ثابت گردد شخصی که حضانت طفل را به عهده دارد گرچه پدر وی نیز باشد، به مصلحت طفل تمام نمی شود، محکمه می تواند طفل را جهت حفاظت و پرورش به شخصی که به درجه دوم مستحق حضانت است، تسلیم نماید».

\*ماده ۲۵۲: «مادر تا وقتی که در قید نکاح یا عدت باشد، نمی تواند بدون اجازه پدر، طفل را با خود به سفر ببرد».<sup>۱</sup>

\*ماده ۲۵۴: «پدر طفل نمی تواند در خلال مدت حضانت بدون اجازه حاضنه، طفل را با خود به سفر ببرد».

\*ماده ۲۵۵: «زنی که شوهر نداشته و نتواند تأمین معیشت نماید، نفقه وی را ولی محرمش تا وقتی می پردازد که مشارالیهها در مسکن ولی محرم مذکور سکونت داشته باشد».

\*ماده ۲۶۳: «زوجین می توانند در مورد مصارف نفقه اولاد شان صلح نمایند. هرگاه صلح به کمتر از نفقه لازمه صورت گرفته باشد، پدر مکلف به تکمیل نفقه بوده و در صورت صلح به مقدار بیشتر از نفقه لازمه و وجود تفاوت فاحش، پدر به پرداخت مقدار اضافی مکلف گردانیده نمی شود».

<sup>۱</sup>. قانون مدنی، ماده های ۲۴۳-۲۴۷.

## مبحث چهارم: مهریه

مهریه یا صدق حق مادی زن بر مردی است که بواسطه ی یک عقد ازدواج صحیح او را به نکاح خویش درمی آورد. نه پدر و نه حتی نزدیک ترین کسان آن زن حق ندارند که بدون اجازه و رضایت زن چیزی از آن را برای خود بردارند. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأْتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾<sup>1</sup> «و مهریه زنان را به عنوان هدیه (و فریضه ای الهی) با طیب خاطر به آنان بدهید».

بدین معنی که مهریه ی زنان را که بر شما فرض است به آنان بدهید. همچنین خداوند متعال می فرماید:

﴿فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾<sup>2</sup> «پس آنان را با اجازه صاحبان شان به ازدواج خود در آورید، و مهرشان به طور پسندیده به آنان بدهید».

مهریه باعث شادی و آرامش درونی زن شده، از طرفی نشانه ی عشق و صداقت مرد و روحیه و شور و شوق همکاری و مشارکت در زندگی زناشویی است. در شریعت اسلام نه حداقل و نه حداکثری برای مهریه وضع نشده است. معیار اندازه ی مهریه بنیه و توان مالی مرد می باشد. بنابراین امکان دارد که مردی مهریه ی همسرش را یک (قنطار) طلا معین سازد. شاید قرآن کریم به مباح بودن آن در این آیه ی شریفه اشاره نموده باشد که می فرماید:

﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾<sup>3</sup> «و اگر خواستید همسری (دیگر) به جای همسر (پیشین خود) برگزینید، و به یکی از آنان مال فراوانی (بعنوان مهریه) پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید، آیا آن (مال) رابه بهتان و گناه آشکار بازپس می گیرید؟».

<sup>1</sup>. [النساء: 4].

<sup>2</sup>. [النساء: 25].

<sup>3</sup>. [النساء: 20].

یک روز خلیفه مسلمانان حضرت عمر -رضی الله عنه- در خطبه ای برای مردم بیان می فرمود: «خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه الناس، فحمد الله تعالى وأثنى عليه، وقال: ألا لا تغالوا في صداق النساء؛ فإنه لا يبلغني أن أحدا ساق أكثر من شيء ساقه رسول الله صلى الله عليه وسلم، أو سيق إليه، إلا جعلت فضل ذلك في بيت المال، ثم نزل فعرضت له امرأة من قريش، فقالت: يا أمير المؤمنين، أكتاب الله تعالى أحق أن يُتبع أو قولك؟ قال: بل كتاب الله تعالى، فماذا؟! قالت: نهيت الناس أن يغالوا في صداق النساء، والله تعالى يقول في كتابه: {وَأَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا} [النساء: 20]، فقال عمر رضي الله عنه: كل أحد أفقه من عمر مرتين أو ثلاثاً، ثم رجع إلى المنبر، فقال للناس: إني كنت نهيتكم أن تغالوا في صداق النساء، ألا فليفعل رجل في ماله ما بدا له». <sup>1</sup> «مهریه ی زنان را بیش تر از چهل اوقیه (هر اوقیه معادل هفت مثقال می باشد) جواهر معین نسازید، و هر کس اوقیه ای بر آن بیافزاید باید مقدار اضاف را به بیت المال پرداخت نماید. یک زن گفت: نمی توانی چنین بگویی. حضرت عمر گفت: برای چه؟ آن زن پاسخ داد: برای آنکه خداوند متعال فرموده است: {وَأَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا} یعنی: « و به یکی از آنان قنطاری (مال فراوانی) داده باشید». حضرت عمر رضی الله عنه گفت: بارالها! از من درگذر، همه از عمر داناترند.» <sup>2</sup>

با اینحال دین اسلام بر آسان گرفتن مهریه تأکید نموده و خوش یمن ترین و بابرکت ترین زنان را کم مهریه ترین شان بر شمرده است. برای زن یا ولی او زیننده نیست که مهریه ی سنگینی برای خواستگار تعیین نمایند که از او عهده ی پرداخت آن برنیاورد. در عوض شرع راستین اسلام به سهل گیری در تعیین مهریه رهنمون گشته است تا جوانان را ازدواج ترغیب شده و جرأت اقدام به آن را بیابند و در نتیجه عفت پیشه نموده و زنان مسلمان نیز پاکدامن بمانند، نیز برای پیدایش خانواده که اساس یک جامعه می باشد. بالا بردن مهریه ها عواقب وخیمی را بدنبال دارد؛ از جمله افزایش تعداد دوشیزگان سالخورده و محرومیت آنان از ازدواج، از بین رفتن

<sup>1</sup>. سنن أبي داود (444 /3) (2106)، سنن الترمذي (414 /2) (1114م)، سنن النسائي (117 /6) (3349)، سنن ابن ماجه (3/ 83) (1887)، مسند أحمد (382 /1) (285)، شرح سنن أبي داود لابن رسلان (390 /9)، شرح سنن أبي داود للعباد (243 /5).

<sup>2</sup>. ابويعلي، احمد بن علي، مسند أبي يعلي الموصلي، تحقيق: سليم اسد، حسين، ناشر: دار المأمون للتراث، مكان نشر: لبنان - بيروت، سال نشر: 1989م، 1410ق، ص 465.

شانس جوانان برای ازدواج و در نتیجه موجب متلاشی شدن بنیان های اخلاقی جامعه و گسترش فساد و فحشا در آن می گردد.

حضرت عمر بن خطاب -رضی الله عنه- پیوسته به کاستن مهریه ها سفارش نموده و می فرمود: «تغالوا صدق النساء، فإنها لو كانت مكرمة في الدنيا، أو تقوى عند الله، كان أولاكم وأحقكم بها محمد صلى الله عليه وسلم، ما أصدق امرأة من نسائه، ولا أصدق امرأة من بناته أكثر من اثنتي عشرة أوقية».<sup>1</sup> یعنی: «در مهریه ی زنان زیاده روی نکنید. که اگر این عمل در دنیا باعث افزودن ارزش و کرامت تقوای الهی می گشت، از همه شما سزاوارتر و شایسته تر بدان محمد صلی الله علیه و سلم بود که نه برای زنان و نه دختران خویش مهریه ای بیش از بیست اوقیه تعیین نمود».

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نیز بر کم بودن مهریه ها تأکید می فرمود. مهریه زنی را تنها بر آنچه مرد از قرآن حفظ داشت معین نمود. «جاءت امرأة إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت: جئت أهب نفسي، فقامت طويلاً، فنظر وصوب، فلما طال مقامها، فقال رجل: زوجنيها إن لم يكن لك بها حاجة، قال: عندك شيء تُصدقها؟ قال: لا، قال: انظر. فذهب ثم رجع فقال: والله إن وجدت شيئاً، قال: اذهب فالتمس ولو خاتماً من حديد. فذهب ثم رجع قال: لا والله ولا خاتماً من حديد. وعليه إزار، ما عليه رداء، فقال: أصدقها إزاري، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: إزارك إن لبسته لم يكن عليك منه شيء، وإن لبسته لم يكن عليها منه شيء. فتنحى الرجل فجلس، فرأه النبي صلى الله عليه وسلم مؤلياً، فأمر به فدعي، فقال: ما معك من القرآن؟ قال: سورة كذا وكذا، لسور عدها، قال: قد ملكتها بما معك من القرآن».<sup>2</sup>

به این ترتیب که یک روز زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده و گفت: یا رسول الله، من خودم را به تو هبه نمودم. آن حضرت صلی الله علیه و سلم مدت زیادی مکث فرموده و چیزی نگفتند. مردی بر خاست و گفت: یا رسول الله، چنانچه شما نیازی به او ندارید، او را به ازدواج من درآورید. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هل عندك من شيء تُصدقها إياه؟»

<sup>1</sup> أخرجه أبو داود (2106) واللفظ له، والترمذي (1114)، والنسائي (3349)، وابن ماجه (1887)، وأحمد (340).

<sup>2</sup> أخرجه البخاري (5871)، ومسلم (1425).



یعنی: «آیا چیزی داری که به عنوان مهریه بدهی؟» گفت: چیزی جز همین ازار (لنگ یا چادر) ندارم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «إِنْ أَعْطَيْتَهَا إِزَارَكَ جَلَسَتْ لَا إِزَارَكَ لَكَ، فَالْتَمَسْ شَيْئًا» یعنی: «اگر ازارت را به او دهی، بدون ازار خواهی نشست. بگرد چیز دیگری پیدا کن.» گفت: چیزی نمی یابم. فرمود: «الْتَمَسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ» یعنی: «ولو انگشتری آهنی را هم که باشد، جستجو نما.» آن مرد به دنبال آن گشت و چیزی نیافت. پیامبر صلی الله علیه و سلم به او فرمود: «هَلْ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ؟» یعنی: «آیا چیزی از قرآن از حفظ داری؟» پاسخ داد: آری. فلان سوره و فلان سوره و فلان سوره. یک یک سوره ها را نام برد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «قَدْ زَوَّجْتِكُمْ بِمَا مَعَكُمْ مِنَ الْقُرْآنِ» یعنی: «شما دوتا را به آنچه قرآن را از بر داری به ازدواج هم درآوردم.»

مهریه احکامی دارد که بر اساس زمان نزدیکی با عروس و تعیین و بیان مهریه ی زن فرق می کند، و به قرار زیر می باشد:

1- مهریه ی تعیین شده با نزدیکی شرعی مرد با همسرش بر او واجب می شود، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾<sup>1</sup> «واگر خواستید همسری (دیگر) به جای همسر (پیشین خود) برگزینید، و به یکی از آنان مال فراوانی (بعنوان مهریه) پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید، آیا آن (مال) را به بهتان و گناه آشکار بازپس می گیرید؟ و چگونه آن را بازپس می گیرید در حالی که شما با یکدیگر آمیزش نموده اید، و آنان (هنگام عقد ازدواج) از شما پیمانی محکم و استوار گرفته اند؟!»

چنانچه شوهر قبل از نزدیکی کردن فوت نماید، و قبلاً بر روی مهریه اتفاق نظر پیدا کرده اند، باز هم مهریه ی تعیین شده بر مرد واجب می آید. در حالتی که مرد با زن نزدیکی نموده و سپس به هر دلیلی عقد ازدواج آن ها باطل گردد، پرداخت تمام مهریه بر مرد واجب می شود. بصره بن اکثم دوشیزه ای را نکاح کرد ولی فهمید که او آبستن است. موضوع را به پیامبر صلی

<sup>1</sup> [النساء: 20-21].

الله علیه و سلم اطلاع داد، آن حضرت صلی الله علیه و سلم به او فرمود: «لَهَا الصَّدَاقُ بِمَا اسْتَحَلَّتْ مِنْ فَرْجِهَا»<sup>1</sup> یعنی: «مهریه حق اوست بخاطر آنکه شرمگاهش را بر خویش حلال کردی.»، سپس میان آن دو جدایی افکند.

۲- چنانچه مردی زنی را عقد نموده و مهریه اش را مشخص کند ولی پیش از آنکه با وی نزدیکی نماید او را طلاق دهد، نصف مهریه اش برای او لازم می شود. گرچه برای هر مرد و زنی مستحب است که به خاطر ارتباط و عاطفه ای که میانشان بوده است از همه یا بخشی از حق خویش بگذرند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾<sup>2</sup>

«اگر زنان را پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنید، طلاق دادید در حالی که برای آن‌ها مهری تعیین کرده‌اید؛ پس نصف آنچه را تعیین کرده‌اید (به آن‌ها بدهید) مگر اینکه آنان (حق خود را) ببخشند یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست (شوهر) ببخشد (و تمام مهر را بدهد) و آنکه ببخشید به پرهیزگاری نزدیکتر است و بزرگواری و نیکی را در میان خود فراموش نکنید، به راستی الله به آنچه می‌کنید؛ بیناست.»

۳- اما چنانچه مردی زنی را عقد نموده و قبل از نزدیکی با او طلاقش دهد و مهریه ای برایش مشخص ننموده باشد، دادن مهریه بر او واجب نمی‌گردد بلکه بر او لازم است که در عوض آن و برای تسکین درد جدایی اش او را بهره ای (متعّه) از مالش بدهد. خداوند متعال می فرماید:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفَرِّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>3</sup>

«اگر زنان را مادامی که با آنان آمیزش جنسی نکرده‌اید و مهری برایشان معین نکرده‌اید طلاق دادید؛ گناهی بر شما نیست، و (در این حالت) آن‌ها را (با هدیه‌ای مناسب) بهره‌مند سازید، بر

<sup>1</sup> سنن أبي داود، كتاب النكاح باب في الرجل يتزوج المرأة فيجدها حبلية (حديث رقم: 2131).

<sup>2</sup> [البقرة: 237].

<sup>3</sup> [البقرة: 236].

توانگر به اندازه توانش، و بر تنگدست به اندازه توانش هدیه‌ای شایسته است (و این حکم) بر نیکوکاران الزامی است».

### مبحث پنجم: اسقاط مهر به سبب طلاق و خلع

موضوع ذیل شامل دو نوع اسقاط (نصف وکل) مهر می شود که عبارتند از:

**الف: اسقاط نصف مهر:** فقهای حنفی می گویند: سقوط نصف مهر در دو حالت صورت میگیرد:

۱- در طلاق قبل از دخول که مهر معین شده باشد: در طلاق قبل از دخول که مهر تسمیه شده باشد نصف مهر سقوط می نماید و پس از آن گرفته نمیشود زیرا، مهر دین است که بعد از آن قبض نمی گردد. زیرا خداوند متعال فرموده است {وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ<sup>۱</sup> } و اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنید طلاق شان گفتید در حالی که برای آنان مهری معین کرده اید پس نصف آنچه را تعیین نموده اید {به آنان بدهید} مگر اینکه آنان خود ببخشند یا کسی که پیوند نکاح به دست او است ببخشد و گذشت کردن شما به تقوا نزدیک تر است و در میان یکدیگر بزرگواری را فراموش نکنید زیرا خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است.

۲- در طلاق های که نصف مهر سقوط مینماید: در تمام طلاق های که قبل از دخول و توسط زوج صورت گیرد و مهر زن معین نباشد مهر نصف و متعه واجب میگردد که تفصیل ان فوقاً گذشت.<sup>۲</sup>

ماده ۱۰۳ ق، چنین در مورد حکم می نماید: «۱- زوجه بالغه که سن ازدواج قانونی را تکمیل نموده باشد، میتواند در حالت صحت و رضای خود مهری را که نقداً تعیین شده باشد، کلاً و یا قسماً از ذمه زوج ساقط نماید، ۲: پدر زوجه که سن مندرج ماده (۷۰) این قانون را تکمیل نکرده باشد به هیچ صورت نمی تواند مهر را از ذمه زوج ساقط نماید.<sup>۳</sup>

**ب: اسقاط کل مهر:** طبق فقه حنفی در چهار حالت کل مهر ساقط می گردد:

<sup>۱</sup>. [البقره: ۲۳۷].

<sup>۲</sup> أبوزهره، الاحوال الشخصية، ص ۱۹۴-۱۹۵، وهبة الزحيلي، الفقه الاسلامي وادلتة، جلد(۹)، ص ۶۷۹۶.

<sup>۳</sup> قانون مدنی، ماده: ۱۰۳.

۱- در تفریق قبل از دخول و یا خلوت صحیحه: تمام تفریق های که از طریق غیر طلاق قبل از دخول و خلوت واقع گردد موجب سقوط کل مهر میشود، خواه تفریق از جانب زوج باشد و یا زوجه، مانند: تفریق به سبب ارتداد زوجه، امتناع زوجه از قبول اسلام و مسلمان شدن زوج و فسخ نکاح در اثر عیب شوهر و یا فسخ نکاح توسط ولی زوجه به سبب عدم کفو (همسان) بودن زوج با زوجه، در چنین حالات این است که تفریق به غیر از طلاق، فسخ عقد پنداشته میشود. و طبیعت فسخ مقتضی سقوط کل مهر است، زیرا فسخ، عقد را (کان لم یکن) می گرداند.<sup>۱</sup>

درباره سقوط کل مهر بر اثر تفریق به غیر از طلاق قانون مدنی نیز از فقه حنفی پیروی نموده است. زیرا، ماده ۱۰۶ آن را در این زمینه حکم مینماید که: «هرگاه تفریق قبل از دخول و یا خلوت صحیحه از طرف زوجه صورت بگیرد، مهر وی کاملاً ساقط میگردد».<sup>۲</sup>

۲- خلع در برابر مهر قبل از دخول و یا بعد از آن: به نظر احناف هرگاه مردی با زوجه اش در برابر اسقاط مهر خلع نماید، پرداخت کل مهر ساقط میگردد. بنابراین، در صورتی که مهر توسط زوجه قبض نگردیده باشد، پرداخت آن از ذمه زوج ساقط می گردد، ولی در صورتی که زوجه مهری را قبض نموده باشد، باید آنرا به شوهرش مسترد نماید،<sup>۳</sup> درباره سقوط مهر در اثر خلع قانون مدنی نیز نظر فقهاء حنفیه را اختیار نموده است. زیرا، ماده ۱۶۳ قانون مدنی در این باره حکم مینماید که: «هرگاه خلع در بدل کل مهر صورت گرفته باشد، در صورتی که زوجه کل مهر یا قسمتی از آنرا تسلیم شده باشد، مکلف است تا اندازه تسلیم شده را اعاده نماید، در غیر آن مهر از ذمه زوج ساقط میگردد خواه خلع قبل از دخول و یا بعد از آن صورت گرفته باشد».<sup>۴</sup>

۳- ابراء مهر قبل از دخول و یا بعد از آن: هرگاه زوجه دارای اهلیت تبرع باشد و مهر منحیث دین بر ذمه زوج ثابت باشد؛ یعنی: مهر از جمله عقود، مکیلات و موزونات معینه باشد، زوجه میتواند آنرا ساقط نماید، زیرا ابراء اسقاط حق است و اسقاط حق توسط کسی که دارای اهلیت باشد، سقوط حق را لازم میگردد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> الکاسانی، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، جلد (۲)، ص ۲۹۵-۲۹۷، سید سابق، فقه السنة، جلد (۲)، ص ۱۶۵-۱۶۶.

<sup>۲</sup> قانون مدنی، ماده ۱۰۶.

<sup>۳</sup> الکاسانی، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، جلد (۲)، ص ۲۹۵-۲۹۷، سید سابق، فقه السنة، جلد (۲)، ص ۱۶۵-۱۶۶.

<sup>۴</sup> قانون مدنی، ماده ۱۶۳.

<sup>۵</sup> الکاسانی، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، جلد (۲)، ص ۲۹۵-۲۹۷، سید سابق، فقه السنة، جلد (۲)، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۴- هبه مهر توسط زوجه به زوج: ماده ۱۱۷۶ ق.م در این مورد می گوید: «هبه عبارت از تملیک مال به شخص دیگر است بدون عوض، گاهی به مقابل عوض نیز صورت می گیرد».<sup>۱</sup> در صورتی که زوجه دارای اهلیت تبرع باشد و کل مهر را به زوج هبه نماید، و زوج نیز هبه را در مجلس هبه قبول نماید، پرداخت کل مهر از ذمه زوج ساقط می‌گردد.<sup>۲</sup> طبق ماده ۱۱۲: «هرگاه مهر پول نقد یا شیئی مثلی نبوده و زوجه نصف یا کل آن را به زوج هبه نماید، در صورت وقوع طلاق قبل از ظهور، زوج نمی‌تواند هیچ چیزی را به عنوان مهر مطالبه نماید».<sup>۳</sup>

### مبحث ششم: ارث

علم فرایض از مهم ترین و ارزشمندترین علوم است که پاداش بزرگی به دنبال دارد. و به دلیل اهمیت آن خداوند متعال خود تقدیر فرایض را بر عهده گرفته است. خداوند متعال سهم ارث هر یک از وارثان را مشخص کرده است و غالباً در آیاتی از قرآن به تفصیل آن پرداخته است. چرا که اموال و تقسیم آن محل حرص و طمع انسان است. میراث غالباً بین زنان و مردان، افراد کوچک و بزرگ، افراد ضعیف و قوی می‌باشد؛ و چه بسا که مجالی برای دخالت هوی و هوس و امیال و استبداد توانگران و تصاحب اموال ضعیفان باشد. بر این اساس است که خداوند متعال خود تقسیم میراث را بر عهده گرفته است و در کتابش به تفصیل به آن پرداخته است و میراث را بر مبنای عدل و مصلحتی که خود می‌داند، بین ورثه مقدر کرده است.

**اسباب میراث:** اسباب جمع سبب بوده و در لغت چیزی است که به وسیله آن به غیر رسیده میشود. در اصطلاح: سبب چیزی است که از وجود آن وجود حکم در وقت تحقق شرط و عدم موانع آن لازم می‌آید و از عدم آن عدم حکم لازم می‌آید.<sup>۴</sup>

اسباب میراث عبارت اند از:

۱- زوجیت: یکی از اسباب میراث زوجیت است. زوجیت زمانی از اسباب ارث شمرده میشود که به اساس عقد صحیح و شرعی بین زوجین حقیقتاً و یا حکماً قایم باشد، خواه شوهر بعد از

<sup>۱</sup>. قانون مدنی، ماده ۱۱۷۶.

<sup>۲</sup>. مصطفی احمد الزرقا، المدخل الفقہی العام، جلد (۳)، ص ۱۳۰.

<sup>۳</sup>. قانون مدنی، ماده ۱۱۲.

<sup>۴</sup>-الوجیز ص 55 الوسیط فی علم الموارث ص 39.

عقد با آن همبستر شده باشد و یا اینکه قبل از آن فوت نموده باشد و خواه شوهر با او خلوت کرده باشد یا نکرده باشد.

به هر حال نظر به عمومیت آیه میراث زن از شوهر خود میراث می برد؛ در حدیث مبارک آمده که پیامبر خدا ﷺ بروع بنت و اشق را در حالیکه شوهرش قبل از دخول و تعیین مهر برای او فوت کرده بود از مال شوهر میراث بر ساختند.

بقای زوجیت تا زمان مرگ شوهر گاهی حقیقی است مثل اینکه سببی از اسباب تفریق مانند طلاق، فسخ بین زن و شوهر به وجود نیاید و گاهی هم بقای زوجیت حکمی می باشد که به دو حالت است:

الف: در صورتیکه شخص خانم خود را به طلاق رجعی طلاق دهد به اتفاق فقها زن او می باشد و شوهر این حق را دارد که بدون اذن زن و رضایت او به آن رجوع نماید، به همین خاطر است که اگر زن پیش از گذشتن عده فوت نماید شوهر از او میراث میبرد، همچنان اگر شوهر پیش از گذشتن عده فوت نماید ارث برای خانم آن ثابت می باشد چرا که زوجیت حکماً در بین شان قایم می باشد.

ب: اگر شخص بدون رضایت خانم خود، او را در حالیکه در مرض موت قرار دارد طلاق بائن دهد از نظر جمهور فقها زن از مال شوهر میراث می برد و این طلاق به نام طلاق فرار از میراث یاد میگردد. اما در مذهب امام شافعی بنا به قول راجح به طور مطلق میراث نمی برد اگر چه زن در عده قرار داشته باشد و شوهر فوت نماید چرا که در نزد شوافع طلاق بائن علاقه زوجیت را که سبب ارث بوده قطع می نماید. ظاهریه نیز موافق با رأی شوافع می باشند.

جمهور علما که قایل به ارث زن در طلاق بائن اند، در چگونگی این ارث با هم اختلاف نظر دارند، ذیلاً این اختلاف بیان میگردد:

الف: در مذهب احناف زمانی زن میراث می برد که در وقت وفات شوهر در عده طلاق قرار داشته باشد، و اگر خانم قبل از شوهر فوت نماید، شوهر میراث نمی برد چرا که حق خود را از میراث، با طلاق بائن ساقط ساخته است. اما اگر شوهر بعد از گذشتن عده فوت نماید زن میراث نمی برد.

ب: در مذهب امام مالک زن مطلقه از شوهر خود میراث می برد خواه در عده باشد و یا آن را سپری نموده باشد و یا با شوهر ثانی ازدواج نماید، چون آثاری که راجع به توریث زوجه آمده مطلق است. بناءً کار بد شوهر رد می‌گردد و خلاف خواسته آن عمل میشود.

ج: مذهب امام احمد حنبل «رح» موقف وسط را در بین مذهب احناف و مالکیها انتخاب نموده اند. امام احمد حنبل به این نظر است که زن میراث میبرد اگر چه بعد از گذشتن عده باشد بشرط اینکه با شوهر دوم ازدواج نکرده باشد، چون هدف از وارث ساختن زن اینست که خلاف خواسته شوهر عمل گردد و این در صورتی ممکن است که فرض زوجیت آن قایم باشد. روایتی وجود دارد که عبدالرحمن بن عوف خانم خود را در حالت مریضی طلاق بائن داد، اما حضرت عثمان بعد از گذشتن عده حکم به میراث زوجه نمود.

قانون مدنی افغانستان در ماده (2007) بند (2) راجع به ارث زوجه مطلقه رجعی چنین صراحت دارد: «(2) زوجه گر چه مطلقه رجعی باشد در صورتیکه شوهر در حال بقای عدت او وفات نماید، یا زوجات در صورت نداشتن اولاد یا اولاد پسر گرچه مراتب او تنزیل نماید، چهارم حصه میراث و در صورت وجود اولاد یا اولاد پسر گرچه مراتب تنزیل کند هشتم حصه میراث را مستحق میشوند».

در بند (3) این ماده راجع به ارث مطلقه بائن چنین صراحت دارد: «مطلقه بائن در معرض موت حکم زوجه را دارد، مشروط بر اینکه زوجه بر طلاق راضی نبوده و طلاق کننده در همان مرض بمیرد و مطلقه هنوز در عدت باشد».<sup>1</sup>

طوریکه در مواد قانون مدنی ملاحظه می‌گردد، در مورد ارث زوجه مطلقه رجعی مطابق رأی اتفاقی فقها حکم شده است، اما در مورد ارث مطلقه بائن، مطابق رأی و نظر جمهور حکم کرده است، و از بین جمهور مذهب احناف را پذیرفته است.

اما اگر ازدواج به اساس عقد فاسد صورت گرفته باشد در نزد ائمه سه گانه (ابوحنیفه، شافعی، احمد بن حنبل) عقد ازدواج سببی از اسباب ارث نمی‌گردد و زن میراث نمی برد خواه فاسد متفق علیه باشد مثل اینکه شخص در حالیکه چهار خانم دارد ازدواج پنجم را نماید و یا اینکه با محرمات رضاعی ازدواج نماید و یا اینکه فاسد اختلافی باشد مثل ازدواج به غیر ولی و شهود

<sup>1</sup> - قانون مدنی ماده 2007

خواه دخول صورت گرفته باشد یا خیر به هر حال میراث نمی برد، چرا که بر عقد فاسد ذاتاً چیزی از آثار ازدواج مرتب نمی گردد، اما در صورتیکه دخول صورت بگیرد بعضی از آثار مثل مهر، عده و نسب مرتب میگردد.

در مذهب امام مالک اگر ازدواج فاسد به سبب متفق علیه بین فقها باشد میراث نمی برد، اما اگر به سبب اختلافی باشد در صورتیکه یکی از زوجین قبل از فسخ عقد فوت نماید، خواه دخول صورت گرفته باشد یا خیر میراث میبرد و اگر فسخ در بین زوجین صورت گیرد میراث نمی برد چرا که فسخ، طلاق بائن است و طلاق بائن به مجرد وقوع قطع علاقة زوجیت را می نماید.

2- قرابت: سبب دوم از اسباب ارث قرابت است که به دو دسته تقسیم میگردد:

الف: قرابت حقیقی (رابطه نسبی) که شامل صاحبان فرض، عصبه نسبی و ذوی الارحام میگردد توضیح هرکدام از اینها در جایش به تفصیل خواهد آمد.

ب: ولاء: (قرابت حکمی) ولا در لغت به معنی نصرت و یاری دادن است. در اصطلاح عبارت از صله‌یی است که شخص با آن به غیر خود ارتباط میابد و در بعضی از احکام بوسیله آن مانند اقارب وی میگردد.

ولاء بر دو قسم است:

1- ولاء اعتناقت: عبارت از قرابت حکمی است که شارع آنرا بین معتق (آزاد کننده) و معتق (آزاد شده) به وجود آورده است، روی همین علت به نام ولای نعمت و عصبه سببی نیز یاد میگردد.

2- ولاء موالات: عبارت از عقدی است که بین دو شخص صورت میگیرد که هر کدام شان از دیگری در صورتیکه فوت نماید میراث میبرد و در صورتیکه جنایت نماید دیت و تاوان آن را پرداخت میکند.

این نوع عقد در بین عرب جاهلیت رواج داشته اما علما در مورد آن اختلاف نظر دارند:



مذهب احناف و شیعه امامیه و لاء موالات را سببی از اسباب ارث میدانند و قایل به نسخ آن نمی باشند این نظر عمر، علی، ابن مسعود، ابن عمر، ابن عباس می باشد. اما جمهور فقها به این نظر اند که ولاء موالات سببی از اسباب ارث نیست چرا که در ابتدای اسلام وجود داشته بعداً با آیات مواریث نسخ گردیده است. بناء جمهور قول زید بن ثابت را گرفته اند.<sup>1</sup>

قانون مدنی افغانستان در مورد اسباب ارث در ماده (2001) چنین صراحت دارد: «اسباب میراث: زوجیت و قرابت است».

طوریکه ملاحظه میگردد، قانون اسباب ارث را دو چیز دانسته است 1- زوجیت. 2- قرابت و از ولاء اعتناقت چون فعلاً وجود ندارد بحث نکرده است و در مورد ولاء موالات طبق نظر جمهور آن را سببی از اسباب ارث ندانسته است.<sup>2</sup>

### مبحث هفتم: ثبوت نسب

نسب در لغت به معنی قرابت و خویشاوندی است، اصطلاحاً: رابطه بین دو انسان به سبب ولادت دور یا نزدیک را گویند. رابطه و تعلق انسان با ابا و اجداد (اصول) او را گویند، مراد از آن انتساب یک شخص به پدر و اجداد معلوم او می باشد و عکس آن (لقیظ) و (مولی) است که پدر آنها معلوم نبوده باشد. و (حسب) هم گاهی مرداف (نسب) استعمال می گردد و یا نزدیک به آن، واکثراً در مورد بیان مفاخر و اوصاف نیک اجداد یک شخص استعمال می گردد.<sup>1</sup>

اثبات نسب حق دو طرفه والدین و فرزندان است هرچند در ظاهر به پدر نسبت داده می شوند- اما در واقع فرزندان ثمره درخت زندگی مرد و زن و نعمت بزرگ از نعمت های خداوند نسبت به بندگان به شمار می رود. و از طرف دیگر اثبات نسب در جهت سرپرستی و نگهداری کودکان و جلوگیری از سرگردانی آنهاست، الله متعال می فرماید: { وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا }<sup>2</sup>.

ترجمه: خداست که از آب (منی) انسان ها را آفریده است و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داده است و پروردگار تو همواره توانا بوده و هست.

<sup>1</sup> الوسيط في علم المواريث ص 43-45

<sup>2</sup> قانون مدنی ماده 2001.

<sup>1</sup> اکادمی علوم افغانستان، قاموس اصطلاحات فقهی، ص 319.

<sup>2</sup> القرآن الکریم، {الفرقان، 54}.

نسب پاک مایه افتخار فرزندان است و آنان در جهت محافظت از منزلت و کرامت والدین خویش تلاش می نمایند و هرگونه توهین و بر خورد نادرست را به آنان توهین به خود بشمار می آورند- از سوی دیگر اعلام برات از فرزندان خود و انکار نسب آنها حرام و نامشروع است. همچنین فرزند خواندگی بگونه که نام از پدر و مادر او برده نشود- بخاطر حفظ حق و عدالت- حرام است. زیرا هر انسانی باید به پدر و مادر و خویشاوندان خود نسبت داده شود،<sup>۱</sup> در این مورد الله متعال میفرماید: { ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ }<sup>۲</sup>

**ترجمه:** آنها را به نام پدران خود بخوانید، این کار نزد الله منصفانه تر است. در این رابطه احادیث بسیاری نیز روایت شده است که به چند مورد آنها اشاره می نماییم: «هرکس را به نام غیر پدر خود صدا بزنند و او به آن آگاه باشد، بهشت بر او حرام است».

«هرکس به جزء پدر خود به کس دیگر نسبت داده شود، لعنت و نفرین خداوند تا روز قیامت به او باد». همچنین حرام است زنی کودکی را که می داند مطلق به شوهرش نیست به او نسبت بدهد، زیرا روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «هر زنی کودکی را متعلق به خانواده ای نیست به آنها نسبت بدهد، هیچ طمعی بر مرحمت خداوند نباید داشته باشد و هیچگاه او را به بهشت نمی برند، و هر مردی هم که نسب فرزند خود را انکار کند و خود بداند که دروغ می گوید: خداوند خود را از او پنهان می دارد، و روز قیامت در حضور همه مردم او را رسوا خواهد نمود»<sup>۳</sup>

قانون مدنی افغانستان نسب را تعریف نکرده، ولی در مورد مدت نسب و مسایل مربوط به آن در مواد (۲۱۷-۲۲۸) خود به طور تفصیلی بیان داشته است.

ماده ۲۱۷ ق.م در مورد مدت نسب چنین صراحت دارد: «کمترین مدت حمل شش ماه واکثر آن یکسال است».

بعداً ماده ۲۱۸ مسئله را با تفصیل بیشتر بیان میکند و میفرماید: «طفل هر زوجه در ازدواج صحیح منسوب به زوج میگردد. مشروط براینکه کمترین مدت حمل در عقد ازدواج سپری شده، مقاربت و خلوت صحیحه بین زوجین ثابت باشد».

<sup>۱</sup> وهیة الزحیلی، فقه خانواده در جهان معاصر، ص ۱۵۶.

<sup>۲</sup> القرآن الکریم، { الاحزاب آیه ۵ }.

<sup>۳</sup> (ر.ک)، استاد راشد حسین ندوی، فقه میسر، عبدالروف مخلص، سید جمال الدین هروی، ص ۸۲.

ماده ۲۱۹ علاوه میکند که: «هرگاه زوجه در مدت کمتر از شش ماه از عقد ازدواج وضع حمل نماید، چنین طفل منسوب به زوج نمیگردد. مگر اینکه زوج نسبت طفل را به غیر از طریق زنا به خود ادعا نماید».

از مواد مختلف قانون مدنی کشور در مورد نسب، چنین برداشت میشود که نسب ممکن است در بعضی حالات به زوج منسوب نشود، بنابراین نسب ممکن است ناشی از نکاح یا بدون نکاح باشد، نسب ناشی از نکاح آن است که تولد آن در کمترین مدت حمل در عقد ازدواج و با موجودیت مقاربت بین زوجین صورت گرفته باشد. نسب ناشی از غیر نکاح یا شبه آن است که طفل در مدت کمتر از شش ماه بعد از انعقاد ازدواج تولد شده باشد.

قانون مدنی کشور موارد عدم سمع ادعای نسب را در ماده ۲۲۰ خویش روشن ساخته و چنین حکم مینماید: «هرگاه معتده طلاق یا وفات در مدت بیشتر از یکسال از طلاق یا وفات زوج و منع حمل نماید».<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. قانون مدنی، ماده های ۲۱۷-۲۲۰.

## نتیجه گیری

از آنچه گفته آمدیم به این نتیجه می‌رسیم:

1. طلاق در اسلام بسیار مبعوض و مورد تنفر است، اما با این همه، در جایی که همه راه‌ها برای ادامه زندگی بسته باشد، اسلام راه جدایی را باز گذاشته است، اما زن و مرد را ملزم به رعایت اصولی در هنگام طلاق ساخته است. به ویژه مرد را موظف می‌کند که تمام حقوق مادی زن را پرداخته و به نحو شایسته‌ای زن را طلاق دهد. اسلام حق طلاق را هر چند به طور طبیعی از مختصات مرد می‌داند و طلاق دهنده را در زندگی زناشویی، مرد می‌داند، اما راه‌های متعددی را نیز برای حق طلاق زن باز گذاشته است که زن می‌تواند با تعیین شرایط در آغاز ازدواج و یا استفاده از طلاق قضایی، خود را از مرد جدا سازد.

2. هر چند ضرورت‌هایی سبب شده است تا خداوند به طلاق مشروعیت بخشد؛ اما سیاست‌های دینی به دعوت مردم برای حفظ خانواده و پرهیز از طلاق بنیان شده است. آموزه‌های روایی، طلاق را ناپسندترین حلال در نزد خدا می‌شمارد و خانه‌ای را که در آن طلاق واقع شده باشد به خرابه تشبیه می‌کند و مردی که بدون علت همسران خویش را طلاق می‌دهد، ملعون می‌شمارد.

3. طلاقی که از نظر اسلام جایز و مشروع است در واقع همچون عمل جراحی است که انسان بیمار، درد و سختی و مشکلاتش را در جهت محافظت از سلامت بقیه اعضای جسم و مقابله با ضرری بزرگتر، تحمیل مینماید. زمانی که میان زن و شوهر کدورت و نفرت عمیق و ریشه دار گردد و همه تلاش‌های خانوادگی طرفین و دوستان آنان بدون نتیجه بماند، و امکان آشتی وجود نداشته باشد، تنها راه حل و تنها داروی دردناک موجود، طلاق و جدایی است. و گفته اند که: زمانی که وفاق میسر نبود به جز فراق راه چاره دیگری پیش او نیست.

4. طلاقی که قرآن آن را بیان مینماید، دو فرصت را برای جبران و حل و فصل موضوع به طلاق دهنده می‌دهد. یکی این که طلاق سه گانه به صورت مرحله‌ای انجام گیرد و در مرحله سوم است که فرصت از دست می‌رود و قبل از ازدواج زن با مردی دیگر و طلاق

- گرفتن او یا طلاق دادنش به صورت طبیعی نه براساس فریب های باصطلاح فقهی، از نو شروع نمودن زنده گی مشترك براي آن ها امکان پذیر نیست.
5. مرد حق ندارد با زن طلاق داده شده برخورد تند و خشن بنماید، و اسرار و عیوب او را براي دیگران بازگو کند، و یا خانواده اش را مورد اذیت و آزار قراردهد. خداوند متعال میفرماید: ﴿فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: 229] «پس (از آن یا باید همسر را) بطور شایسته نگاه داشتن، یا با نیکی رها کردن».
- و همچنین میفرماید: ﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ [البقرة: 237] «و بزرگواری و نیکی را در میان خود فراموش نکنید». این همان طلاقی است که از نظر اسلام مشروعیت دارد و معالجه و عمل جراحی است که گاهی جز تن در دادن به آن چاره ای وجود ندارد. اما در حد ضرورت و براساس حکمت و بخاطر رهایی طرفین از زنده گی غیر قابل تحمل با یکدیگر.
6. طلاق یکی از جمله موارد انحلال نکاح است که در صورت انعقاد نکاح بین مرد وزنی که بر اساس توافق با هم به رشته عقد نکاح پیوند و گره می خورند که شرایط اساسی و بنیادی انعقاد عقد صحیح در ماده (77) قانون مدنی تصریح گردیده است. بنابراین ضرورت انحلال، بمنظور رفع مسؤولیت و تکالیف یکی از طرفین عقدی که بالاتر توافق جانبین منعقد میگردد، طلاق درپهلوی دیگر موارد مشروع انحلال، غرض رفع عقد؛ مشروع پنداشته شده است.
7. و در اخیر طلاق، پایان زندگی نیست؛ بلکه پایان ازدواجی نافرجام است. در این میان قربانیان اصلی کودکان و نوجوانانی هستند که با از هم پاشیدگی کانون خانواده، دچار مسائل و مشکلات عدیده ای می شوند. به همان میزان که زندگی در یک خانواده با ثبات و به دور از آشفتگی و نا آرامی می تواند به رشد و نمو بهتر کودکان و نوجوانان کمک کند، به همان میزان نیز اختلاف میان پدر و مادر و به ویژه طلاق و جدایی آنان از یکدیگر می تواند آسیب های بسیاری به جسم و روان فرزندان وارد کند. تأثیرات این آسیب ها تا جایی است که فرزندان طلاق در تعاملات اجتماعی، فرهنگی و تحصیلی دچار مشکلات جدی می شوند و گاه حتی به سوی گرداب های خطرآفرینی چون اعتیاد کشیده می شوند.

## پیشنهادات

1. یکی از مباحث اخلاقی که بسیار حائز اهمیت است و در آیات و احادیث بدان تأکیده شده، فضیلت صبر است. زن و شوهر در زندگی مشترک نیاز به صبر و تحمل در برابر مشکلات دارند. عدم بردباری در برابر ناملایمات، محیط خانه را دچار نابسامانی میکند. اگر زن و شوهر صبوری نکنند، دیگر پیوند محکم و پایداری نخواهند داشت؛ اما اگر چندین سال از زندگی مشترک آن دو بگذرد و با یکدیگر انس بگیرند، خیلی از مشکلات خانوادگی رفع می‌شود.

2. وجود اختلاف‌های جزئی در زندگی زناشویی تا حدودی طبیعی است. دو انسان معمولاً صددرصد هم-فکر، هم-دل و هم-سلیقه نیستند. بین زن و شوهر تفاوت فکر، روش و سلیقه وجود دارد. مهم این است که زن و شوهر اختلاف-ها را به حداقل کاهش داده و از ایجاد تنش و اضطراب در زندگی جلوگیری کنند. اگر خوبی-ها، خوشی-ها و نعمت-های زندگی مشترک، هنگام رویارویی با اختلافات مد نظر باشند، همسران را در حل مشکلات یاری خواهند داد و صفا و صمیمیت را جایگزین تنش و درگیری خواهند نمود. اگر در زندگی برای رضای خدا و کسب خوش-بختی آخرت حساب باز شد، بسیاری از سختی-ها را می-توان به امید آینده روشن و برای جلب رضایت حق تعالی تحمل کرد و بسیاری از مسئولیت-ها را بر دوش گرفت. قرآن دستور می‌دهد که به یاد نعمت‌های الهی باشید.

3. از مهم‌ترین اصول موفقیت زن و مرد در زندگی مشترک، توجه به مسائل عاطفی یکدیگر است. این امر نیز حاصل نمی‌شود، مگر با خوش اخلاقی و مهرورزی به همسر و فرزندان؛ اما اگر هر دو نفر (زن و مرد) یا یکی از آنان، بداخلاق باشند، زندگی رنگ جدایی به خود می‌گیرد. توجه به این امر، بسیار مهم است که اخلاق باید پس از ایمان، از مهم-ترین ویژگی-های افراد برای ازدواج باشد. زن و مرد اگر از این مزیت بهره نداشته باشند، نمیتوانند با تفاهم و همکاری متقابل، بر مشکلات زندگی چیره شود.

4. یکی از ضروریات تشکیل جامعه سالم، تشکیل خانواده سالم است. اگر خانواده اصلاح شود، جامعه نیز اصلاح خواهد شد و هرچه بنیان آن مستحکم‌تر باشد، بنیان جامعه

نیز مستحکم‌تر خواهد بود. یکی از ویژگی‌هایی که در تحقق سازگاری نقش به‌سزایی دارد، رفق و مداراست و می‌توان گفت کم‌تر عاملی یافت می‌شود که در این حد بتواند در ایجاد و تثبیت سازگاری نقش ایفا کند. رمز موفقیت مرد برای زندگی بهتر، مدارا و سازش با مشکلات خانوادگی است و داشتن چنین ویژگی‌ای، نشانه‌ایمان اوست.

## فهرست آیات قرآن کریم

شماره	جزء آیت	سوره	آیه	صفحه
1	وَأَنْكِحُوا الْأَيَّتَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ	النور	32	1
2	يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ	الحجرات	13	3
3	وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَىٰ ۗ	آل عمران	36	4
4	ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ	الجمعة	18	12
5	إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ	الأحزاب	33	13
6	شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ	الشورى	13	13
7	أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ	الشورى	21	13
8	لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۗ	المائدة	48	14
9	ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ	الجمعة	18	14
10	وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي	طه	28-27	14



15	22	التَّوْبَةِ	لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ	11
20	49	الذاريات	وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ	12
20	35	البقره	وَقُلْنَا يَا آدَامُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ	13
20	49	الاحزاب	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ	14
21	20	الطور	مُتَّكِبِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ	15
22	230	البقره	مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ	16
26	1	الطلاق	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ	17
27	28	الطلاق	وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ	18
28	35	النساء	وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ	19
28	128	النساء	وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ	20
31	21	النساء	وَأَخَذَنْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا	21
35	106	النحل	...إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْأَيْمَنِ	22
36	43	النساء	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ	23

39	227	البقره	وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ	24
44	21	الأحزاب	لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ	25
44	2-1	التحريم	يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحْرِمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي <sup>ط</sup>	26
48	2	الطلاق	...وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ	27
49	2	الطلاق	فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ	28
50	2	الطلاق	...وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ	29
57	229	البقره	الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ <sup>ط</sup>	30
57	1	الطلاق	يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ	31
65	230	البقره	فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ	32
65	237	البقره	وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ	33
65	236	البقره	لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ <sup>م</sup>	34
66	229	البقره	الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ <sup>ط</sup>	35

70	229	البقره	أَطْلَقُ مَرَّتَانِ فِيمَا سَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ	36
71	228	البقره	وَأَلْمَطَلَقْتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ	37
72	230	البقره	فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ	38
73-72	49	الاحزاب	يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ	39
73	229	البقره	... فَإِنْ خِفْتُمْ ءَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ	40
74	228	البقره	... وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ	41
74	228	البقره	وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ	42
75	2	الطلاق	... وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدَلٍ	43
75	2	الطلاق	فَإِذَا بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ	44
76	228	البقره	... وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ	45
79	230	البقره	فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ	46
85	229	البقره	فِيمَا سَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ	47

85	231	البقره	...وَلَا تُسْكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا	48
86	7	الطلاق	لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ <sup>ط</sup> وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ	49
90	35	النساء	وَإِن خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا	50
90	229	البقره	...فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ	51
96	185	البقره	فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ	52
96	234	البقره	وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا	53
97	228	البقره	وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ	54
97	4	الطلاق	وَاللَّائِي يَيْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِّسَائِكُمْ	55
98	4	الطلاق	وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ	56
98	228	البقره	وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ	57
99	4	الطلاق	وَاللَّائِي يَيْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِّسَائِكُمْ	58
101	6	الطلاق	أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ	59
110	48	المائدة	فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ	60

116	4	النساء	وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً	61
116	25	النساء	فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ	62
117	25	النساء	وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ	63
120	21-20	النساء	وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ	64
121	237	البقره	وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ	65
122	236	البقره	لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ	66
122	237	البقره	وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ	67
130	54	الفرقان	وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا	68
131	5	الاحزاب	ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ	69
134	229	البقره	فَامْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَنِ <sup>ط</sup>	70
134	237	البقره	وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ	71

## فهرست احاديث

صفحه	المصدر	طرف حديث	شماره
21	صحيح المسلم	اصنعوا كل شيء الا النكاح	1
25	صحيح البخارى	يا معشر الشباب من استطاع منكم الباءة	2
31	سنن أبي داود	أبغض الحلال إلى الله - عزوجل - الطلاق	3
32	سنن أبي داود	لا تسأل المرأة طلاق أختها لتستفرغ	4
32	سنن الترمذی	أيما امرأة سألت زوجها طلاقاً من غير بأس	5
33	سنن أبي داود	رفع القلم عن ثلاثة: عن النائم حتى يستيقظ	6
34	سنن الترمذی	كل طلاق جائز، إلا طلاق المغلوب على عقله	7
35	سنن ابن ماجه	رفع عن أمتي الخطأ والنسيان وما استكر	8
37	مسند احمد	لا طلاق ولا عتاق في إغلاق	9
38	سنن أبي داود	ثلاث جدهن جد، وهزلهن جد: النكاح والطلاق	10
39	سنن ابن ماجه	إنما الطلاق عن وطر	11
42	سنن ابن ماجه	أعوذ بالله منك، فقال لها: عدت بعظيم،	12
42	سنن أبي داود	بل اعتزلها ولا تقرّبنها	13

48	سنن ابن ماجه	طلقت لغير سنة، وراجعت لغير سنة	14
58	صحيح البخارى	مره فليراجعها، ثم ليمسكها حتى تطهر،	15
58	سنن أبي داود	مره فليراجعها، ثم ليطلقها إذا طهرت حامل	16
59	صحيح البخارى	ثم يمسكها حتى تطهر ثم تحيض فتطهر	17
60	سنن أبي داود	مره فليراجعها	18
61	سنن أبي داود	مره فليراجعها ويعتد بتطبيقه	19
61	صحيح المسلم	أن كل بدعة ضلالة	20
61	صحيح البخارى	كل عمل ليس عليه أمرنا فهو رد	21
62	سنن أبي داود	مره فليراجعها، ثم ليطلقها إذا طهرت حامل	22
63	سنن النسائي	اي لعب بكتاب الله وانا بين اظهركم	24
66	مسند احمد	لما لا عن أخو بني عجلان امرأته	25
66	مسند احمد	فإنما تلك واحدة. فأرجعها إن شئت فراجعها	26
76	مسند احمد	من عمل عملا ليس عليه أمرنا فهو رد	27
79	صحيح المسلم	لا . حتى تذوق عسيلته ويذوق عسيلتك	28
90	صحيح ابن ماجه	لا ضرر ولا ضرار	29

103	صحيح البخارى	كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ	30
103	سنن أبي داود	أَنْتَ أَحَقُّ بِهِ مَالَهُ تَنْكِحِي	31
104	سنن النسائي	فداك أبي وأمي، إن زوجي يريد أن يذهب بابني	32
117	سنن أبي داود	ألا لا تغالوا في صداق النساء	33
118	سنن أبي داود	تغالوا صداق النساء	34
119	صحيح البخارى	جِئْتُ أَهَبُ نَفْسِي، فَقَامَتْ طَوِيلًا	35
121	سنن أبي داود	لَهَا الصَّدَاقُ بِمَا اسْتَحَلَّتْ مِنْ فَرْجِهَا	36



## فهرست اعلام

شماره	اعلام	صفحه
1	محمود بن عمر زمخشری با کنیه ابو القاسم مشهور به جار الله زمخشری	22
2	ابو زهره محمد بن احمد	23
3	ابوبکر تمیمی اَبْهَرِي	46
4	حافظ جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى شافعى	49
5	عمادالدين ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير قرشى	50
6	ابن حزم، ابومحمد على بن احمد بن سعيد	55
7	محمد بن ابى بكر بن ايوب بن سعد بن حريز زرعى دمشقى معروف به ابن قيم الجوزيه	63

## فهرست منابع و مأخذ

1. قرآن كريم.
2. إبراهيم مصطفى، أحمد الزيات، حامد عبدالقادر، محمد النجار، المعجم الوسيط، ناشر: دارالدعوة، (ب ت).
3. ابن اثير، عزالدين أبي الحسن علي بن محمد جزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة، محقق: عادل احمد رفاعي، ناشر: دارإحياء التراث العربي، طبع: اول (١٩٩٦م).
4. ابن تيمية، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبدالسلام بن عبدالله بن أبي القاسم بن محمد الحرائي الحنبلي الدمشقي (متوفى: ٧٢٨ هـ)، الفتاوى الكبرى لابن تيمية، ناشر: دارالكتب العلمية، طبع: الاولى (١٤٠٨ هـ / ١٩٨٧م).
5. ابن حبان، محمد بن أحمد (متوفى: ٣٥٤ هـ)، الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان، ناشر: بيروت، مؤسسه الرساله، (١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨م).
6. ابن حجر، احمد بن على، أبو الفضل عسقلانى الشافعى، الإصابة في تمييز الصحابة، بيروت، دارجيل (١٩٩٢م).
7. ابن حميد، صالح بن عبدالله، البيت السعيد وخلاف الزوجين، مترجم: اسحاق بن عبدالله دبيري العوضي، (١٤٢٦ هـ / ١٣٨٤ هـ).
8. ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي (٧٠٠-٧٧٤ هـ)، تفسير القرآن العظيم، محقق: سامى بن محمد سلامة، ناشر: دارطيبة، طبع: دوم (١٤٢٠ هـ / ١٩٩٩م).
9. ابن قدامة، ابو محمد موفق الدين عبدالله بن أحمد محمد (متوفى: ٦٢٠ هـ)، المغني، ناشر: مكتبة القاهرة، (١٣٨٨ هـ / ١٩٦٨م).
10. ابن ماجه، محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني، سنن ابن ماجه، محقق: محمد فؤاد عبدالباقي، ناشر: بيروت، دارالفكر.

11. ابن المنذر، محمد بن إبراهيم، الاجماع، محقق: فؤاد عبد المنعم أحمد، ناشر: دارالمسلم (١٤٢٥ هـ/٢٠٠٤ م).
12. ابن نجيم، زين الدين الحنفي (٩٢٦-٩٧٠ هـ)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ناشر: بيروت، دارالمعرفة، (ب ت).
13. أبوبكر علاء الدين السمرقندي، محمد بن أحمد بن أبي أحمد، (٥٥٤٠ هـ)، تحفة الفقهاء، بيروت - لبنان، دارالكتب العلمية، طبع: دوم (١٤١٤ هـ/١٩٩٣ م).
14. أبو جيب، سعدي، القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، ناشر: دمشق - سورية، دارالفكر، طبع: الثانية (١٤٠٨ هـ/١٩٨٨ م).
15. أبو زهره، محمد، الاحوال الشخصية، ناشر: دار الفكر العربي، (١٣٦٨/١٩٤٨).
16. أبو مالك، كمال بن السيد سالم، صحيح فقه السنة و أدلته وتوضيح مذاهب الأئمة، ناشر: مصر، القاهرة: المكتبة التوفيقية، (٢٠٠٣ م).
17. أبي داود، سليمان بن الأشعث السجستاني (متوفى: ٢٧٥ هـ)، سنن أبي داود، محقق: محمد عبدالعزيز الخالدي، ناشر: بيروت-لبنان: دارالكتب العلمية، طبع: چهارم (٢٠١٠ م).
18. احمدى، قدرت الله، نظام اجتماعي اسلام، ناشر: تنوير افكار، مطبعه عازم، طبع: اول (ب، ت).
19. الألباني، أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتي بن آدم، الأشقودري (متوفى: ١٤٢٠ هـ)، مختصر صحيح الإمام البخاري، ناشر: الرياض، مكتبة المعارف، طبع: اول (١٤٢٢ هـ/٢٠٠٢ م).
20. الألباني، محمد ناصر الدين (المتوفى: ١٤٢٠ هـ)، إزار الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل، ناشر: بيروت، المكتبة الاسلامى، طبع: الثانية، (١٤٠٥ هـ/١٩٨٥ م).
21. الألباني، أبو عبد الرحمن ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتي بن آدم، الأشقودى (متوفى: ١٤٢٠ هـ)، جلباب المرأة المسلمة، ناشر: دارالسلام، (١٤٢٣ هـ/٢٠٠٢ م)،

22. انصاری، مسعود، طاهری، محمد علی، دانشنامه حقوق خصوصی، ناشر: تهران، انتشارات جنگل، جاودانه، طبع: سوم (۱۳۸۸).
23. البخاری، الامام محمد ابن اسماعیل صحيح البخاری: ناشر: بيروت-لبنان: دار الكتب العلمية، طبع: ششم (۱۴۳۰/۲۰۰۹م).
24. بدوي، يوسف علي، السعادة الزوجية ومقوماتها في ظل الاسلام، مترجم: يونس يزدان پرست، ناشر: كابل-افغانستان، كتابخانه قلم، طبع: اول (خرداد (جوزا) 1396 هـ. ش - رمضان 1438 هـ. ق)
25. الترمذي، الإمام أبي عيسى محمد بن عيسى ابن سورة الترمذي (المتوفى: ۲۹۷ هـ)، سنن الترمذي ناشر: بيروت-لبنان، دارالكتب العلمية، طبع: چهارم (۲۰۱۱م).
26. التويجري، محمد ابن إبراهيم بن عبدالله، موسوعة الفقه الاسلامي، ناشر: بيت الأفكار الدولية، طبع، الأولى (۱۴۳۰/۲۰۰۹م).
27. الجرجاني، علي بن محمد بن علي الزين الشريف (متوفى: ۸۱۶ هـ)، التعريفات، ناشر: بيروت-لبنان: دارالكتب العلمية، طبع: اول (۱۴۰۳/ ۱۹۸۳م).
28. الجزيري، عبدالرحمن بن محمد عوض (متوفى: ۱۳۶۰ هـ)، الفقه على المذاهب الأربعة، ناشر: بيروت-لبنان: دارالكتب العلمية، طبع: الثانية (۱۴۲۴/ ۲۰۰۳م).
29. الجصاص، أحمد بن علي أبوبكر الرازي الحنفي (المتوفى: ۳۷۰ هـ)، شرح مختصر الطحاوي، محقق: عصمت الله عنایت الله محمد، سائد بكداش، محمد عبيدالله خان، زينب محمد حسن فلاتة، ناشر: دارالبشائر الإسلامية و دارالسراج، طبع: الاولى (۱۴۳۱/ ۲۰۱۰م).
30. جمال محمد، فقهی رسول، زن در اندیشه اسلامي، ناشر: تهران، انتشارات احسان، (۱۳۸۳).
31. الحربي، عايد بن عبدالله، النشوز بين الزوجين، ناشر: المدينة المنورة، الجامعة الاسلامية، (۱۴۲۵م).
32. داعي، عبدالظاهر داعي، زن در آينه قرآن و اسلام.

33. الدهلوي، محمد يعقوب، ضمانات حقوق المرأة الزوجية، ناشر: المملكة العربية السعودية: عمادة البحث العلمي بالجامعة الإسلامية، المدينة النبوية / أضواء السلف، الرياض، طبع: الأولى (١٤٢٤ هـ).
34. دانشمندان معاونیت بخش علوم اسلامی اکادمي افغانستان، قاموس اصطلاحات فقهی، ناشر: اکادمي علوم افغانستان (مطبعة بهير)، طبع: اول.
35. الذهبي، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز (متوفى: ٧٤٨ هـ)، سير أعلام النبلاء، محقق: مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، ناشر: مؤسسة الرسالة، طبع: الثالثة، (١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م).
36. راجي سمنگاني، قضاوت پوه يادگار، تشریح و توضیح قانون مدنی، ناشر: کابل، انتشارات سعید، (زمستان ١٣٩٧ هـ ش).
37. الزحيلي، وهبة، الفقه الاسلامي وادلته، ناشر: سوريه - دمشق: دارالفکر، طبع: چهارم، (ب ت).
38. الزحيلي، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر، مترجم: عبدالعزيز سليمي، ناشر: خير كتاب پلورنحي.
39. الزركلي، خير الدين بن محمود بن علي بن فارس الدمشقي (المتوفى: ١٣٩٦ هـ)، الأعلام، ناشر: دارالعلم للملایين، طبع: ١٥، (٢٠٠٢ م).
40. الزرقاء، احمد مصطفى، المدخل الفقهي العام، ناشر: دمشق، دارالفکر، طبع: التاسعة (١٩٧٦ هـ / ١٩٦٨ م).
41. الزرقاء، أحمد بن الشيخ محمد (١٢٨٥ هـ - ١٣٥٧ هـ)، مشرح القواعد الفقهية، محقق: مصطفى أحمد الزرقاء، ناشر: دمشق - سوريه، دارالقلم، طبع: الثانية (١٤٠٩ هـ / ١٩٨٩ م).
42. زيدان، عبد الكريم، الوجيز في اصول الفقه، مترجم: فريد احمد هلال، ناشر: مسلم خپرونديوه تولنه، طبع: چهارم (١٣٩٦ هـ).

43. زيدان، عبدالكريم، حقوق وتكاليف زن در اسلام، مترجم: سهيلا رستمى، ناشر: سايت عقيدة، طبع: اول (١٣٩٤ ش / ١٤٣٦-١٤٣٧ ق).
44. سابق، سيد (متوفى: ١٤٢٠ هـ)، فقه السنة، ناشر: بيروت-لبنان: الكتاب العربي، طبع: الثالثة (١٣٩٧ هـ / ١٩٧٧ م).
45. السرخسي، محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة (متوفى: ٤٨٣ هـ)، المبسوط، ناشر: بيروت، دارالمعرفة، (١٤١٤ هـ / ١٩٩٣ م).
46. ساعي، محمد نعيم محمد هاني، موسوعة مسائل الجمهور في الفقه الإسلامي، ناشر: مصر، دارالسلام، طبع: الثانية (١٤٢٨ هـ / ٢٠٠٧ م).
47. ستانكزي، نصرالله ستانكزي، جاىگاه زن در قوانين افغانستان، ناشر: كابل، انتشارات سعيد، طبع: اول (١٣٩٧ هـ).
48. سلطان، صلاح، راههای ایجاد عشق ومحبت در میان زوجین، ناشر: عهد (انجمن محصلين وجوانان).
49. السواسي، كمال الدين محمد بن عبد الواحد، شرح فتح القدير (المتوفى: ٦٨١ هـ)، ناشر: بيروت، دارالفكر، (ب ت).
50. الشافعي، أبو عبد الله محمد بن إدريس (١٥٠-٢٠٥ هـ)، الأم، ناشر: بيروت، دارالمعرفة، (١٣٩٣).
51. الشقيطى، محمد بن محمد المختار، فقه الأسرة، (المكتبة الشاملة).
52. الشوكاني، محمد بن علي بن محمد بن عبد الله (متوفى: ١٢٥٠ هـ)، نيل الأوطار، محقق: عصام الدين الطباطبائي، ناشر: مصر، دارالحديث، طبع: الأولى (١٤١٣ هـ / ١٩٩٣ م).
53. الشويعر، عبد السلام بن محمد، أثر عمل المرأة في النفقة الزوجية، ناشر: العربية السعودية، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، (١٤٣٢ هـ / ٢٠١١ م).

54. صابوني، محمد علي، تفسير آيات الأحكام، مترجم: نعمت الله شهراني، ناشر: كابل، انتشارات نعماني، طبع: دوم (١٣٤٥ هـ ش).
55. صالح بن عبدالله بن حميد، البيت السعيد وخلاف الزوجين، مترجم: إسحاق بن عبدالله ديبيري العوفي، ناشر: عربستان سعودی: رياض، (١٣٨٤-١٤٢٦ هـ).
56. الطبري، محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الأملي (متوفى: ٣١٠ هـ)، جامع السان في تأويل القرآن، محقق: أحمد محمد شاكر، ناشر: مؤسسة الرسالة، طبع: الاولى (١٤٢٠ هـ / ٢٠٠٠ م).
57. الطبري، محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الأملي، أبو جعفر الطبري (٢٢٤ - ٣١٠ هـ)، جامع البيان في تأويل القرآن، محقق: أحمد محمد شاكر، مؤسسة الرسالة، الطبعه: الاولى (١٤٢٠ هـ / ٢٠٠٠ م).
58. عبد الحميد عمر، أحمد مختار (متوفى: ١٤٢٤ هـ)، معجم اللغة المعاصره، ناشر: عالم الكتب، طبع: اول (١٤٢٣ هـ / ٢٠٠٨ م).
59. عبدالعزيز عزيز، مرتضى حامد، نورالله صافي، اضرار عرف وعنعات ناپسند از منظر شريعت وقانون، ناشر: كابل، وزارت ارشاد و حج و اوقاف، (٢٠١٥/١٣٩٤).
60. عبدالله بن محمد الطيار، عبدالله بن محمد المطلق، محمد بن إبراهيم الموسي، الفقه الميسر، ناشر: المملكة العربية السعودية: مدار الوطن النشر، الرياض، طبع: الثانية (١٤٣٣ هـ / ٢٠١٢ م).
61. عبدالله، الفقه الميسر، المكتبة الشاملة.
62. عبدالله، نظام الدين، حقوق ميراث، ناشر، كابل، افغانستان: انتشارات سعيد، طبع: سوم، (زمستان ١٣٩٧ خورشیدی).
63. عبدالله، نظام الدين، حقوق و واجيب (٢) عقود معين، ناشر: كابل، انتشارات سعيد، (بهار ١٣٩٥ هـ ش).

64. عدالتخواه، عبدالقادر، حقوق فامیل، ناشر: کابل افغانستان: بنگاه انتشارات ومطبعه میوند، طبع: اول (۱۳۸۷ ه ش).

65. العلامة عبدالله بن محمود بن مودود الموصلي الحنفي (المتوفى: ۶۸۳)، الاختیار لتعلیل المختار، بشاور-پاکستان، المكتبة الحقانية، (ب ت).

66. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، امیر کبیر - تهران، طبع: ۲۸ (۱۳۷۳ ه).

67. عویضه، کامل محمد، محمد، فقه جامعه بانوان، مترجم: عبدالله عبدالحی ناشر: تهران: نشر احسان، (۱۳۹۴).

68. علماء وفقهای عهد خلافت عثمانیه، مجله الأحكام العدلیة، محقق: نجیب هوایینی، ناشر: نور محمد، کارخانه تجارت کتب، آرام باغ، کراتشی، (ب ت).

69. العینی، أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسین الغنیابی بدرالدین (المتوفى: ۸۵۵ ه)، ناشر: بیروت، لبنان: دار لکتب العلمیة، طبع: اول (۱۴۲۰ ه / ۲۰۰۰ م).

70. فاطمه زمانی، خاطره ملکی، محبوبه ستاره سهیلی، تفاوت های مهم حقوقی زن و مرد، ناشر: دانشگاه تهران، (۱۳۹۶ ه ۲۰۱۷ م).

71. قطب، محمد علی قطب، از دواج موفق در پرتو اسلام، مترجم: وحید رحمانی، ناشر: انتشارات کردستان، (۱۳۸۶).

72. قرضاوی، یوسف، حلال و حرام در اسلام، مترجم: ابوبکر حسن زاده، ناشر: نشر احسان، طبع: دهم (۱۳۹۴ ه ش).

73. قرضاوی، یوسف، دیدگاه های فقهی معاصر، مترجم: دکتر احمد نعمتی، ناشر: نشر احسان، طبع: چهارم (۱۳۸۹).

74. القرطبی، أبو الولید محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن رشد الشهیریان رشد الحفید، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، ناشر: القاهرة، دار الحديث (۱۴۲۵ ه / ۲۰۰۴ م).



75. القرطبي، أبي بكر بن فرح الأنصاري الخزرجي شمس الدين (المتوفى: ٤٧١ هـ)، محقق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، ناشر: القاهرة، دارالكتب المصرية، طبع: الثانية (١٣٨٤ هـ / ١٩٦٤ م).
76. القدوري، أحمد بن محمد بن أحمد بن جعفر بن حمدان أبو الحسن: (المتوفى: ٤٢٨ هـ)، مختصر القدوري في الفقه الحنفي، محقق: كامل محمد، محمد عويضة، ناشر: دارالكتب العلمية، طبع: الأولى (١٤٨١ هـ / ١٩٩٧ م).
77. كاتوزيان، ناصر، حقوق مدني (خانواده)، ناشر: تهران، شركة سهامی انتشار، طبع: ششم (١٣٨٢ هـ ش).
78. الكاساني، علا الدين أبو بكر مسعود بن أحمد الحنفي (متوفى: ٥٨٧ هـ)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ناشر: دارالكتب العلمية، (١٤٠٦ هـ / ١٩٨٦ م).
79. كاظم، سيد عبدالله، زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، ناشر: كاليفورنيا، طبع: اول (٢٠٠٥ م).
80. كريمي، محمد نعيم حقوق انسان از دیدگاه قرآن، ناشر: كابل افغانستان: انتشارات سعيد طبع: سوم (بهار ١٣٨٩ هـ).
81. الكوفي، أبو بكر عبدالله بن أبي شيبة (١٥٩-٢٣٥ هـ)، مصنف ابن أبي شيبة، محقق: محمد عوامة، (ب ت)، مكتبة الشاملة.
82. كمال الدين محمد بن عبد الواحد السيواسي (متوفى: ٦٨١ هـ)، شرح فتح القدير، بيروت، دارالفكر، (ب ت).
83. مالك، إبن أنس، الموطأ، ناشر: بيروت-لبنان: دار احياء العلوم، طبع: سوم (١٤١٤ هـ / ١٩٩٤ م).
84. محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي، صحيح ابن حبان، محقق: شعيب الأرناؤوط، بيروت - مؤسسة الرسالة، طبع: دوم، (١٤١٤ - ١٩٩٣).
85. محمود محمد غريب، تعدد الزوجات بين حقائق التنزيل وافتراءات التضليل، ناشر: القاهرة: دارالقلم للتراث، طبع: الثانية (١٤٢٣ هـ / ٢٠٠٤ م).

86. مخلص، عبدالرؤف، تفسير انوار القرآن، ناشر مطبعة دولتي هرات تابستان، (١٤٢٥ق).
87. مدني، عبدالهادي عبدالخالق، حقوق الزوجين، دارالاستقامه، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م،
88. المرغياني، علي بن أبي بكر بن عبدالجليل الفرغاني (المتوفى: ٥٥٩٣هـ)، الهداية في شرح بداية المبتدي، محقق: طلال يوسف، ناشر: بيروت-لبنان: دارإحياء التراث العربي، (ب، تا).
89. ناصر، كاتوزيان، ارث (قوانين ومقررات)، ناشر: كتابخانه ملي ايران: نشر ميزان، طبع: دوم، (١٣٠٦-ميزان ١٣٨٤).
90. نايل، عبدالقادر، حقوق فاميل در فقه وقانون، ناشر: كابل، انتشارات تمدن شرق، طبع: دوم (١٣٩٦ هـ).
91. ندوي، راشد حسين، فقه ميسر، مترجمان: عبدالرؤف نخلص، سيد جمال الدين هروي، ناشر: شيخ الاسلام احمد جام، طبع: اول (١٣٩٢ هـ).
92. النيشابوري، الامام الحافظ مسلم ابن حجاج (متوفى: ٢٦١ هـ)، صحيح المسلم، ناشر: بيروت-لبنان: دارالمعرفة، (١٤٢٨ هـ / ٢٠٠٧م).
93. نيشابوري، محمد اين ابراهيم اين منذر، أبوبكر (٢٤٢ هـ - ٣١٩ هـ)، الإقناع، ناشر: بيروت-لبنان: دارالكتب العلمية.
94. وزارت عدليه، عدالت ماهنامه ي تخصصي، حقوقی و فرهنگي، سال هفدهم، (قوس ١٣٩٤).
95. وزارت الأوقاف والشؤون الاسلامية-الكويت، الموسوعة الفقهية، (١٤٢٩ هـ / ٢٠٠٨م).
96. وزارت عدليه، قانون اساسي، منتشره: جريده رسمي، شماره ٨١٨، سال: ١٣٨٢.
97. وزارت عدليه، قانون مدني افغانستان نافذه ١٣٥٥، جريده رسمي ٣٥٣، مؤرخ: ١٣٥٥/١٠/١٥ هـ ش.
98. وزارت عدليه، قانون مراسم عروسي، منتشره جريده رسمي، شماره ١٢٨٠، سال: ١٣٩٦ هـ ش.
99. وزارت عدليه، قانون كار نافذه ١٣٨٧، منتشره جريده رسمي ١٤٤٨٨، مؤرخ ١٣٨٧/٩/٥ هـ ش.

100. وزارت عدليه، قانون منع خشونت عليه زنان، منتشره جريده رسمى ٩٨٩، سال: ١٣٨٨ هـ ش.

101. وزارت عدليه، جريده رسمى، ضميمه شماره (١)، قانون مراسم عروسي، قانون منع آزار واذيت زنان واطفال، تاريخ نشر (٩) جدى سال ١٣٩٦ هـ ش، نمبر مسلسل ١٢٨٠.

102. وزارت عدليه، كُد جزا، منتشره رسمى، شماره ١٢٦٠، سال: ١٣٩٦ هـ ش).

103. وزارت عدليه، ماهنامه ى تخصصى حقوقى وفرهنگى، شماره مسلسل: ١٦٠، سال هجدهم (جوزا ١٣٩٥).

104. اليوسف، عبدالرحمن بن عبدالخالق، الزواج في ظل الاسلام، ناشر: الكويت، الدارالسلفية، طبع: الثالثة (١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م).

## Summary

Almighty God has made marriage a source of peace and love. However, sometimes some issues arise between couples that make the clarity of these relationships dark. Many times the reasons that cause differences between husband and wife are insignificant and trivial and they can be easily treated or prevented from occurring. But sometimes the reasons for divorce are strong reasons and despite all the efforts for reconciliation and reconciliation of the couple, the work does not go anywhere. In this situation, there is no other logical solution except for the divorce of the husband and wife and each going his own way for this difference and separation. God says in the Holy Qur'an: {And if they separate from each other, God will make each of them needless with His grace and mercy. In this case, divorce is the best way to end the marital relationship between two people if it is not possible to continue this relationship. In this situation, the right and legitimate relationship between husband and wife is broken by the husband and with special words. The occurrence of divorce has several effects: Idaho, custody of children, payment of dowry, alimony and expenses, and expenses of Idah and Mutah are the things that make a man ponder and delay the occurrence of divorce, if there are no more important reasons. apart from these, a woman can determine the condition of having the right to divorce for herself, as she has the right to marry if it is difficult and accompanied by difficulty and embarrassment by other methods such as divorce or separation by court order, if there is a reasonable reason, marriage cancel Islamic law has set limits for a man's right to divorce, among them: First, divorce should not happen for trivial reasons, which are not legally valid. A man should know that he is responsible before God for his negligence in using this right and it is not that easy. Secondly, divorce should take place when the woman is pure and has not had sexual intercourse with her. Thirdly, the divorce happened one by one and the person did not combine more than one divorce in one stage and in one place, and if a person divorces his wife three times in one assembly, some scholars consider it as three divorces, and another group believes that in each there is no more than one divorce.



**Salam University**

**Faculty of Sharia and Law**

**Master Program in Jurisprudence & Law**



**Islamic Emirate of Afghanistan**

**Ministry of Higher Education**

**DM of Academic Affairs**

**The rulings and effects of divorce on men and women from the  
perspective of Islamic jurisprudence and civil law of  
Afghanistan  
Master's thesis**

**Student: Khadijah "Turkistani"**

**Supervisor: Wazir Mohammad "Saeedi"**

**Year: 2024**



**Salam University**

**Faculty of Sharia and Law**

**Master Program in Jurisprudence & Law**



**Islamic Emirate of Afghanistan**

**Ministry of Higher Education**

**DM of Academic Affairs**

**The rulings and effects of divorce on men and women from the  
perspective of Islamic jurisprudence and civil law of  
Afghanistan  
Master's thesis**

**Student: Khadijah "Turkistani"**

**Supervisor: Wazir Mohammad "Saeedi"**

**Year: 2022**